۰٤
۱۳۸۷/۱۰/۱۱
اسکن شد

۸۶۵۰
۸۴۶۵ - خ
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: فرسنامه با دو تصویر
مؤلف
موضوع
شماره تفت ۶۴۹
شماره ثبت کتاب
۷۸۷۸۱
۱۱۴۳۰

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۶۴۱

بازدید شد
۱۳۸۲

۳۸۷/۱۰/۱۱
اسکن شد

۸۴۶۵ - خ
۸۶۵۰
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب فرسنامه با دو تصویر
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۶۴۹
شماره ثبت کتاب
۷۸۷۸۱
۱۱۴۳۰

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۶۴۹۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۴۹۰
۷۸۷۸۱

وماوای عالم وعالمیان معنی اسلام وحامی مسلمانان هم نام سرور دو جهان
احمد شاه در دران لازال مؤید بتایید السبحان ومؤیداً دولته بتایید الله المنان اعلم
العلما افضل الفضلا علامی فهامی مقرب الخاقان قاضی محمد ادریس خان مدظله
الی یوم القیام امر کرده که کتاب کامل الصناعتین که بزبان عربیست بجهة فایده مند
شدن خواص وعوام بزبان فارسی باید نوشت لاجرم باوجود کم بضاعتی انگشت بر دهن
امتثال نهاده دست سعی در تحریر آن کشاده منظور نظر فیض اثر عیب پوش خطا
بخش عذر نیوش ارباب کمال باد والله ولی التوفیق والارشاد ومنه المبدء والیه
بدان که گردانیدم این کتاب را بر نه مقاله ودر هر مقاله نوعیست از انواعها تا بشنا
طالب پیش از خواندن این کتاب مکان چیزی را که طالب آن است پس بجوید اورا
دران مکان مقاله اولی بیست باب است باب اول در بیان بزرگی جنگ
با کافران وبزرگی اسپان باب دیم در اصل ونسب اسپان وبیان آن که از
چه چیز پیدایش انهاست باب سیوم در بیان انکه شریکیست با آدمی باعضا یعنی اندامها
واز قوتها وبیماری ودواها باب چهارم در بیان انچه شریک نیست با آدمی وآن
کویایی وطبیعت است باب پنجم در بیان زاییدن اسپان وشناختن

وقت آن و ذکر آن که برای چند مادیان یک اسب که باشد کفایت می کند باب ششم
در بیان عمر از اول اسپ تا آخر آن باب هفتم در شناختن آنچه در اسپان است
از رگها که خون کشیده می شود از آنها و بیان پیدایش آنها از جگر باب هشتم در شناختن
آنچه در اسپ است از بندها و شماران باب نهم در بیان عادت و خوی اسپان
باب یازدهم در بیان شناختن اسپ سابق در رفتار باب دوازدهم بجای آوردن
و آب دادن آن باب سیزدهم در سان لاغر کردن آن و مقدار سواری کردن
و گردانیدن آنها باب چهاردهم در آنچه خوب و نیک است در اعضای اسپ
از درازی و کوتاهی و باریکی و سطبری باب پانزدهم در بیان کاه و علف و جو دادن
اسپان باب شانزدهم در بیان اقسام توشش و لگام و زین اسپ و جز آن
باب هفدهم در بیان سفیدی پاها و پیشانی اسپ باب هجدهم در بیان سفیدی
سر و دم و سفیدی پهلوها و تنهای اسپ باب نوزدهم در راور دن راه های
اسپان باب بیستم در بیان داغهای اسپان باب اول در بیان بزرگی
جنگ کردن با کافران و در بزرگی اسپان خدای تعالی میفرماید در فرقان حمید
و قرآن شریف خود یا ایها الذین آمنوا ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم

تومنون

تومنون بالله و رسوله و تجاهدون باموالکم و انفسکم ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم
الآیة یعنی ای جماعت گرویده گان ایا دلالت میکنم شما را بر سوداگری که باز رهاند شما را از
عذاب دردناک و آن تجارت این است که ایمان آرید بخدا و فرستاده او و جنگ
کنید با کافران در راه خدای تعالی بخرج کردن مالهای خود یعنی خوراک های
اسپ و صلاح برجنگ کننده گان بدهید و جنگ کنید بنفسهای خود یعنی خود بکشید
کافران را آنچه مذکور شد از ایمان است و بهتر است مر شما را از کارهای دیگر اگر بوده
اید که میدانید طریق سوداگری را پس بیامرزد خدای تعالی گناهان شما را و در آرد در
آخرت در بوستانها که میرود در زیر درختان آن جویها و در جای پاکیزه که سرای همیشه
بودن است و آن بخشیدن رستگاری بزرگ است قال الله تعالی لکن الرسول
والذین آمنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم اولئک لهم الخیرات و اولئک هم المفلحون گفت
خدای تعالی لکن رسول خدای و کسانی که ایمان آوردند و جنگ کردند با کفار و
خرج کردند مالهای خود را و نفسهای خود و آنها راست همه نیکیها و آنها اند خلاص
شده گان از عذاب قال الله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التورة و الانجیل
و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذالک الفوز

لهم

العظیم گفت خدای تعالی بدرستیکه خرید از مومنان نفسهای ایشان و مالهای ایشان را خدای بانکه
مر ایشان راست بهشت که جنگ می کنند مومنان با کافران در راه خدا پس کاهی میکشند و گاه خود
کشته می شوند وعده داده ایست ایشان را خدای تعالی پس شاد باشند و شاهی است در توراة
و در انجیل و قرآن و کیست که وفا کننده تر است بوعده خود از خدای پس شاد باشید
بخرید و فروخت خود و آن خریدن و فروخت خلاصی بزرگ است از عذاب و فرمود
الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل یعنی آماده سازید ای مومنان برای
برای کافران آنچه توانید از سلاح بزرگ که جنگ بان توانید کرد دیگر آماده کنید از اسپان
بسته و مهیا دارید برای جنگ و سنج ابو القاسم نصر آبادی گفته که قوت در این آیت بمعنی
تر انداختن است و در خبر است از سلمان فارسی که بتحقیق از حضرت رسول خدا شنیدم
و پرسیده شد که بهترین کارها چیست گفت آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم که ایمان بخدا آوردن
و در راه او جنگ کردن و حج برای رضای او کردن و نیز از آن سرور پرسیده شد
که بهترین کارها چیست فرمودند که نماز بنج وقت گذاردن و نیکوئی در حق پدر و مادر
کردن و جنگ کردن در راه خدا با کافران و نیز از رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم که گفت خوشا بحال آن کسان از امت من که جنگ کنند با کافران و مزد گیرند چون
مادر موسی که شیر میداد پسر خود را و مزد میگرفت و از مختری نقلست که گفت جنگ کنند

با کافران کردیم ما در زمین روم پس رفت یک اسپ سواری بسوی عبادت گاه
پارسای ترسایان پس خواندان پارسا آن سوار را و گفت ای سوار تو آیا از آن جنگ
کننده گان هستی که بیم در جنگ می کنند بدرستی که ما مهیا هم در کتابهای خود این هر دو گروه
مهیا و تار کرده شده برای خدا که هستند برای جنگ کردن با کافران و ثواب یافتن
بی پایان ما آنچه از بزرگی اسپان در احادیث پیغمبر وارد است که جریر بن عبد الله
البجلی رضی الله عنه گفت که دیدم رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که میکردانید موی
موی پیشانی اسب خود را بدست خود و می گفت همه نیکی و ثواب ها و مالها بسته شده بموی پیشانی
اسپان تا روز قیامت و عطار رضی الله تعالی عنه گفت آن حضرت صلی الله علیه واله
واله وسلم که بکشید اسپان را بموی پیشانی اسپان را که می کشد او را پیشانی پس خوار
داشته باشید آن را و از عبد الله ابن عباس منقول ست در قول حق تعالی الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون که آیة
وارد شده است در باب کاه و دانه اسپان وارد شده است یعنی آن کسان که
خرج می کنند مالهای خود را در روز و شب آشکارا و نهان پس مر ایشان راست
مزد بر پروردگار ایشان و نه خوف باشد ایشان را و نه ایشان اندوهگین باشند
و از ابی هریره رضی الله تعالی عنه آمده است که گفت هیچ شبی نیست مگر آنکه فرو می

می آید فرشته از آسمان و دور میکند از اسپان غازیان ماندگی را مگر دور نمیکند از اسپی که
در گردن او جرس باشد و از مجاهد رضی الله تعالی عنه آمده است که دید رسول خدا مردی را
که میزد بروی اسپ خود و لعنت میکرد آن را پس گفت این لعنت کردن مر این اسپ را هر آینه
در آتش می اندازد مر ترا مگر آنکه جنگ کنی با کافران بر این اسپ در راه خدا پس جنگ
با کافران میکرد آن مرد بر آن اسپ تا که پیر شد و سست شد و مکرر میگفت که گواه باشید جنگ
با کافران کردم در راه خدا پس عرب نیز تعریف اسپان و بیان آن که از چه چیز پیدا شده
اینها است **باب دوم** در اصل و نسب اسپان بدان که اسپ ده قسم است اول
حجازی است و آن اشرف اسپان و دیگر نجدیست که آن از زمین نجد است و آن
نرم ترین اسپان است و دیگر تهامیست و آن تهامی ترین اسپان است و دیگر شامیست و آن رنگین ترین اسپان است و دیگر جزریست
که آن از جزیره است و جزیره زمینی است که گرداگرد آن دریاست و آن خوش رفتار
ترین اسپان است و دیگر بارقیست که اصل آن بارق است و بارق نام جایست
در نزدیکی کوفه و آن درشت ترین اسپان است و دیگر مصری است که اصل آن
از ملک مصر است و آن زیرک ترین اسپان است و دیگر حفاجی است که نسبت
کرده شده است بحفاجه که نام قبیله است از بنی عامر آن بدپوست ترین اسپان است

و دیگر مغربی

و دیگر مغربیست که اصل آن از زمین مغرب است که آن گرده دهنده ترین اسپان است
و دیگر افرنجی که اصل آن از زمین فرنگ است و ترسنده ترین اسپان است و نیز
بدانکه رومیات و زنجیات و زروطیات و فاریات قابل اند که اسپان را بان نسبت
کرده اند و گفته می شود که این اسپ رومیات است و زنجیات است و زروطیات است
و فاریات است و حضرت علی فرموده که تحقیق است که خدای تعالی پیدا کرد اسپان را
باشتی هوا و آن مشت هوا را بموی گره کرده گذاشت میان دو شانه او و موی پیشانی
او قولست را و گردانیدن همه چارپایان را تابع او و سرکرده و اسب را برای سوای و موجب
قوت و خلاصی از دشمنان و گفت و هب بن منبه هرگاه که خواست خدا که پیدا کند
اسب را پس گفت باد خوب که من پیدا کننده ام از تو مخلوقی را می گردانم من او را
موجب برای دوستان خود و موجب خواری برای دشمنان خود و موجب نیکی
برای فرمان برداران خود پس گرفت از باد مشتی و پیدا کرد از آن باد اسب را و
گفت و نام کردم ترا فرس و گردانیدم من ترا عزیز و گردانیدم خیر و خوبی را بسته بموی
مشانی تو و گردانیدم دولت را با تو هر کجا که باشی و آماده کردم برای تو روزی فراخ
و زرگی دادم ترا بر غیر از چارپایان و گردانیدم ترا سرداران ها و گردانیدم ترا چنان
که روا نکنی بی بر و آماده کرده شدی برای جستن دوستان و برای گریختانیدن دشمن

تران چنان که پرواز کنی بی روا آماده کرده شدی برای حسن و نزدیکست که سوار می کنم بر تو
مردانی را که پاکی و بزرگی یاد می کنند مرا و تو نیز پاکی و بزرگی یاد کن آنها را پس آواز کرد
گفت اسپ خدای تعالی برکت فرستاد م بر تو میگزرانم با واز تو کافران را و بر می کنم از
آواز تو گوشهای انان را و میترسانم بان آواز دلهای آنها را و خوار می کنم بان آواز کردنهای
انها را پس هرگاه پیدا کرد خدای تعالی آدم را و ظاهر کرد بر وی همه پیدایش خود را و اموخت
او را نام های ان ها را پس گفت خدای تعالی مر آدم را که اختیار کن برای غرت خود
از پیدایش من هر چه را دوست داری پس اختیار کرد آدم اسپ را پس گفت خدای تعالی
مر آدم را که اختیار کردی چیزی را که غرت است در آن برای تو و برای فرزندان
تو تا که باقی باشند پس برکت من بر تست و فرزندان تو وهب بن منبه گفته هرگاه که
سوار سبحان الله بگوید اسپ نیز بزبان سبحان الله بگوید و هرگاه سوار بزبان الحمد لله گوید
اسپ نیز بزبان گوید و هرگاه اسپ بزبان لا اله الا الله گوید واقدی گفته بدرستی که اول
کسی که سوار شد بر اسپ بعد از حضرت آدم حضرت اسماعیل بود پس حضرت ابراهیم و
بعد از حضرت آدم اسب وحشی بود و لگام کردن نمیدادند تا رام کرد انرا و سوار شد
بران حضرت اسماعیل و ان اسب که حضرت اسماعیل سوار شده بر دعربی شد و کلبی گفته
است که تحقیق خدای تعالی بر اورد صد اسب را از دریا برای حضرت سلیمان و آن

اسپان را پر ها بود و نام کرد انها را خیر باب در انچه شریک می باشد اسپ آدمی را
از اندام ها و قوتها و بیماری ها و دواها اما شرکت اسپ با آدمی این نیست که با آدمی میرکست
در نفس بلکه شریک است در اندام ها که دم گرفته میشود بانها چون سوراخ منی و بی و شش
و اندام های چشم مرکبه چون دست و پا و غران و در اندام های مفرده چون استخوان
و گوشت و قوت بوییدن و شنیدن و قوت چشیدن و قوت یافتن سردی و گرمی
و تری و خشکی و اما مشارکت اسپ آدمی را در بیماری انست که میرسد بدن اسب را بسیار
از بیماریها که میرسد بدن آدمی را مانند بیاض العین یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم رسد و ان
کل خوردیست که خیلوب نامند که در چشم حادث شود چنانچه کمنه سنگ مرمر است
در چشم و مانند سبل و آن بیماری ست که در چشم سرخی تره پیدا کند و چنان نماید که پر خون
و رگهای چشم و تره گران باشد و گاه اماس چشم نیز باشد و مانند کمنه و آن بیماری ست
که از چشم اسب ریم روان شود و اماس کند بلکها و میباشد اسپ گریه چشم و مانند ظفره
و ان بیماری چشمست که سدامی شود از گوشه چشم اسپ کلان چیزی مانند کنجشک و زیاده
می شود تا می گیرد تمام اندرون چشم را و ان را پارسی ناخنه گویند و مانند طرش و آن
بیماری در گوش اسب میشود که دیده شود گوش اسپ رکشته جانب پس و بر ندارد گوش را
و نمی شنود هرگاه که آواز کرده شود بران مانند رعاف و آن خونیست که زیاده میشود

که زیاده می شود در حسه دماغ و می برآید از بینی و مانند ورم یعنی اماس پنج اندان و مانند
جنون یعنی دیوانگی و مانند ان وسل یعنی ورم جگر و استسقا یعنی جمع شدن ماده
سرد در عضوها و بالیدن عضوها به سبب ان و مانند سودا و ان بیماری است که ظاهر شود در تمام
بدن و روز بروز سیاهی جلد زیاده شود و اندرون چشم سیاه شود و چو دست بر جلد آن
مالند مو بیفتد و مانند صفرا و ما او بیماری است که ظاهر شود در تمام بدن چیزی مانند دملها و زرد
بسا باشد که موی بدن بریزد و روان شود از ان دملها ریم و زرد آب و مانند ترا یعنی آبله ها
که یک مرتبه بر تمام بدن ظاهر شود و اماس کند در تمام بدن مانند ثولول یعنی گوشت پاره ها
که در عضوها بسیار برسد و آن دمل کلان است که همی شود روان از ان ریم و خون و پوست
ان سیاه و مانند داهیل یعنی دملهای مانند تشنج کشندگی عضو نوعی که نتواند که بردارد از
بردارد ما به نهد و مانند داء الثعلب یعنی افتادن موی یال و پیشانی اسب اما مشارکت اسب
با آدمی در دوها ان است که بکار می برند برای اسب انچه بکار می برند برای آدمی از ادویه ها
که روان می کند شکم را و از ادویه ها که در چشم کشیده می شود و دواها که برداشته میشود
در دبر و از رگ زدن و نطولات یعنی آب ها که جوشانیده شود در ان دواها تا بریزند در ان
را در بدن بیمار و بنشینند در ان بیمار و یا بیماران را بگیرند و دواهای چسبنده و دواهای که
الوده کنند ان را به عضو و داغ کردن و حقنه ها و دواهای که بردارند و از نان در فرجهای

خود و مرهم ها و دواهای پاشیدنی و چیره ها یعنی چوب ها که بر عضوها شکسته می نهد پس تحقیق انچه
دواها و بیماریها که مذکور شد مشترک است با آدمی و همچنین شرگست با آدمی در رگ زدن
چنان که رگ می زند در صدغ او یعنی ما بین دو گوش او و رگ زراع و زراع از ارنج تا بند
دست است و نام ان دو رگ باسلیقون و اکحل است و رگ میزنند در هر دو صافن که
نام دو رگ مشهور است که جانب اندرون ساق است بدل باسلیق است و اکحل
رگ میزنند و حشیان را در دو رگ که از جانب بند دست است از بدل پشت دو دست
و دو پای **باب چهارم** در انچه مخالف است اسب با آدمی و آن گویایی و مزاج است و
مخالفت در گویایی ظاهر است احتیاج بیان ندارد بدان که مخالف است آدمی را در مزاج
بسبب بزرگی بدن است و سطبری اندام اوست و از جهة انکه مزاج آدمی نرم تر است و طبع او
او لطیف تر پس دواهای او واجب است که مفرد باشد نه مرکب و دوای آدمی مرکب تا قوی
تر باشد و تاثیر و کیفیت بیشتر دهد از دواهای آدمی ازین سبب حکما تجویز کرده اند و می نمایند
در اسهال یعنی روان کردن شکم آدمی جوشانیده مانند غاریقون و زراوند و گل بنفشه
و غیر ان زیرا که انها مسهلات اند یعنی دواهای روان کننده شکم پاکیزه و نرم اند و بیطاران
یعنی حکمای چارپایان اختیار میکنند دواهای کیف الطبع را یعنی دواهای که سطبری دارند
بسبب سطبری اندام های اسپ مانند اشیش یعنی برگ حنظل که بفارسی انرا تربوز تلخ گویند و صبر

که ان را مقبر خوانند وششم حنظل یعنی هپه تر نوزتلخ وغیر ان از دواهای مفرده که روان کنند
شکم است واین چنین حکما کار میبرند برای دور کردن سفیدی چشم آدمی که بالای سیاهی آمده
اقلیمیای طلا ونقره ومروارید ومانند ان کحلهای خوب پاکیزه واقلیمیا از بوته طلا ونقره پیدا
میشود مراد چرک طلا ونقره است حکمای چهارپایان وبیطاران برای دور کردن سفیدی
دواهای که قوی وغلیظ در چشم است میکشند مانند نمک اندرانی ونطرون یعنی بوره ارمنی
وخون سیاوشان وکرسنه که ازرا به فارسی سنبک گویند وخسته تمر هندی واقاقیا حکمای
چهارپایان بکار میبرند در درستی وشکست استخوان اسپان دواهای سخت وقوی در
تاثر مانند لبان یعنی خردل بجای گل ارمنی وکندر زرد والو بدل اقاقیا واندکی از رفت بدل
خون سیاوسان وسیرش ما بدل ارد کرسنه وچنان چه طبیبان بکار می برند در روغن
حنا وروغن نرگس وروغن بنفشه وروغن گل حکمای چارپایان بکار میبرند در مالیدن
ان اسب دواها که در فعل خود قوی اثر اند وتاثیر غلیظ دارند در طبع خود مانند روغن
شلجم وروغن لهنه ومغز ساق خر وساق از زرزانو تا شتالنگ باشد بدان که در
نطولات آدمی واسب که عبارت از ابهاست که چوشانده باشند دران دواها بریزند
ان آبهاست که بریزند در بدن مریض وهیچ فرقی نیست پس اکلیل الملک که از انبار سی
گیاه قیصر گویند وبابونه وبضع الماء وحرمل که بفارسی اسپند گویند وسداب که از گیاهای

مشهور است ونخاله که سبوس باشد وبرنوق که هم بادمی بکار میبرد هم برای اسب پس تحقیق
ظاهر شد که اختلاف مزاج آدمی با حیوان از سبب غلظت مزاج وکثافت اندام های
اوست **باب پنجم** در بیان زائیدن اسپان وشناختن وقت آن ودیگر در بیان
که برای چند اسب یک مادیان کفایت می کند بدان که زائیدن اسپان بر سه قسم است یکی
زائیدن اسپان عربی دوم زائیدن اسب رهوار وسبک رفتار وبقاعیات یعنی اسپانی
که از بقاع اندوان جائیست نزدیک دمشق سیم خران ارمنی وما در این باب ذکر میکنیم
صفت زائیدن اسپان عربی را وباقی را بیان کنیم در باب های ان ان شاء الله تعالی بدانکه
بهتر از اسپان عربی برای زائیدن فیست که باریک ساق وبرکوه بالا رونده ودراز گردن
وجلد رفتار باشد نه اسپی که سرکش وبالا گرنده وبدیدن مادیان جنده ولگدزننده باشد
برای ان که این عیبها از پدران به پسران میرسد پس باید که زاصیل باشد وبان افتی ونقصانی
مانند برامدن استخوان سخت است از پاشنه ومی لنگد از ان ومانند غرروان از زرمی سم
واز سختی سم واز گرمی رسیدن افتاب وسنگ که بسم اسپ در حالت رفتار حاصل شود
ودر بعضی از ان خون جاری گردد ولنگ گردد ومانند کرو وان بیماری است که از زرمی پی
در سرما سخت بهم رسد وچون غفلت از علاج ان ورزند دست کج شود در تمام عمر او
پس تحقیق این افت ها باولاد میرسد واز مثلهای عربست که گفته اند استحر الفحل وفسق تحته

ماروت یعنی طلب کن نر اصل و جمع باو هر قسم را که خواهی از مادیان از برای آن که اکثر چهار
پایان مانند پدران میباشند نه مانند مادران و بهتر است که تیار کرده شود برای ده ماده
یک اسپ نر تازه و فربه را و به تحقیق دیدم جماعتی را که مقرر میکردند برای یک اسب هر روز چندین
مادیان را و بسیار اوقات سوار می شد آن یک اسب انها را هر روز با وصف آن کره های
اصیل میدادو اسپ تازی برده مادیان می جهد از جنس خود و اگر بر جائی بر ذون یعنی بر مادیان
اسب استوار خلقت را خالی از دو چیز نیست یا بیفتد بچه یا برسد بمادیان بمشقت بسیار و اگر
اسب نر تازی سوار شود بر مادیان عربی پس پیدا شود از وی اسب نیک قوی و دلیر مانند مادر
در شکل و مانند پدر در برداشت گرمی و سردی و بهترین وقتها سوار کردن اسب بر مادیان
اول فصل ربیع باشد تا بزاید در ربیع سال آینده یا در تابستان پس استوار میکنند بدن
کره را سرمای سخت و علامت باز گرفتن مادیان ان است که نر را استوار شدن ندهد
و اکتفا کند برآلی که بسته شده است در او و بند کند فرج خود را و میریزد از فرج خیری سفید
مانند منی پس همین است علامت حمل و بعضی از مادیان هست که قبول نمیکند نر را مگر به بستن پای
و شناخته نمی شود حمل آن از منع نمودن آن مادیان نر را بلکه علامت حمل ان که روشن میشود
کناره فرج آن و صاف باشد آب فرج و تر گردد نظر او و شتابی کند بر فرج او و آب
ریختن را وقت پیش آمدن نر بجانب او و هر گاه بار میگیرد پس سزاوار آن است

که دو داری او را از اسپان و سوار نکنی بر او اسپ نر دوم را که سبب هلاکت
کره است دیدیم مادیان را که سوار شد بر ان اسب در حالت حمل آن بعد چهار ماه و رسید
ان مادیان رافت و دیدیم بسیار مادیان را که کره میکنند پس بار نمیگیرد مگر پس از خورانیدن
دواها که شکم را صاف و نرم کند از الایش ها و برداشتن صوف در فرج و مانند آن چنانچه
بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و سزاوار ان است که هر گاه سوار شود اسب بر مادیان
بعد از فراغ ان نگذارد ان مادیان را ایستاده لیکن روان کنی او را کم کم چند قدم نه بسیار
و بعضی سر برند بر فرج و پستان های او و آب سر در او و بعضی مردم بر میدارند فرج او و آب خنک را
پس از سوار شدن اسب نر بر مادیان می ماهر گاه که بار میگیرد مادیان و محکم میشود بار مادیان
می نامند او را عقوق یعنی طلب کند اسب نر را پس هر گاه که نزدیک رسد وقت زائیدن نام
کرده میشود او را مقرب و سیاه میشود نزدیک زائیدن پستان او و نخواهد تنهائی از مردم و از چار
پایان دیگر اگر باشد پستانهای او بسیار سیاه پس بچه او نر باشد و هر گاه که فرو شود سر پستان
چپ اول و پیدا شود در ان شیر آن بچه ماده باشد والله اعلم بالصواب و هر گاه که بچه اندازد
مادیان پس بگذارند ان مادیان را سه روز تا بیندازد تمام الاس را که در شکم اوست و بعضی مینوشانند
مادیان را در ان روز ماش بلماج تا بر او رد پاک انچه در شکم او باشد بجلدی و بلماج دو نیست
که ساخته می شود از آرد گندم و کمون و زیت و نیم گرم نوشانیده می شود اسب را پس سوار کرده

مشود زرابران بعد از هفت روز بدرستیکه آن مادیان درین وقت میخواهد برای خود زرا و زرا
گیرنده است بار را و بعضی از مادیان انست که میزاید دو بچه و لیکن زنده نمیماند ان دو بچه و
نادر است که زنده بماند و بعضی از مادیان است که دوست ندارد بچه خود را و بگزرد از بچه بسبب
انکه محنت دیده است از زائیدن و این سختی زادن یا از سبب خوردسالی مادیان است
یا از سبب فربهی اوست که موجب تنگی فرجست و از جمله کره ها ان است که حرکت و میل نمیاید برو
برو مادیان انیت نهایت انچه آمده است در زائیدن اسپان

در ذکر عمرهای

اسپان از اول زائیدن تا آخر عمر انها باید دانست بچه حصان هرگاه از شکم مادر برآید ازرا
فلو گویند اول دندان که میروید او را چهار دندان پیشین است دو بالا و دو پایین و این ها را ثنایا
گویند اول دندان که میروید او را چهار دندان میروید بعد از پنج روز از زائیدن تا هفت روز دگاهی
میبرآید بچه از شکم مادیان با دندان و بعد از ثنایا میروید دندان رباعیه میروید دندان
قوارح هرگه ان را انیاب گویند و سوادس میگویند و بفارسی دندان نیش گویند بعد از
هفت ماه تا نه ماه از تولد او و بعد از قوارح میروید دندان اخراس که پس ترین دندان هاست
بعد از هشت ماه تا ده ماه از تولد او پس وقتی که شد بچه اسپ یکساله او را حولی گویند تا
تمام شدن دو سال و در اول سال سیم سیاه شود دندان های پیشین و کشاده شوند برای
افتادن در انوقت گفته میشود اسب را جزع و اخر سال سیم بدل دندان ثنایا برآورد

در این

در این وقت او را ثنی گویند و از اول سال پنجم تا آخر ان بدل دندان قوارح برآرد و ان را
در این وقت قارح گویند و گویند که در میان اجذاع و انیاب است نه ماه تا یک سال
و همچنین مدت که در میان ارباع او و قوارح اوست و از جمله دلیل های بدل کردن است
دندان ها را این است که دیده میشود دندان ها را اگر بدل نکرده است میباشد سفید مانند مهره که صاف
و خورد باشد و اگر بدل کرده است میباشد دندان او مایل بزردی و میباشد در دندان های
کفلیها دراز مانند چوبی که ان را بدرازی بریده باشند و بدل دندان میباشد کلان از دندان های
سابق و دندان اخراس او با بدل نمی شود مگر نادر و کم پس وقتیکه بیفتد دندان اخراس او باز نمیروید
و بعضی بیطاران گفته اند که ضرس هم میروید وقتی که بگذرد در اسپ یکسال یا دو سال یا سه سال
تا ان که بگذرد بر و هشت سال بعد تمام شدن دندانهای ان ناقص نمیشود رفتار ان و عمل او و بعد
ازین گفت مرا بعضی از شکریان اسپ نیک را و بر اهل لشکر ناقص نمیشود از عمل او هیچ خیر مگر وقتیکه
بگذرد از بیست سال و میگویند اسب را در این حال ماج و مادیان را ماچه و ماچه اسپیست
که نتواند اب را در دهن نگاهدارد بسبب کلانی سال و سستی حنجر یعنی گرد اگرد دهن او
دور میشود در این وقت دندان های اسب و پوشیده میشود دندان های او و گاهی انیاب
او و فرو میرود چشمان او و میریزد موهای او و گاهی میباشد دندان های اسب دراز خلقی و
فرق میان دراز خلقی و درازی که بسبب پیری باشد پوشیدن انیاب است و گاهی

درازی می شود دندان اسپ از نهایت لاغری تا که گمان کرده میشود که درازی دندان ها از سبب پیری
است وحال انکه او پیر نیست بلکه درازی بجهت بهم شدن گوشت پنج دندان است وکمی انگوشت
است وعلامت پیری پوشیده نیست برای انکه در پیری آمیخته میشود سفیدی موی به سیاهی
در روی او ودو زانوی او وبسا اوقات می افتد دندان اضراس وبعضی گفته اند که سیاهی
که یافته میشود در زیر دندان های اسب هرگاه که باشد موجود وفرو شود پس اسپ بمردن نزدیکتر
باشد واکثر عمر چهارپایان چهل سال باشد وگاهی زیاده هم بود وگمان کرده اند جماعت از
فلاسفه که اسپ مصری که بگذرد از هفت سال پس برسد به چهل سال ونوعی از مادیان است
که زنده می ماند صد سال والله اعلم که خون گرفته میشود از ان ها ودر
ودر بیدایش اما شناختن رگ های فصد پس آن رگها دو قسم است یکی ضوارب یعنی جنبنده
که ان را شرایین گویند وقسم دیم غیر ضوارب که خون گرفته میشود از ان ها وکیفیت پیوند انها
به جگر پس میگویم که رگ های فصد منشا آن ها از جگر است که گفته وحاجت بان ها روانی
خون است در انسان بوی تمام اندام ها تا غذا یابند از خون اول رگ ها که از جگر پیدا می شود دو رگ
است یکی از جانب اندرون جگر است که گفته می شود او را رگ باب دویم از جانب
چپ پدید می آید که او گفته میشود او را اجوف نامند اما رگ باب اندرون جگر است
وقسمت یابد به سه قسم پیش از ان که برآید بعد از ان میرود اکثر آن به سوی معده ومیرسد

بسوی او

بسوی او غذا از جگر نه از جای دیگر برای انکه اسپ را معده است وشکمبه نیست برای نشخوار
نمیکند وهر حیوانی که نشخوار نمیکند او را معده است اما اجوف منقسم میشود از جگر بدو قسم یکی گمان است
که فرو میگذرد بر مجره های پشت تا مجره اخر او نزدیک که پیان لنم ان را بعد ازین وقسم
دویم که بالا میرود ومیگذرد تا متصل میشود با برده که منقسم میشود بسوی سینه بدو نصفت وبعد از ان
تقسیم میابد ازین جای ان قسم دوم به چهار قسم یکی ازین چهار قسم میگذرد تا به نزدیک جگر واز ینجا منقسم
میشود ان دو قسم میگذرد از جانب راست سینه وان دو پاره گوشت که بیرون جبه اند از زیر
سینه اسپ واین دو قسم مذکوره دو رگ اند که خون گرفته میشود انها را تا جرین قسم دوم از چار
قسم فرو می آید ودو قسم شده میگذرد در هر دو جانب سر سینه تا که میرسد بسوی پوست شکم واینده
رگ اند که خون گرفته میشود انها را خاوین نامند وقسم سیم از چهار قسم مذکور منقسم می شود بدو
قسم وبالا میرود ان دو قسم بر دو جانب گردن مقابل گلو از هر دو جانب یکی از ان ها فرو
میرود در گوشت وظاهر نمی شود ومشهور است باسم دوح نابر واین رگیست می نامند بیطاران
انرا ارنبی دوم ظاهر باشد واین رگیست که خون گرفته می شود از ان همیشه وگفته میشود او را
دوح ظاهر واز ین دوح ظاهر وپراکنده می شود در زیر دهن اسپ شاخها می آینده شاخها بطرف
زبان دو شاخ از هر دو جانب زبان واین هر دو شاخ آن هر دو رگ اند که خون
گرفته میشود از ان ها به سبب گرمی ودمیدگی دهان وگفته میشود از ان ها به سبب آن ادریان

اما وج غابر آنرا بنی کویند پس بالا میرود تا بهر دو کوش پس شاخهایی که دیده شود پراکنده
میکردد در هر دو کوش پس بکذرد و فرود اید بالای هر دو چشم از هر دو جانب و این
هر دو رک اند که خون کرفته میشود از آنها و کفته میشود آنها را و مشهورند
باسم نواظر بعد از آن پراکنده میشود کرد هر دو چشم از آن رک شاخها میکذرد
و یک شاخ که فرو می آید از زیر هر دو چشم بسوی استخوان بینی قریب بلندی رخسار
و این دو رک اند که خون کرفته شود از انها برای دو چشم و این دو رک را
مجاری جرین کویند اما قسم چهارم از ان چهار قسم منقسم میشود از نزد سینه فرو می آید
بسوی پائین میانه سینه اسپ و بعد آن منقسم میشود بدو قسم و میکذرند تا که میرسند زیر
آنج اسپ و این هر دو رک کو تابند از جانب اندرون آنج پس ازین جا منقسم میشود
این دو رک باقسام بسیار و میکذرد ازین اقسام دو رک کلان و فرو آیند بهر دو زانو
از میانه هر دو شانه اسپ و ازین هر دو رک خون کرفته میشود آنها را عرق
الیول کویند و مشهور اند باسم صافنین قسم دیکر از اقسام باقی آن دو رک
می کذرد در پشت ساعد بر استخوان بالای ساعد تا کنارهٔ طرف کوز پشت استخوان
پائین ساعد و ازین جا میکذرد تا هر دو بند دست از جانب اندرون و بیرون
و ساعد از آنج تا بند دست باشد و ازین هر دو رک خون کرفته میشود برای بت

دلیل

و مشهور اند باسم عرقین وحشیین پس آنچه مذکور شد یکی از دو قسم رک
اجوف را مقسم است میشود از نزد جکر و میرود بسوی بالا اما قسم دوم از رک
اجوف که فرو می آید نزد جدا شدن او از جکر منقسم میشود بدو قسم یکی ازین دو قسم
میرسد بسوی کرده ناو باین رک کشیده میشود از کرده بول را و میرسد بسوی
خایه ناو قسم دوم می کذرد تا آخر مهرهٔ پشت و ازین جا این قسم دوم منقسم
میشود و میانکی آنها میکذرد راست بسوی دم و این رکیست که خون کرفته
میشود از ان در دم اسپ و کفته میشود او را خاجر و دو قسم دیکر میکذرند بر هر
دو ران از جانب اندرون تا آسایکی در ران راست و دیکری در ران چپ
و ازین هر دو خون کرفته میشود و میکویند آنها را بواطن الرجلین و چون برسند
اندکی بالای پی پاشنه ستور جدا میشود باقسام بسیار و بعد از آن میکذرد
بر استخوان هر دو ساق از جانب اندرون و بیرون تا که میرسد بهر دو بند دست
و خون کرفته میشود ازین ناو کفته میشود آنها را وحشیان الرجلین اینست
همه پست و یک رک حیوان که خون کرفته میشود از آنها دو رک ناخرین
و دو رک خاوبین و دو رک ادرعین و دو رک وجیین و دو رک بازکین
و دو رک محاجرین و دو رک صافنین و دو رک وحشیین و یک رک

حاجز که آنرا عرق ذنب گویند یعنی رگ دم و دو رگ وحشیان الرجلین
و دو رگ بواطن الرجلین و رگهائیکه خون گرفته میشود از آنها ذکر نمیکنیم آنها
که حاجت نیست بآنها در شناختن آنچه در اسپ است از استخوانها
و دندانها اما شناختن استخوانها و شمار آنها و نفع آنها پس باید دانست که در
استخوان های سخت بسیارند که مخالفت یکدیگر اند در شکل برای دو منفعت یکی
برای آفات و شکستگی که واقع میشود بر آنها و دوم برای جنبش آنها اما بسبب
آفات و شکستگی که واقع میشود بر آنها گرده شود در بعضی اندامها دو استخوان و در
بعضی سه استخوان و در بعضی هفت استخوان تا که رسد بیکی استخوان آفتی و شکستگی
باشد استخوان دیگر سالم و ثابت و قایم مقام آن استخوان باشد تا باطل نشود
منفعت آن استخوان و اما کثرت استخوان ها بسبب حرکت پس برای آنکه حیوان
محتاج میشود بحرکت اندامهای خود نه بحرکت اندامهای دیگر چنانچه حرکت دست و
و دو پای و دو زانو پس اگر می بود همه اندامهای او یک استخوان حرکت نمیکرد
مگر بحرکت تمام بدن و گردانیده شد استخوان را سخت ترین چیزها که در بدنست
برای دو منفعت نیز یکی اینست که تا باشد استخوان بمنزله بنیاد و ستون که
در آن تکیه کنند باقی اندامها و دوم منفعت آنست که نگهدارد از آفات

اندامها

اندامها را که زیر اوست و دفع کند از آن اندامها ضرر را چنانچه دفع میکند و
نگهمیدارد استخوان سر موذیات را از دماغ بسبب سختی خود و همچنین استخوان
پهلو دفع میکند از جگر و روده ها نیز را بسبب سختی خود و اما عدد استخوانها که
در اسپ اندیس در دماغ او هژده استخوان است هفت از آنها از پیش دماغ است
و چهار دیگر از پس او که باین هفت استخوانهای پیش چسپیده اند و در حصه بالای
دهن هشت استخوان است دو استخوان برای دو چشمست و دو استخوان برای
دو رخسار است و دو استخوان برای بینی است و یک استخوان برای دو نگاه
بینی است و یک استخوان دندانهای ثنایا و رباعیات است و این استخوان
چسپیده است باد و استخوان دو رخساره از نزد انیاب بالا و حصه ما بین دهن
دو استخوان است و در مهره های گردن هفت اند و در پشت دوازده مهره اند
و استخوان های سرین سه اند و در دم هشت استخوان است و استخوان
سینه چهارده از هر جانب هفت است و استخوان سر سینه هشت اند
و استخوان های پشت دو اند و آن دو استخوان که بر سر سینه است
منع میکند وقوع آفات را بر دل و مشهور است باستخوان خنجری و دو
استخوان در لوح کتفین است و دو استخوان هر دو آرنج که مشهور است

باسم قصرین و دو استخوان است در هر دو بازو و چهار استخوان است
در هر دو ساعد و ساعد از زانو تا بند دست اسپ باشد و هشت استخوان در
پیوندهای دستهاست که مشهور اند باسم خرادک و بیست استخوان است
در پیوند هر دو پا در پایها چهار استخوانست دو ساق دو پای است و چهار
استخوانست در پی پاشنها و دو استخوان هر دو سق است و سق استخوانیست
که بر می آید در قصبهٔ پا و قصبه استخوان هر دو دست و هر دو پا را گویند و هر استخوان
کرد را گویند که میانه خالی باشد و استخوان هر دو رانست و جمله استخوانها
یکصد و هشتاد و هشت است آنچه اسپ است از بندها و شمار آن
باید دانست که در بدن اسپ هژده بند است در هر یکی از دو دست
چهار بند است اول بند کرسوعست و کرسوع استخوان سر دست را
گویند که از جانب بیرون است بند زانو است بند آرنج است
و این کوتاه است بند دوش است و این را بند کوح گویند
اما بندهای پا پس یکی بند رمانه است یعنی بند سر پا از جانب بیرون
بند پاشنه است بند سبق است بند صبار است
و آن بندیست که در میانه ران اسپ است و مشهور است باسم

حق پس این شانزده بند است که در هر دو دست و پای چهار
بند است و بند هفدهم بند مهره های بالاست از مهره های گردن
که چسپیده اند بدماغ و بآن مهره هاست چسپیدن سر بسوی راست
و چپ و بالا و پایان و بند هژدهم بند استخوان بالا و استخوان
پایین دهن است و باین بند کشادن و بستن دهن است باب دهم
در بیان خصلتها و عادتهای اسپان اما خصلتها یعنی خویهای ا
اسپان پس منقسم میشود بدوازده خوی و هفت عادت یکی از آن
خویها سرکشی است و این سخت ترین خویهاست و اسپیکه این
خوی دارد آنرا حرون گویند دوم خوی گزیدن است و اسپ گزنده را
کلاب گویند سیوم خوی ترسیدن است و اسپ ترسنده را
جفول گویند و طرشون نیز گویند چهارم خوی ایستاده جنبانیدن است
سر را بجانب چپ و راست و چنین اسپ را نواح گویند پنجم
خوی میل کردن است زیر سوار جانب چپ و راست در راه و این
اسپ را رد غان گویند ششم گریختن اسپ است از صاحب خود
و از غیر صاحب خود و این از بی ادبی و بسیار زدن است و این

اسپ را انفار گویند هفتم جنگ کردن و لگد زدنست و این اسپ را
رموح گویند هشتم برجستن اسپست بر چیزیکه رو بروی او باشد
و این اسپ را طموح گویند نهم آنکه تازیانه نخورد و این اسپ را
سابق گویند دهم برجستن بر دو پا و زدنست بهر دو دست
و این اسپ را میثوب گویند یازدهم بانگ کردنست نزد بغل
بستن و نزدیک شدن اسپان و این را زعاق گویند دوازدهم
آنست که بگریزد از آواز طبل و از عبور دریا و اما عادات پس
هفت اند یکی آنکه زبان برارد دوم آنکه طنطنه کند یعنی آواز کند
بهر دو لب خود سیوم آنکه آواز کند بهر دو تهیگاه خود چهارم
آنکه بزند دم خود را پنجم آنکه سرگین خود خورد ششم آنکه
دم خود فرو برد هفتم آنکه آواز و فریاد کند در جای ایستادن
خود اما حرون یعنی سرکش پس باید دانست که اسپ حرون
میشود از خته کردن و بد ادب دادن بچه اسپ را در خوردسالی و
از بسیار زدن او را بتازیانه تا که خوی میگیرد بضرب و شلاق
که نمیترسد او از بستن در مکانها نزد اسپان پس جای میگیرد

وجا بند میشود و میزند صاحب او را پس خوی میگیرد بدان و این بدترین
عادتهاست اسپان را که هرگز علاج پذیر نیست آن وقتیکه مستحکم شود عادت
در چهارپایان گفته اند بیطاران در بعضی کتابهای خود که یک اسپ حرون
سرکش را سوختند با آتش و خسته کردند و بنیزه ها زدند و مجروح شد
از آن خوی خود در نگذشت و از جای خود حرکت نکرد اما خوی
گزیدن پس پیدا میشود از خراشیدن او با چوب یا چیزی دیگر
آهنی در خوردسالی و بازی کردن با او از خته کردن با دستها عادت پس
میگیرد باین خوی و هرگاه کلان شود آن کره زیاده میشود این عادت
در و اما جفول یعنی اسپ ترسنده و بد دل این خوی ترسیدن و بد دلی
پیدا میشود از ترسانیدن اسپ در خوردسالی او و از انداختن
چیزها پیش او و از دمیدن بر روی او و از بسیار آواز کردن جرس
و غیر آن در پیش او پس عادت میگیرد همیشه ترسیدن را اما نوح
یعنی جنبانیدن سر بجانب چپ و راست پس این خوی پیدا
میشود از ایستادن بچه وقت تربیت در مکانیکه نمیتواند که بر جا دارد
دو دست خود را جای بجای پس میگیرد آنرا عادت تا بکلان سالی

بوقت ایستادن در مقام خود اما رد غان یعنی اسب جهنده و میل کننده جانب
راست و چپ زیر سوار در راه پس این خوی پیدا میشود از سوار شدن حیوان
پشت ریش پس از به شدن یا سواری کردن بر بچه خورد سال که طاقت
سواری ندارد یا از حیث کی سواری که مانده میکند بچه را پس میجهد از زیر سوار
چنانکه میجهد وقتیکه بروی بار گران باشد پس هرگاه کلان میشود بر همین
عادت بماند اما نفار یعنی گریزند پس مذکور شد در اول این باب اما روح
یعنی لگد زدن پس این خود در اسپان طبیعی باشد و طموح یعنی جهنده بر چیزیکه
پیش روی او باشد پس بسبب این خوی باشد اسپ تیز دم یا باشد لگام سبک
یا باشد میخ آهنی بر پاشنه موزه سوار و او نیز که میرسد بوقت لگد زدن بتهیگاه اسپ
پس گمان میبرد که میخواهد سوار جستن او را بر آنچه پیش اوست پس میجهد بر آن
و عادت میگیرد بر این اما سابق آنست که باشد اسپ تیز دم و میزند
او را یکبار بچوب یا تازیانه پس هرگاه بخواهد سوار که او را بزند شیر تر شود
در رفتار تا اینکه سوار قادر نشود که بردارد دست خود را که بزند بچوب یا تازیانه
پس بطبع خود میرود اما مثوب یعنی اسپیکه میجهد بر هر دو دست یا هر دو پای
وقت کشیدن لگام و این خو از بد ادبیست که سوار او را آموخته است

و اسپیکه سبک لگام باشد و کوتاه فار بود که آنرا مردم عوام تخته میگویند
هرگاه که سوار حبس و بند او خواهد اسپ گمان کند که اراده سوار ایستادن
من است بر هر دو دست خود ایستاده شود یا وقت نزدیک شدن در
اسپان ایستاده شود و خو گیرد باین سبب اما زعاق یعنی اسپیکه منع کند در وقت
نعل بستن او و بانگ و فریاد کند بوقت نعلبندی و نزدیک شدن اسپان
پس این خوی پیدا میشود از رسیدن رنجی باو در اول نعلبندی از میخ و غیر آن
پس گمان میبرد اسب که در هر مرتبه نعلبندی میرسد او را رنج پس میگریزد
از نعل و منع کردن از زین و لگام بسبب ریش پشت باشد پس از به شدن
یا بدی تدبیر سپاهیش و از بسیار زدن بر اسپ پس کسیکه نزدیک او
میشود می گریزد گمان که میزند او را پس خوی میگیرد بگریختن و ترسیدن از زین بستن
علاج و تدبیر آنست که هرگاه سوار شوند ایستاده کنند ساعتی و بعد از آن
برانند او را اما اسپیکه میگریزد از نقاره و آواز دریا پس این خوی طبیعیست نه
از جهت بدی و بد ادبیست و نه از جهت دردی که او را دردناک کرده است
اما اسپیکه سست میکند رفتار خود را پس سبب آن بود که سوار همیشه تعلیم و ادب
میدهد او را و بر میدارد تازیانه و چوب را و نمیزند او را و باقی بماند در اسپ

برداشتن سوار چوب را از سبب قوت ذاکره پس هرگاه یابد خود را فارغ
یاد کند از آن کان بر دکه ترسانیدن چوب و تازیانه مراد سوار است پس حرص
حرص و خواهش میکند در هر چیزی که میبیند پس سست میکند او را
این حرص از هر اراده سوار **اما عادات** دیگر مانند برآوردن زبان و آواز
کردن بلب ها و آواز تهیگاه و زدن آلت و خوردن سرگین پس
که ذکر کرده شود کیفیت علاج هر کدام ازین ها در ذکر علاج ها انشاء الله تعالی

باب یازدهم در شناختن سابق یعنی پیش رو در رفتار و صفت اسپ سابق ۱۱
که بعضی بیطاران گفته اند اینست که باشد تنگ و نرم گردد مان او وقتیکه
آب می نوشد از کوزه و فراخ باشد هر دو سوراخ بینی او و فراخ باشد پیشانی
او و دراز باشد هر دو گوش او و کم باشد گوشت هر دو رخسار او و ظاهر باشد
هر دو چشمان او و سیاه باشد گوشه چنبر او یعنی گرد اگرد چشمان او و جای
جمع شدن بول او و سمهای او و هموار باشد زانوهای او و باریک باشد پنج
دندان او و ظاهر باشد هر دو گوشت پاره او که بر هر دو جانب گلوی او
نزد پنج زبان و کوتاه باشد استخوان دوار نج او و تنگ باشد میانه
سینه او و فراخ باشد پهلوی او و کوتاه باشد استخوان پنج دم او و

و دراز باشد گردن او و کوتاه باشد پشت او و گرد باشد سرین او اما صفتی
که شجاع گرمی برای اسب سابق کرده اینست که گره باشد دراز و بلند گردن
و جمع شود سمهای او در وقت رفتار جدا جدا و دراز باشد رفتار او گفته اند هرگاه
خواهی که بشناسی اسپ سابق را از غیر آن پس نظر کن بوی که نشان های
سم او که در زمین باشد وقت رفتن او اندازه کن ما بین آنها را اگر باشد
ما بین آنها پنج گز آن اسپ سابق باشد و اگر باشد زیاده از پنج گز پس آن اسپ
در نهایت سبق است و اگر باشد ما بین سمهای او چهار گز یا سه گز پس آن اسپ
بطی است یعنی درنگ کننده در رفتار و چند سابق است میانه اگر باشد
ما بین سمهای او از چهار گز تا پنج گز و از دلیلهای شناختن اسپ سابق
تیز دم و شدی اوست و تیزی نظر و دور بینی او و فراخی هر دو سوراخ بینی او
و خوبی پایهای او و سمهای او که آلت رفتارند و بالای سینه او باریک باشد
و محکم و بر پا بود پی هر دو پا که بمنزله زانوی ستور است که در هر دو دست
آدمی باشد و کوتاهی هر دو ساق او و خوردی شتالنگ او **باب دوازدهم** در ۱۲
باب سواری گره ها و ادب دادن آنها **اول** آنچه می باید سواران گره ها را
اینست که شنا باشد با آنچه مایل است بجانب آن طبیعت چهارپای از زمی

و درشتی و رام شدن و سرکشی و گرانی و سبکی و قوت دم و حرکت و سکون و
کشاده کی و کندی و سستی و آنچه می باید چهارپای که از صفتهای او محتاج است
بسوی آن درینوقت پاشنهٔ سوار بهتر است که اصل همه امورات را بداند و میباید
که آموخته کند سوار گره را اول در آمدن در کوچها و بازارها و جاهائیکه انبوه مردم باشد
و عادت کند او را بدر آمدن در دریاها و نهرها و بماند نزد نقاره خانه و بدیدن
چیزهای هولناک چنانچه فیل و شیر و پلنگ و شتر و اگر اسپ پادشاه باشد
بار کرده شود بروی متاع و سلاح را و یا زنگها را آویخته باید کرد و جرسها را تا عادت
گیرد و بزند او را هر وقت بتازیانه و اگر نزند ساقط میشود دم او و حرون میشود
و میجهد از زیر سوار و محکم کند نشستن خود را بروی به محکم داشتن هر دو پای خود بر او
و چسپانیدن رانهای خود را بزین و بند کند او را از رفتار بکشیدن لگام از هر طرف
بانواع کشیدن و بند کردن بانواع سختی و نرمی و تمام انواع حرکات بر پشت او
پس سوار بسیار اوقات محتاج میشود بمیل کردن اسپ براست و چپ و پیش
و پس و واجبست برام کننده که احتراز کند اول از خطا و ضرر پس طلب کند نفع
و اصلاح را و اگر قادر نباشد بر زیاده کردن اصلاح اسپ باید کم هم نکند از خلق اسپ
که بعضی اسپان قبول کند هر چه طلب کرده میشود از آنها بدارات و نرمی و بعضی

قبول

قبول نکند آنرا بزدن و اگر بزنند او را بد خلق میشود از قبول کردن چیزیکه بخواهند
از وی و بهترین وقتهای سواری او برای ادب دادن وقت سحر است
و نزدیک بر آمدن روز و بهتر آنست که چابک سوار نیک باشد بر سوای
گره با هر دوران تحقیق جماعه از سواران سوار میشوند بر سرینهای اسپ و
این بجهة کشیدن راه اسپ باشد از برای آنکه هر گاه گران میشود سوار بر پشت او
میرود و میکشد راه را و هر گاه سوار شوی تو بر وی پس بهتر آنست که توقف
کنی ساعتی برو تا عادت ایستاده شدن گیرد و بایستادن هر کس محتاجست
از پادشاه تا گدا و سوداگر همه مردم بجهة درست کردن ساز و رخت تا از جهة
سوار شدن خود و قبیله خالی و شما باشد و حذر کن از نیکه غفلت کنی از بدی اندک
و باک نداری از آن پس زیاده شود و عیب بزرگ گردد و تحقیق گردد خوبیهای
چهارپایان آنچه پیدا میکند آنرا و همه از بد ادب دادنست و بعد از ایستا کردن
سر کن کم کم بر رفتار و ایستاده مشو برای سخن کردن ساعت بعد ساعت که
اینخوی زبونست و باین خو کر خواهد شد و باشد تکیه کردن او در سواری بر پای چپ
پس این خوبست خصوصا در وقت تیر اندازی و لایق آنست که فراموش
نکند مزه لگام را بلکه گاه گاه بجنبان لگام را و یاد بدهی آنرا تا بداند که سوا

غافل نیست از وی و هر گاه که بخواهی بگردانی بچه اسپ را بر اسپ چپ
پس برابر کن لگام را در دست خود از هر دو جانب پس بگردان او را دوره معنی
گرد گردانیدن و مگردان او را در اول ادب دادن که استخوان او نرم
و تر باشد پس کفیده و پاره میشود سر هر دو شانه او و میشود ازین ا

در شناختن اسپ عتیق یعنی پیش رو و در گذرنده از اسپان
دیگر در شناختن اسپ عتیق صابر بر داشت کننده از گرسنگی و تشنگی و مانده شدن
را باید دانست در شناختن اسپ جرد یعنی نیک رو و عتیق و صبور که ذکر دیم ضرور است
برای آنکه همه اسپ شناسان که در زمانه جاهلیت گذشته اند نعت کرده اند اسپان
را در اشعار خود ذکر کرده اند آن حضرت رسول خدا نعت اسپ عتیق که اسپ بمیراندن
همگی را در خانه که باشد اسپ عتیق که بتحقیق سوار اسپ شناس محتاج میشود در شناختن
این اسپ و آن باید که اختیار کند با دشمن خود و اگر باشد او را در نظر شناختن آن قدر
که بشناسد اسپ را این نشود بر نفس خود که اختیار کند نادانی سوار و عاجز گردد از طی مسافت
وقت روان شدن اسپ پس تلف گردد اسپ و سوار هر دو یکجا و آمده است بر
اختیار متقدمین اسپ جواد را انسانی که ملاقات نمیکردند با دشمن مگر با اسپان جواد یعنی
نیک رو و صابر ترین آنها و بسیار اوقات کسی که بمعرفت اسپان نداشتی میبودند

اسپ

اسپ را باسپ شناس پس اگر جواب نمیداد و موافق احکام اسپ شناسی هر آینه میبود در دعوی کمال اسپ
شناسی او نقصان و عیب و تحقیق ذکر کردیم در این کتاب اشتغال اسپان بقدری را
که بان امید هدایت و کفایت است طالب علم و اسباب اسپ شناسی را کافی است احوال دیگر
دواب را شروع کنم در بیان صفات اسپان باید دانست که چون مرده است اسپ عتیق
بزرگ ترین همه دواب را شروع میکنیم در بیان صفات اسپان بقدری را که بان امید هدایت
و کفایت است طالبان علم و اسباب اسپ شناسی را و کافی است احوال دیگر دواب و محکم ترین
انها و سبکترین آنها دواب از جهه خرج و خوراک و آب در بیابانها و لشکرها و سفرها و ذکر کرده
اند قدما اسپ شناسان در کتب خود ها که اسپ سخت ترین بهایم است برای آنکه شتری که دندان نیش دارد
یعنی در کمال جوانی باشد هشت ساله یا نه ساله اکثر آنچه بر میدارد هزار رطل است و هر گاه بر میدارد
این قدر را بر نمیخیزد مگر بعد کوشش و حیله میشود روان بسیار باین قدر بار و دیدم
اسپی که بر میدارد سوار خود را و آلات و صلاح او را و اسبها و توشه او را و
علف خود را و زیاده میشود این بار گرانی باشد بر اسپ در روزی که باد می وزد
از هزار رطل بغدادی یا همه بار گران میرود و تمام روز خم و مانده نمیشود در
گرسنگی و تشنگی را پس دانستیم که نیست هیچ همه از بهایم صابر تر و سخت تر و محکم تر از اسپ
و ذکر کرده بعضی از فلاسفه که اسپ هر دو بازو است هر گاه که میکشاید آن دو بازو را

که میکشد آن و باز در ابر و انداز دبانچه او باشد از بار گران میرود و صفت اسپ عتیق آن است که
سخت و محکم باشد دم او و سوراخ بینی او فراخ باشد و کشاده باشد شکم او و دراز باشد
گردن او و قوی باشد پوست پشت او و شانه او و کلان باشد هر دو ران او و سخت و قوی باشد
کمر او و قوی و پر گوشت باشد هر دو پاشنه او و سخت باشد سمهای او باید دانست که این
صفات تمام نمیشود یکی از این بدون دیگری تا شود اسپ کامل هرگاه قوی شود دم او و جای
برآمدن او یعنی سوراخ بینی تنگ باشد نفع نمیدهد اسپ را قوت دم چرا که هرگاه دراز شود
او را سر محتاج شود به صبر و گرسنگی و تشنگی و متردد می شود و باشد نفع نمیدهد اسپ را قوت
دم و باشد سوراخهای بینی او فراخ و نباشد شکم او فراخ متردد و نخواهد شد دم او و صبر نخواهد کرد بر
مسافت و دور و دراز و اما درازی گردن اسپ بر اسپ خود در حالی سیر و تکیه می کند
بر آن ماکلانی آن اسپ برای آن است اعتماد می کند اسپ بر آن پای خود در حال سیر کردن
اما پر گوشت بودن و قوی شد برای لازم شدن پی اسپ بانها پس هرگاه انها پر گوشت
باشد پی تر و تازه خواهد و خشک نخواهد شد و برای آنکه هرگاه هر دو پاشنه پر گوشت
باشند نخواهد بود در انها علت غلظت و سختی اما درشتی سمهای اسپ پس برای
بودن سمهای ستوری و که ملاقات میکند اسپ آنها زمین سخت را و گفته اند بعضی اسپ
شناسان که روشن تر نشان نهاد معرفت اسپ جواد و عتیق و صبور و زمین سخت پای اسپ که باشد

بسیار ملایم

بسیار ملایم نرم مانند ابریشم صاف پس اگر باشد اسپ باین صفتها پس تحقیق اسپ جواد و صبور است
و اگر در بیخ یال اسپ خشونت و سختی باشد پس آن اسپ خالی آید اصلی باشد از جانب پدر یا از جانب مادر
و اگر پوشیده شود پر تو معرفت اسپ عتیق پس طلب آب را در آوند کشاده و اسپ را بنوشان
آب را در آن آوند اگر نوشید آب را اسپ و خم نکرد هر دو زانو را و دو تا پس اسپ
خود را پس آن اسپ عتیق است برای آن اسپ عتیق ایستاده آب میخورد و شکم خود را خم
نمیکند و سر سرنگ میباشد کنار هر دو گوش او و این مجمل کلام در بیان اسپ جواد و عتیق
و صبور است بانچه شرح کردیم از صفتهای پیش ازین

در بیان انچه مخالفت

زور ان ماديان پس انچه نیک است در زبون است در ماديان و است در زیان
و تمام آن را ذکر کنم و در این جا باید دانست که برای ماديان نصیب بسیار است از صفتهای
اسپان تحقیق وارد شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بر شما باد بنکاح داشتن
ماديان اسپ برای آنکه پشت آنها پاه و عزت است و شکم آن کنجست و در روایت دیگر باین
لفظ آمده است ظهورها حرز یعنی پشتهای ماديان پاه است از دشمن روایت کرده اند
که خالد پسر ولید جنگ میکرد با کافران بکر بر ماديان برای آنکه ماديان بول میکنند در حال
رفتار خود و کمتر زیرا که باشند خوف از آن و زیرا که با حال سیر بول کنند بند
میشود بول در شکم او تا که پاره میشود پرده باریک شکم او که زیر پوست شکم میباشد

مجلس شورای ملی
کتابخانه

۱۲۹ ک ر

بازرسی شد
۳۷ - ۲۶

مجلس شورای ملی
کتابخانه

عرصهٔ دلیری ثابت قدم عزم جهان گیری گره گشای کارخانهٔ عالم قبلهٔ
مقصود طوایف امم جبین بتیجه اجهات اباء مهین مرجع سلاطین
فرمان فرمای کوه وقار آسمان مقدار مرکز مدار ثابت و سیار مرآت چهرهٔ
نیر اعظم زبدهٔ نتایج ازدواج حوا و آدم حلقه کش گوش قیصر و خاقان
وارث ملک خسروی سلیمان یگانهٔ درگاه سرمدی مقرب بارگاه
ایزدی مهبط فتوحات نامتناهی مصدر آثار ظل الهی **نظم** سپهر کرم
خسرو دین و دولت ❖ فرازندهٔ چهرهٔ ملک و ملت ❖ محیط سخا
مرکز عدل و دانش ❖ بلند اختر مطلع آفرینش ❖ ستانندهٔ تاج
خاقان و قیصر ❖ برازندهٔ تخت و دیهیم و افسر ❖ فرازندهٔ
چتر صاحب قرانی ❖ امیر عبد الرحمن جهان معانی ❖ چو
عالم زنیش پر آوازه گشت ❖ بهار جهان از رخش تازه گشت
ز اقبال او چشم بد دور باد ❖ ز عدلش جهان جمله معمور باد
سلامت بهر آفاق در سلامت تست ❖ مجال طعنهٔ بدبین بدپسند مباد
هر آنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند ❖ بر آتش تو بجز چشم او سپند مباد
هر که در سایهٔ عنایت اوست ❖ کنش طاعتست و دشمن دوست

باب هفدهم در بیان پیشانی و پای اسپان باید دانست که
سفیدی روی و دست و پای اسپ را شیات گویند و هر سفیدی
که بر و پیشانی باشد آنرا غره گویند اما شیات یعنی سفیدی روی و
دست و پای اسپ پس اگر نباشد هیچ سفیدی بر روی و پیشانی اسپ
گفته میشود آنرا بهیم و اگر باشد او را غره یعنی سفیدی بر روی و بر پیشانی
یا باشد او را شامه یعنی خال بر روی و نباشد بر دست و پای او سفیدی گفته
میشود او را صحت القوایم و میگویند آنرا عرب بهیم و این مثال دا

و میگویند آنرا صحت وقتیکه نباشد چیزی از سفیدی در بدن و دو دست

و دو پای او و اما غره ها پس یازده اند اول غره کلانست که میپوشد
چشم راست اسپ و این اسپ یکچشم لطیم گویند و بر این صورتست

و دوم غره کلانست که میپوشد هر دو چشم اسپ را و شروع کند

در هر دو رخساره اسپ و این اسپ را اغر اغشی گویند که این
صورت دارد در ذات خود

واگر سفید شوند از همین سفیدی مژه های یک چشم اسپ کشته می شود این

اسپ را مغرب که این هیئات دارد و این قسم سیم باشد از اقسام
غره بدین شباهت

واگر سفید باشد پلکهای هر دو چشم اسپ کشته میشود او را مغرب الاشفین

واین قسم نیز از جمله قسم سیم است بدین شباهت

چهارم غره میانه است یعنی نه خورد و نه کلان و سفیدی بر پیشانی

اسپ نمی رسد و هیچ سفیدی بر چشمان اسپ نباشد و این اسپ را

اغر شاخ گویند این شکلست

پنجم غره پهن است در پیشانی و ما پهن هر دو چشم او و بارنگ

شده بر پیشانی آید تا پایان بینی اسپ رسد و این اسپ را اغر سیاه
گویند که این صورت است

ششم غره ایست که سفیدی از پیشانی تا سر بینی اسپ آید

که آن سفیدی برابر و باریک باشد و این اسپ را اغر اشرح
گویند

هفتم غره ایست که یکجا پهن باشد و باز در جای دیگر باریک

ظاهر گردد چنانچه در پیشانی پهن باشد و در ما بین هر دو چشم است
منقطع گردد و باز بر بینی ظاهر شود این اسپ را اغر منقطع گویند
باین وجاهت

هشتم غره ایست که سفیدی از پیشانی فرو می آید تا میانه بینی

اسپ و تمام شود که بر بینی او هیچ سپیدی نباشد و آن اسپ که
غره داشته باشد آنرا اغر منقطع گویند باین وجاهت است

و بعضی گفته اند که هر سپیدی که در پیشانی اسپ باشد کم یا بسیار

و بر پشت اسپ برسد پس تمام شود و آن غرهٔ منقطع است

باین صورت

و سپیدی که از هر دو سوراخ پستی اسپ بالا رود تا پائین هر

بستن کره های زین و تنگ و دوال و غیر آن و سفیدی پشت و پای

باید دانست که سفیدی که برسد بر جای تاج اسپ و دم او آنرا اوضاح

گویند و این ترکیب و صورت دارد

و همچنین سفیدی که در پشت و پهلوی اسپ در جای کره های زین و تنگ

ودوال غیر آن باشد آنرا نیز اوضاح گویند وسفیدیکه در پیشانی وم
اسپ باشد فقط آنرا اشعل گویند نیست

وهر سپیدی که در دست وپای اسپان باشد آنرا تحاجیل گویند

دطامی

وتحاجیل بر پانزده قسمت اول مجمل الاربع است وآن اسپیست که برسد
گرد اگرد هر چهار دست وپای او را او نرسیده باشد زانوهای او
باین مثال است

دوم مجمل المحتجب است وآن اسپی است که گرد اگرد هر چهار پای

او سفید باشد و گذشته باشد سفیدی از هر دو زانوهای او و هر دو پای
پاشنهای او تا بالا باین صورت است

سیم مجمل الاعظم است و آن اسپی است که سفید باشد یک دست او

دیگر

وگذشته باشد سفیدی او از زانوی او تا بالا باین صورت

چهارم مجمل الاقصر و آن اسپی است که سفیدی باشد گرداگرد هر دو دست او

ورسیده باشد آن سفیدی بر هر دو زانوی او و سفید نباشد هر دو پای او
باین صورت

پنجم محمل المسور است و آن اسپی است که شروع شود سفیدی

از استخوان

از استخوان بلند که پیوند گاه ساق یا قدم است و از آنجا آن سفیدی
بالا شود در دست و بندهای او چیزی از سفیدی نباشد باین صورت

ششم محمل المسرول است و آن اسپی است که سفید باشد هر چهار پای

و دست او و گذشته باشد سفیدی از زانوها و پی پاشنهای او بمقدار بسیار
باین صورت است

هفتم محجل المظفر است و آن اسپی است که سفیدی گرفته باشد دست او را

و رسیده

و رسیده باشد سفیدی تا استخوان بلندی که بالای پیوند دست است باین صورت

هشتم محجل الارجل است و آن اسپی است که سفیدی داشته باشد یکی

از پایهای او هیچ سفیدی نباشد در سه پای او باین وجه است

نهم محجل الرواح و مطلق السواح است و آن اسپی است که سفید باشد

دو پای او

دو پای او بهر قسم که باشد از سفیدی و نباشد در دست او هیچ سفیدی
باین صورت است

دهم محجل السواح و مطلق الرواح است و آن اسپی است

از پایهای او و هیچ سفیدی نباشد در سه پای او باین وجه است

نهم مجمل الرواح و مطلق السواح است و آن اسپی است که سفید باشد

دو پای او

دو پای او بهر قسم که باشد از سفیدی و نباشد در دست او هیچ سفیدی
باین صورت است

دهم مجمل السواح و مطلق الرواح است و آن اسپی است

که سفید باشد تمام هر دو دست او و نباشد سفیدی در دو پای او هرگز
باین صورت

یازده هم مجمل المیمنین و مطلق الیسارین است و آن اسپی است

که سفید باشد یکدست و یک پای او و هر یک از جانب راست
باین قسم است

دوازده هم مجمل الیسارین و مطلق الیمینین است و آن اسپی است

که سفید باشد یکدست و یک پای چپ آن باین صورتست

سیزدهم آنست که موهای سفید بر سند گرد اگرد سم اسپ را

یعنی بند دست و پای او را احاطه نکند آن موهای سفید تمام کرده
بند دست او را و اسپ را نیز اشغل گویند باین صورت
این

چهاردهم آنست که موهای سفید احاطه کند یعنی تمام در کیرد

کرده سم آرا یعنی کرده بند دست و پای او را و چنین اسپ را نیز
مجمل گویند باین صورت

وگفته اند اهل فن اگر سفید باشد پوست زیر سفیدی دست و پای اسپ

پس

پس سم نیز سفید باشد و این سفیدی را اشهب گویند و اگر سیاه باشد
زیر سفیدی دست و پای اسپ پس سم آنیز سیاه باشد و اگر باشد پوست
سفید و سیاه زیر سفیدی دست و پای اسپ پس سم نیز باشد نا
نقطهای سفید و سیاه برای انکه میباشد زیر نقطهای سفید از پوست خط
سفید در سم و زیر نقطه سیاه و از پوست خط سیاه در سم

باب نوزدهم

در بیان بر آوردن رانها و رفتار اسپان و آن بر ده قسمست و اکثر آنها
خلقی میباشد یعنی بر تعلیم موقوف نباشد اول هملجست یعنی نیک راهوار
رفتن است و آن خوییست از خوبیهای اسپان بغیر تعلیم و آموخته کردن
برای انکه اسپان و قاطران بنک رفتار میباشند دوم راهوار
معروف و بتعلیم میباشد و طریق آنست که بند بند دو دست اسپ را
دو رسن که گفته میشود آن هر دو رسن را ریاحین و بسته میشود طرف
دیگر آن دو رسن بر هیت زین و میکشد سوار اسپ را بلکام طرف بالا
تا که آموخته شود بر آوردن راه را و زیاده میکند سوار راندن اسپ را
بر وجهیکه مذکور شد هر روز قدری تا که می آرد راه را و بعضی اسپان
بر نیارند راه را ازین عمل بسبب کند فهم پس بسته میشود در ریسمان سیم پای

وکشیده میشود لگام را پس از بستن ریسمان سیم پس درینوقت دمی آرد
راه سیم لگام است واین بهترین راه هاست ونرم زین آنها برای
سواری واین بتعلیم است وبغیر تعلیم هم باشد چهارم کاویست که
گویند پدر رحمن رحمت الله اسپی که نیک رفتار وراهوار میرفت
ومی جنبانید سر خود را در اطراف راسپ چپ و پدر مرحوم من گفت
راه این اسپ کاویست واین راه اشرف همه راه هاست پنجم
خاتونیست واین راه خوی اسپ میباشد بغیر تعلیم واین راه را خاص
برای آن میگویند که هر اسپ که باین راه باشد لایق سواری زنان باشد
چراکه هموار پشت میباشد وحرکت نمیدهد اندام سوار ششم یغاجیست
وآن نیز خوی اسپان بود وتابع است راه خاتونی را در رفتار وحرکت
هفتم سیل است وحظ واین راه میباشد قاطر از او واکثر ستوران را که
پدر آنها از جنبی باشد ومادر آنها از جنس دیگر واین بتعلیم باشد وطریق
تعلیم اینست که بسته شود در دو دست کره وقتیکه برود پس مادر خود دو
رسن دراز گذاشته شود آن کره را و برود باین دو رسن پس مادر خود
وعادت گیرد بر آوردن این راه را باین طریق هشتم راهوار مطلق است

ونیز خاص باقاطران است وکم یافت میشود در ستوران وبتعلیم است
واکثر اسپان راه برنمی دارند تا که بسته نشود دیگر از دو پای آنها
که برآرد ریسمان درازی که در دو دست معلم باشد وشخصی دیگر بکشد آن حیوان را
از پیش معلم برسن مهار آن حیوان که برآرد در راه را نهم رکض است
وآن کشاده ونرم رفتن است بهر چهار پای واین را جنسین گویند
واین خویهای اسپان است که پدر آنها جنبی باشد ومادر آنها جنبی
دیگر باشد واین راه خاص است بآنها ونیست از خوی قاطران برای
آنکه قدم نمی زنند برای جنسین دهم فوقانیست وآن بلندترین
همه راه هاست واز خوی های قاطرانست نه از خوی اسپان و
گفته اند بعضی چابک سواران این فوقانی نزد آنها خلقی است
واین قاطران بسیار بودند از سبب دیگر حیوانات برای آنکه قاطران
در اصل خود ها بهایم اند ودر بهایم فراخی رفتار وجستن میباشد
پس باقی میماند در اصل خلقت قاطران فراخی رفتار پس هرگاه
که تعلیم کرده شود او را این راه حاصل میشود او را نهایت درجه راه فوقانی
اما اسپ اکدیش یعنی اسپیکه پدران او از جنبی باشد ومادر او از جنبی دیگر

پس درانیها فوقیت در اصل اندامهای آنها بخلاف قاطران و هرگاه تعلیم
میکنند اسپ اگر یشر امعلم راه فوقانی قوی میشود بر آن و میگیرند آنرا
و میروند بقوت سر و اندامهای خود و ممکن نیست قاطر انرا این قوت و حاصل
کلام در برآمدن راهای اسپان است که اکثر راه ها خلقی میباشد بغیر
تعلیم **باب سیم** در بیان داغهای اسپان و آن هفت قسم اند
بعدد اقلیم برای انکه اهل هر اقلیم را داغیست خاص بآنها **اول**
داغهای داوودیست که برای اسپان حضرت داوود علیه السلام
بودند و هر اسپیکه باشد بر و داغ داوودی نمیبود او را در دشکم و نه تحریک
که بیماری روده ها باشد که بعد ازین مذکور خواهد شد و این داغها پنجست
باین صورت **دوم** داغهای مصریست و آن داغها
در اینوقت مواقف نام صاحب خود ها باشد که او رنکست و اما داغهای قدیم
پس اینست **سیم** داغهای رومیست و آنها بسیار
لیکن ذکر میکنیم از آنها چند داغها تا باشد این کتاب شامل همه اقسام
و داغهای او این است **چهارم** بندیست که این
شکل دارد **پنجم** داغهای حلبیست و شامی

اما

اما شامی پس آنها در ایام مواقف نام صاحب خود آنهاست که او
رنک است و اما حلبی اینست اما داغهائیکه
بودند در زمان خلفا رضی الله تعالی عنهم پس اینست
اما داغهای ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم که میکردند اینست
ششم داغهای منبریست باین شکل **هفتم**
داغهای فرنکست باین شکل **مقاله**
دوم مشتمل بر ده بابست **باب اول** در شناختن رنک ادهم
یعنی سیاه و شمار اقسام آنها **باب دوم** در شناختن رنک اشقر
یعنی سرخ مایل بزردی و سفیدی و سیاهی و شمار اقسام آن **باب سیم**
در شناختن رنک احمر یعنی سرخ و شمار اقسام آن **باب چهارم**
در شناختن رنک اشهب یعنی سفید مایل بسیاهی و شمار اقسام آن
باب پنجم در شناختن رنک اصفر و شمار اقسام آن **باب ششم**
در شناختن رنک اخضر یعنی سبز و شمار آن **باب هفتم** در شناختن
رنک املق او رنک چون سیاه و سفید و شمار اقسام آن **باب هشتم**
در شناختن رنک ابرس یعنی نقطهای که بر بدن او باشد که مخالف

رنگ او باشد باب نهم در شناختن رنگهای قاطران باب دهم در شناختن
رنگهای خران باب اول در شناختن رنگهای ادهم یعنی سیاه بدانکه
رنگ ادهم مقدمیت بر رنگهای دیگر اسپان در ابویت و بسیاری از قوم
عرب و فلاسفه گمان برده اند که رنگ سرخ در صفت اسپان مقدمی است
بر رنگ ادهم وارد شده در زدگمان آنها و احادیث آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم روایت کرده است ابو حبیب رضی الله عنه که فرمود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که خیر و خوبی در اسپ ادهم است که در پیشانی او
سفیدی باشد مقدار درم و لب بالای او نیز سفید باشد و سه پای او
سفید باشد و نگذشته باشد از بند دست و پای او و هم رنگ بدن باشد
دست راست او و اگر باشد باین صفتها پس حدیث شریف دلیل است
بر مقدم بودن اسپ ادهم بر اسپ احمر و اگر چنین ادهم نباشد پس کمیت
باشد و اسپ کمیت آنست که سرخی او مایل بسیاهی باشد و یال او سرخ
و دم او سیاه باشد و موسی رضی الله عنه روایت میکند از پدر خود که آمد
مردی سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله صلی الله و آله و سلم
میخواهم خرید کنم اسپی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله که لازم است

بر تو تا بخری اسپ ادهم را که پیشانی او سفید باشد مقدار یک درم
و بر لب بالای او نیز سفیدی باشد و سه پای او و نگذشته باشد از
بند دست و پای او و دست راست او هم رنگ تمام بدن او باشد
و از مکحول رضی الله عنه نقل است که پیغمبر خدا صلی الله علیه روزی بخش کرد اسپان را
پس آمد در حصه مکحول اسپ خورد و نمود کرد آن اسپ بر مردم پس گفتند مردم
که اسپ ادهم اسپ و گذشته از نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالتیکه
پوست دم او برکنده شده بود و گره زده شده بود پس بر زانو نشست
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که این اسپ سابق است یعنی
سبقت کننده است بر اسپان دیگر و در گذرنده است از آنها باید دانست
که رنگهای اسپ ادهم پنج قسم است یک از آنها ایالک است یعنی
سخت سیاه و آن سخت ترین اسپان است در سیاهی که صاف ترین
آنهاست در سرخی که با سیاهی آمیخته باشد و میدرخشد از زیادتی صفا
و این قسم مشهور است نزد ما بلقب توبی این صورت است تصویر ادهم توبی

دوم ادهم جونی است و آن کمتر از ادهم توپیست در سیاهی و
صاف تر از وی در رنگ خود که مایل بسرخی اندک باشد تصویر این است

سیم ادهم احویست که سیاهی آن کمتر باشد از جونی و سوراخهای بینی او
سرخ باشد مایل بسیاهی باین صورت است

چهارم ادهم اصحبست که سیاهی او کمتر است از سیاهی احوی

وسوراخهای بینی او سرخ باشد وتهیگاه زرد مایل بسرخی باشد
باین شباهت

پنجم ادهم احمّ است که سرخ باشد سوراخهای بینی او مایل برنگ

اوی باشد باقی بدن سیاه باکدورت وباصفا بدین شباهت است

باب دوم درستاخش اشقر است یعنی سرخ مایل بزردی یا سفیدی
یا سیاهی باشد وشمار اقسام آن واین رنگ تابع ادهم است وارد شده است
در فضیلتهای او حدیثهای نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از آن جمله یزید

پسر صفوان روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت
از اسپان اسپ اشقر را و از عمر پسر حارث روایت است که فرمود
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر جمع کرده شود اسپان
عرب را در جاهی پس گذاشته شود آنها را از آنجا هر اینه باشد بیشتر آنها
اشقر و عبد الله بن عمرو بن عاص روایت است که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین اسپان اشقر است و اگر نباشد پس ادهم است
که سفید باشد پیشانی او و سفید باشد سه پای او و گفته اند اگر گفته شود که بتحقیق
اشقر را دیده شد پرنده تصدیق میتوان کرد و رنگ اشقر خلوقیست و آن
سه اسپی است که بسیار سخت باشد شقرت او یعنی سرخی مایل بزردیست
و غالب باشد او را زردی همچون رنگ زعفران و بسیار دیده شد که
در پشت او خطی باشد سیاه مخالف بدن او سر تا دم باین صورت

سیم ادبس است و آن اسپی است که سخت باشد شقرت او
یعنی سرخی او و مایل بسیاهی باشد و غالب باشد او را سیاهی و کم
باشد سیاهی پیشانی او و سر دم او از سیاهی تمام بدن و این رنگ
معروفست در ایام باین صورت

چهارم اشقر ادهمیست و آن اسپی است که غالب او را زردی

همچون کمیت که ظاهر باشد سیاهی او و پیچهای موی او چنان باشد
که گویا خضاب کرده اند باحنا و میباشد نزدیک بزردی باین صورت

پنجم اشقر امغر است و آن اسپی است که نباشد سرخ صاف و نه مایل بزردی

بلکه

بلکه باشد برنگ مغره یعنی برنگ گل سرخ صاف و ازین جهت نام
کرده شد او را مغر و باشد پیشانی و دم و جای تاج و یال او سفید بسرخی که
باین پیکر است

ششم اشقر اوکح است و آن اسپی است که موی ها او سرخ باشد

وبچهای موی او سفید و پیستانی و یال و دم او نیز سفید باشد
باین صورت

هفتم اشقر اصدا است و این مانند ادبس است مگر انکه برنگ اشقر اصدا

صاف

صاف تر از اشقر ادبس است و هرگاه مشابه باشد این قسم و این قسم که
از زردی و سرخی مرکب است باصدا یعنی برنگ آهن گفته میشود این قسم را
اشقر اصدا است بدین صورت

باب سیم در شناختن رنگ سرخ و شمار اقسام آن باید دانست که درجه
رنگ سرخ بعد از رنگ ادهم و اشقر است بسبب احادیث بسیار
که ذکر کردیم آنها را برای انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند
سپان اسپ اذرع را بعد از ادهم و مح کرده اند عرب اسپ سرخ را
بسبب سختی و صدا و قوت او گمان برده اند بعضی عرب گفته اند اسپ سرخ

زیردست ترین اسپان است وسخت ترین همه وصابر ترین اسپان
واز ابن مسعود وخرّاس روایت است که پرسیدن از عمر علی که
کدام اسپ را یافتید شما صابر ترین در جنگها پس عمر بن علی گفت اسپ کمیت را
وفرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فَاِنْ کَانَ لَمْ یَکُنْ اَدْهَمَ ؛
فَکُمَیْتٌ یعنی اگر نباشد ادهم پس کمیت است وگفته اند عرب اگر گفته شود
اسپ سرخ را که افتاد از بالای کوه وسالم ماند ونابود نشد درست باشد که اسپ
سرخ صاحب قوت میباشد ورنگ سرخ نه قسمت اول کمیت سرخست
وآن مشهور است وسرخی او آمیخته نباشد بهیچ رنگ از رنگها بلکه باشد
سرخ وصاف وگفته میشود او را کمیت ادهم یعنی خالص واین مثال دارد

دوم کمیت که باشد کمیت سرخ محجّل یعنی سفید دست وپا ویا باشد او را غرّه
یعنی سفید پیشانی واکثر اسپان کمیت را میباشد سفیدی در یکپای نه در دو تها
واکثر اینها را میباشد غرّه چند موی وکم است اینها را غرّه بدین صورت

سیم کمیت اکلف است وآن اسپی است که میباشد در پنج موهای او

سرخ آمیخته با سیاهی و ازین سبب نام کرده شد این را اکلف یا بن
شباهت

چهارم کمیت احویست و آن اسپی است که غالب باشد بر هر موی

سرخ او باشد موی سخت و سیاه در مقابله هر موی سرخ او باشد موی
سیاه و این اسپ معروفست نزد ما بک باین اسم ابکر باین شباهت

پنجم احم است و آن مانند کمیت احویست مگر تمام بدن کمیت حسم

وموی و پوست روی او سخت سیاه باشد از احوی برای شدت سرخی او
باین شکل است

ششم کمیت مدمی است و آن اسپیست که مویهای او سرخ شوخ
باشد

باشد گویا رنگ شنگرفست و سوراخهای بینی او و رانهای او سرخ
و سبز باشد باین صورت

هفتم کمیت مشویست و آن اسپیست که غالب باشد سرخی او بر شقرت

وسرخیست که مایل بسفیدی باشد وهر طرف بینی او وجلد او وبیخ مویهای او
سفید باشد واز شانه تا دم او خطی سرخی مایل بسفیدی وبه اوقات میباشد
بر دست واو پاره سفیدی باین مثال است

هشتم کمیت اصدا است تحقیق که کردیم که آن هر رنگ که باشد
مانند

مانند رنگ آهن از رنگ سرخ ورنگ اشقر یعنی سرخ مایل بزردی
یا مایل بسفیدی باشد یا سیاهی وکفته میشود او را اصدا باین شباهت

باب چهارم در شناختن رنگ اشهب وآن رنگ است که
سفید او بر سیاهی غالب باشد ودر شمار اقسام آن باید دانست که اشهب

اشهب راسواری پادشاهانست و در آن جنبی است که گفته میشود آنرا زبانی
وآن بزرگ ترین اسپان است واسپ اشهب هفت قسمت
اول اشهب ابیض است وآن اسپی است که نباشد شقرت او بی سفیدی
وصاف پیکر میباشد

واگر باشد در بدن او یا سفیدی موی های او چندانکه سرخی وسیاهی داشته باشد

گفته میشود اورا اشهب ملمع است باین صورت

واگر باشد در بدن او موهای سیاه بغیر سرخی متفرقه گفته میشود اورا

خلون وقتیکه نباشد در بدن او سرخی چیزی باین صورت است

دوم اشهب قرطایست و آن اسپی است که سخت باشد سفیدی موی او

مانند

مانند سفیدی اوضاع که در باب شهر دهم مقاله اولی مذکور شد برای انکه
سفیدی اوضاع سحرین سفیدی ماست وصاف ترین آنهاست ومخلوط
نمیباشد در یکدیگری از رنگها و باشد پوست او سفید و بسا هنگامی میباشد
دو چشم این اسپ یا یکچشم او کربه چشم میباشد باین صورت است

واگر باشد دو چشم او سیاه باشد گفته میشود آنرا اشهب اکحل باین صورت است

سیم اشهب امعط است و آن اسبی که گردن و چشم خانه او و دو دست و پای

الی

راست او که او یخته باشد بر او موی سرخ مایل باشد و برای او پوشش‌ها
میسازند که جانوری افتد بر بدن او و مجروح میکند او را باین صورت است

چهارم اشهب مرشوش است و آن اسبی است که خال دار میباشد که خالهای

او باشد مخالف سفیدی او سرخ یا سیاه و این زیرک ترین اسپان است
و معروفست بزبانی تصویر انیست

پنجم بوز است و مشهور است اگر باشد موهای او سرخ گفته

میشود

میشود او را بوز سرخ باین صورت

و اگر باشد موهای یال و دم او سیاه گفته میشود او را گل بوز یعنی

بوز سرمه باین مثال است

ششم بوز مدشر است و آن بصورت بوز باشد مگر بدن او خالدار باشد

وسرخی او درخشنده باشد باین صورت است

وازین جهت گفته میشود او را مدشر که یعنی خالدار باشد باین صورت

هفتم اشهب موسی است و آن اپی است که غالب باشد مویهای

سفید

سفید او را زردی قریب بسرخی مایل و باشد چشمان او شهلا یعنی پیش چشم او
باین صورت

و بسا اوقات میباشد کریه چشم و نمی باشد چشمان او سیاه اصلا و ازین جهة

گفته میشود او سوسنی باین صورت

باب در بیان اسپ اصفر یعنی زرد چشم و شمار اقسام آن که هفت قسم است

اول

اول اصفر مشهور است و آن سخت زرد است مانند رنگ طلای خالص
صیقل کرده شده باین شباهت

و میباشد بعضی از اسپان اصفر مشهور است بسیاه و مویهای گردن او

باشد و دم او سفید مایل بزردی اینست

وبسا هنگام میباشد اصفر را موهای سیاه مخلوط بزردی و جای

تاج

تاج و دم و پیشانی او باین شباهت است و صورت دارد

دوم اصفر مدثر است و آن اسپی است که میباشد در بدن او زردی بسیار

خالهای مانند دینارها برنگ بدن او و پیشانی و یال و دم او سفید باشد
باین صورت

سیم اصفر مستمندیست و آن اسپی است که میاشد زردی مایل
بسرخی

بسرخی و صاف از رنگ قلهٔ اندکی کمتر و میباشد از سر شانه او تا دم او
خطی سیاه که آن خط را گفته اند استادان قدیم عمامه باین صورت

چهارم اصفر جنبی است و آن اسپی است که باشد زردی او مایل بسرخی

وآنچه بیان کردیم از رنگ زرد مگر آنکه باین رنگ جنبی میباشد از رنگهای
یعنی زانوهای او و پی پاشنه های او دم او و یال او سیاه میباشد بدین
صورت

پنجم اصفر عربی است و آن اسپیست که سخت زرد باشد قریب باسرخی

و میباشد

و میباشد مانند رنگ عرس که بفارسی راسو گویند از اینجهة نام کرده شد
عربی و بعضی نام میکنند این اسپ را اوردی باین صورت است و آن

ششم اصفر قله است و آن اسپی است درمیان عربی و سمندی است

در رنگ یعنی از سمند تیره و از عربی کم در زردی باین صورت است

بهشتم اصفر هر دیست و آن اسپی است که زردی او مایل بسفیدی یال و دم او

باشد

باشد تیره رنگ مایل بسرخی بدین صورت باب ششم در باب

اخضر است یعنی سبز و شما اقسا آن که چهار قسم است اول اخضر اخم است

وآن اسپی است که میباشد تمام بدن او سبز وصاف تر از دبرج یعنی از خاکستر
بالا شود سبز او را کبودی و باشد بر سوراخ بینی او و گردن و گوشهای او سبزی
نمایان باین صورت

دوم اخضر اطحل است وآن اسپی است که بالا شود سبزی او را زردی بر تمام

بدن او

بدن او باین قسم است

سیم اخضر اورق است وآن اسپی است که بالا شود سبزی او را رنگ

خاکستری که مایل باشد برنگ لاجوردی و باشد از سر شانه او تا دم او خطی
سخت و سیاه کشیده شده باین ترکیب است

چهارم اخضر ذیرحبست و آن اسپی است که باشد رنگ بدن او مانند اخضر اجم
بلکن

لیکن میباشد رنگ روی او و هر دو گوش و هر دو سوراخ بینی او
مانند رنگ خاکستری و بسا هنگام میباشد تمام بدن او همچو رنگ خاکستر
مایل بلاجوردی باین صورت

باب هشتم در بیان رنگ ابلق و شمار اقسام آن و آن بر ده قسم است

اوّل اذرع است وآن اسپی است که سفیدی بسیار میباشد و در تمام بدن او
و در سر گردن او سفید نباشد باین شباهت است

دوّم ابلق مطرفست وآن اسپی است که سر و گردن او سفید باشد و باقی بدن او

باشد

باشد بر هر رنگی باشد از رنگها و برای همین او را مطرف گویند که طرفین او سفید است
باین صورت

سیم ابلق منقط است وآن اسپی است که همه دایره های بدن او در مقدار برابر باشد

بهر رنگی که باشد سیاه یا زرد یا سرخ باین تمثال است

چهارم ابلق اجوفست و آن اسپی است که تمام شکم او سرخ باشد یا سیاه

کلان

بخلاف تمام بدن او تصویر اینست

پنجم ابلق ملمع است و آن اسپی است که دو رنگی بدرازی بود و سفیدی او

وسرخی او نصفا نصف باشد باین تصویر است

ششم ابلق مهرس است وآن اسپی که هر دو گوش و پیشانی او سرخ

باشد

باشد بخلاف تمام بدن او و دو رنگی باقی بدن او بهر رنگی که باشد از رنگهایان

صورت

هفتم ابلق ابنط است وآن اسپی است که شکم او نمایان سفید باشد بخلاف

تمام بدن او باین تصویر است

هشتم ابلق اخر جست و آن اسپی است که پشت و شکم او تمام سفید باشد بخلاف

تمام بدن او

تمام بدن او باین پیکر است

نهم ابلق است که سرین او دو رنگ باشد سیاه باشد و سفید بر یکمقدار باین وجه

و بسا اوقات میباشد در آن سرین رنگ اشقر یعنی میگون و سرخ باین طرز

دهم ابلق سیس است و آن اسپی است که باشد در گردن و بر گرد چشم و سرین او
نقطهای خرد و بزرگ افشانده شده باین وجه

وباید دانست که ابلق گفته میشود همه رنگها را پس گفته میشود سرخ ابلق
واشقر ابلق و ورد ابلق و ادهم ابلق در شناختن

رنگ

رنگ ابرش و اقسام آن و این رنگها را صنابی هم گویند باید دانست
که صنابی در اسپان رنگیست که جمع باشد از همه رنگها پس آن اسپیکه
جمع میشود در بدن او همه رنگها دیده میشود در وی موی سرخ و سیاه
و سفید و زرد و بعضی اسپان را دیده میشود خال دار که در آن نقطهای سفید و خالها باشد
پس هرگاه باشد این رنگها یکجا شده گفته میشود آنرا صنابی و رنگ ابرش سه
قسمت یکی از آنها صنابیست که مذکور شد اینست

دوم ابرش ملمع است و آن مانند صنابی است مگر آنکه میباشد بر بدن او مثل

سفیدی برنگ مانند داغهای سرخ میگونی باین صورت است

وهرگاه که باشد برابر مقدار موی های سفید و سیاه و سرخ و در میگونی

درافشان

درافشان گفته میشود او را اشال باین تصویر است

نیم ابرشی که باشد تمام بدن او افشان بنقطهای سفید بسیار پر رنگ

وسیا باین صورت

پس هرگاه که برابر باشد موی سفید و سما در تمام بدن او کشته میشود را ابرش و باقی

فی ذلک

نباشد میان شال و قیر مناسبت بارنگ صنابی مگر آنکه کشته میشود صنابی از دو

سبز غیر

باب هفتم در بیان رنگهای قاطران و شمار اقسام آن که هفت قسم است یکی

احمر یعنی سرخ دوم ادهم یعنی خاکستری سیم اشقر یعنی سرخ مایل بسفیدی
یا زردی چهارم اشهب یعنی سفیدی او غالب باشد بر سیاهی پنجم اقمر یعنی
ششم قلة هفتم دیزج اما احمر آنست که رنگ او سرخ باشد بدین مثال است

اما ادهم آنست که باشد رنگ خاکستر مایل بسیاهی و سبزی که صفای او

بسبزی

بسبزی و سرخی بیشتر است باین وجه

اما رنگ اشقر یعنی سرخ مایل بسفیدی یا زردی موافق همان که در اسپان

مذکور شد و اینجا یک مثال کافیست باین وجه

اما قسم سفید بدین تمثال است

اما قله برین مثال است

اما اسب

اما اشهب پس همچنان است که در اسپان مذکور شد و در اینجا یک
مثال کافیست و این قسم است

و رنگ دبزرج که سبزی که اوصاف بود از سبزی دهم و میاشد این

قاطران را خطی برنگ ابر باین صورت

وگفته میشود رنگهای قاطران را چنانچه گفته شد رنگهای اسپان را اسمندی
و وردی و صنابی و میباشد قاطران را خالها و سفیدی دست و پاها
و سفیدی پیشانی و روی چنانچه بیان کردیم در اسپان مگر قله و اقمر که این

هر دو خاصه قاطران است برای آنکه اگر باشد در اسپ حمرت یا قمرت یا شقرت
یا خضرت یعنی گفته میشود و وصف کرده میشود قاطران را بالبلق و باغره یعنی سفیدیهای
پیشانی و روی و نخاصل یعنی سفیدی های دست و ما **باب هجم** در بیان رنگهای
خران و شمار اقسام آن باید دانست که شش قسمت یکی اشهب دوم اسود
سیم اخضر چهارم اقمر پنجم اشقر ششم زیتونی اشهب که مایل باشد بشهبت یعنی
سفیدی غالب باشد بسیاهی نیز مایل بسرخی باشد باین صورت

واسود آنست که سفیدی باشد یا شکم و گردن و خانهای چشمهای او و تمام بدن او

مجلس شورای ملی
کتابخانه

سیاه باشد باین صورت

واخضر آنست که باشد میان شقرت و سبزی و سرخی که مایل بسفیدی و زردی

باشد

باشد باین صورت

وابرق آنست که باشد میان سرخی و شهبت که باشد در بدن او خالهای که بدین وجه است

واشقر آنست در خران که اشقر صاف باشد و بسا اوقات میباشد غالب شقرت او

سرخی که شقرت سرخی است که مایل بسفیدی و یا زرد باشد باین صورت

و زیتونی آنست که میان سیاه و اشقر باشد باین پیکر است

و خوانده میشود خرا نرا با همه غره ها یعنی سفیدی پیشانی و روی آنست

و سفیدی دست و پای خوانده میشود با بلقی چنانچه خوانده شد دیگر چهار پایان را مگر اسود

و زیتونی و ابرق گفته میشود حمار اسود یعنی خر سیاه و گفته میشود فرس اسود و گفته

میشود اسپ زیتونی و ابرق و گفته میشود خر زیتونی و ابرق و گفته میشود قاطر زیتونی

مقاله سیم مشتملست بر ده باب باب اول در بیان اسپانیکه مبارک و خوبست

نگهداشتن آنها باب دوم در بیان اسپانیکه مکروه و زبونست نگهداشتن آنها

باب سیم در بیان اسپانیکه در دایره ها ذکر کرده اند آنها را عرب و ترکت

جسته اند بعضی آنها را و مکروه پنداشته اند بعضی آنها را باب چهارم در بیان

شناختن اسپ عتیق یعنی در گذرنده از اسپان دیگر شناختن اسپ صابر است

یعنی برداشت کننده از گرسنگی و تشنگی باب پنجم در بیان آنچه مخالفست نر و ماده را

باب ششم در بیان شناختن آواز اسپان و شمار اقسام آن باب

هفتم در بیان آموزش زیاده که در دواب میباشد و صفتهای آنها باب هشتم

در بیان دانستن علامتهای نیک و بد گزه ها در حال شیر خارگی و گردیدن

آنها باب نهم در بیان تدبیر زاییدن کاویش یعنی اسپانیکه پدر آنها

از جنسی باشد و مادر آنها از جنسی دیگر و برادین یعنی اسپان تازی باب دهم

در بیان زاییدن قاطران و خران باب اول در بیان اسپانیکه

مبارک وخوب است نگهداشتن آنها نقل کرده برادرزاده من خرّم
نام از حکمای هندوستان اینکه مبارک است اسپیکه باشد بیضائی که پرند
مشهور است بازیرکی ذهن نیز گویند وآن اسپ اشهب ابیض است که
مشهور است نزد فانمر شوهش وآن درازترین دنباله است از دواب و
بلندترین وشریف ترین آنها در کارها ودر مرتبه وآن سواری پادشاهانست
ونافع تر در جنگها میباشد صاحب آن ظفریاب واسپیکه باشد کمیت سرخ
یا اشقر ویا باشد برنگ شکوفه کتان وآن رنگ مشهور است امروز باخضر
یا باشد برنگ مشک که مشهور است باشهب زبانی یعنی ادهم چونی که
درباب اول از مقاله دوم مذکور شد یا باشد برنگ کوره خرسمندی وپایهای او
سیاه باشد که در ادهم مذکور شد یا باشد برنگ زرد وگربه چشم یا باشد در تمام بدن
او نقطهای خورد سفید وسرخ که مشهور است امروز باشهب زبانی پس این
تمام مبارک ترین رنگهای اسپان است اما آنچه نیک وخوب است
در اسپان از دایره ها پس بتحقیق ذکر کرده اند اهل هند نیز که نیک در اسپان دایره ها
که در جای حلقه لگام یا بر ملفوز بالا یا گردن یا از پیشانی او باشد **باب دوم** در بیان
آنچه مذکور است در مکروهات وزبونات نگهداشتن از اسپان ودیگر دواب واما

از اسپان

از اسپان پس ذکر کرده اهل هند که مکروه هست وزبون است از اسپان آنکه
برنگ دراج باشد این اسپ را زبانی مبتقع گویند این صورت دارد فقط

یا آنکه باشد ابن العرس وآن جانوریست که بفارسی راسو گویند

وباین صورت می باشد

یا باشد برنگ بوزینه

وباشد برنگ فیل باین شباهت

میانه

میباشد

یا باشد برنگ شیر باین شباهت

وآن اسپی که باشد بر شکم او مویهای پراکنده باین وجه است

یا باشد دندانهای آن زیاده از چهل عدد باین وجه

یا باشد دندانهای آن اسپ ظاهر شده و بیرون

برآمده از لبهای او باین صورت

یا باشد برنگ ادهم که اندرون کام او نقطهای سفید باشد باین صورت

یا در هر دو خایه او پشم مخالف

رنگ بدن او باشد باین صورت

یا در پیشانی او موهای مخالف

اندر بدن او

رنگ بدن او باشد باین صورت

یا دیده شود هر دو حصیه او ظاهر و پیدا باین صورت

اما آنچه مکروه است از دواب دیگر

اینست که باشد زیر چشمان او دایره باین وجه

یا پنج دم او از هر طرف دو دایره باشد باین صورت

یا باشد دایره بر استخوان کرانه او یعنی

بر پایان

بر پایان دست و پای او باین صورت

یا باشد دایره بر استخوان زیر دهن او یعنی حنک او باین صورت

یا باشد دایره بر جای سوسن هر دو استخوان

لحیه او یعنی بر زنخ او باین صورت

یا باشد دندان های او مانند نابهای خوک و ناب دندانیست که پس از رباعیه باشد
بفارسی انها را دندان پیش گویند باین صورت

یا باشد مردند انهای او خطوط سا

در پهنای

در پهنای دندان او باین صورت

پس و اب که این علامت ها دارد لایق نیست نگهداشتن او از انها هیچ و مکروه
و شوم باید دانست و واقع نشده است تجربه من برین علامات لیکن در کتاب
خود آوردم تمام آنچه ذکر کرده اند از اهل هند و اهل فرس و عرب تا باشد این کتاب
جامع العلوم در بیان دایره هائیست که ذکر کرده اند آنها را عرب هر دو
دایره بر قول حکمای متقدمین عرب و بعضی را ازین هشره دایره نیک

ومتبرک دانسته اند وبعضی را مکروه ودر بعضی خاموش مانده اند اما دایره های تنگ
ومتبرک پس سه دایره اند یکی از آن دایره مقود است ومعروفست بمقود بمعنی مهار
لگام است وآن دایره میباشد که درمیان اسپ قریب یال باین صورت است

دوم دایره حلقیه است وآن دایره ایست که میباشد در عرض سینه اسپ از یک

جانب

جانب باین صورت

واگر باشد بر هر دو کناره سینه اسپ گفته میشود او را دایره نافذه که دایره سیم است باینوجه

واما دایره نامکروه پس چهار است یکی از آنها دایره منطحت که میباشد در پیشانی او

باین صورت

دوّم دایرهٔ لهام است که میباشد در بلندی زیر گوش و زیر کلون او باین صورت

سیّم دایرهٔ قالع است که میباشد بر شانهٔ اسپ از جانب پس باین قسم میباشد

و دایرهٔ که عرب از نیک آنها خواموش اند و آن دایرهٔ شفس است که میباشد
در سوراخ بینی او از پایین باین صورت

و دایرهٔ خوردیست که میباشد مابین بغل و غلاف هر دو خایه او که باین صورت است

و دایره محیاست که بیاشد چسپیده بموی پیشانی اسپ از زیر رنگهای آن باینوجه است

باب چهارم در شناختن اسپ عتیق یعنی پیش رو و در گذرنده

از اسپان دیگر در شناختن اسب صابر یعنی بر داشت کننده از گرسنگی
و تشنگی و مانده شدن را باید دانست در شناختن اسپ جواد یعنی نیک رو
و عتیق و صبور که ذکر کردیم ضرورست برای آنکه همه اسپ شناسان که در زمانه
جاهلیت گذشته اند نیک رو و عتیق و صبور که ذکر کردیم ضرورست برای
آنکه همه اسپ شناسان که در زمانه جاهلیت گذشته اند و نعت کرده اند اسپان
را در اشعار خود و ذکر کرده اند صفتهای ثنا را و فضیلت داده است حضرت رسول
خدا که بهترین عرب است عتیق را بر اسپان دیگر مذمت کرده اند آنحضرت اسپ ابد افضل را
در روز خیبر پس گردانید برای اسپ عربی دو حصه و روایت کرده شده است از
رسول خدا صلی الله و علیه و آله و سلم و نعت اسپ عتیق که اسپ نیست بجنس را
در خانه که باشد اسپ عتیق باید دانست که بتحقیق سوار اسپ شناس محتاج میشود در
شناختن این اسپ را امین نشود بر نفس خود که اختیار کند بر ادانی آنچه مخالفت کند
به سوار خود وقت حاجت و بیندازد سوار خود را بادانی سوار و عاجز گردد
بر طی مسافت وقت روانشدن اسپ تلف گردد اسپ و سوار هر دو یک جا
و آمده است در اختیار متقدمین اجواد را آنها اند که ملاقات نمیکردند با دشمن

با دشمن مگر با اسپان جیاد یعنی نیک رو و صابرترین آنها و بسیار اوقات کسی که معرفت
اسپان نداشتی میخواهد اسپ را با اسپ شناس پس اگر جواب نمیدهد و موافق
حق و موافق احکام اسپ شناسی نمیشود در دعوی کمال اسپ شناسی او و نقصان عیب و تحصیل
ذکر کردیم در این کتاب صفات اسپان بقدری که بآن امید هدایت
و کفایت است طالب علم و اسباب اسپ شناسی و کافیست احوال دیگر دواب را
شروع کنیم در بیان صفات اسپان باید دانست که چون بوده است اسپ عتیق
بزرگترین همه اسپان و مکیرین همه آنها و سبکترین آنها دواب از جهت خرج و خوراک
دواب در بیابانها و لشکرها و سفرها و ذکر کرده اند قدما اسپ شناسان در کتب
خود که اسپ سختترین سالم است برای آنکه شتری که دندانهایش را ورده باشد
یعنی در کمال حسن باشد هشت ساله یا نه ساله اگر آنچه برسد از هزار رطلست و هرگاه
برسد از این مقدار زیادتر دیگر بعد کوشش و قوی که روان نمیشود بسیار با
بل خیر دیگر بار و دیدم اسپی که برسد از سوار خود را و آلات سلاح او را و لباسها
و توشه او را و علف خود را و زیاده میشود این بار گران بار اسپ در روزی که
بادی و رزد از هزار رطل بعد از دیگر این همه بار گران میرود و تمام روز و ماندگی
نمیشود و نیز بدگرسنگی و تشنگی را پس دانستیم که نیست هیچ چیز از بهایم صابرتر و سختتر

دوم

و محکمتر از اسپ و ذکر کرده بعضی از فلاسفه که اسپ را دو بازو است و هرگاه که میکشاید
این دو بازو را بر اندازد بآنچه باشد از بار گران و میرود و صفت اسپ عتیق است که و محکم
تر از اسپ و ذکر کرده بعضی از فلاسفه که اسپ را دو بازو است و هرگاه که میکشاید این دو بازو را
بر اندازد بآنچه باشد از بار گران و میرود و صفت اسپ عتیق است که سخت و محکم باشد دم او
و سوراخ بینی او فراخ باشد و گشاده باشد شکم او و در رباط گردن او و قوی باشد پیوند
پشت او و شانه او و کمان باشد هر دو ران او و سخت و قوی باشد کمر او و پر گوشت باشد
هر دو پای پاشنه او و سخت باشد سمهای او و باید دانست که این صفات تمام میشود یکی از
از این ها بدون دیگری تا شود اسپ کامل آنکه هرگاه قوی شود دم او و جای آمدن و رفتن
سوراخ بینی شک باشد نافع نمیدهد اسپ را قوت دم چه اگر که هر دو دراز شود و بسیار محتاج
شود به صبر و گرسنگی و تشنگی و تردد میشود و میگردد و می آورد در شکم او فراخ
تردد نخواهد شد دم او و صبر نخواهد کرد مسافت دور و دراز و اما درازی
گردن اسپ پس برای آنکه مدد میکند اسپ را گردن خود در حال سیر کردن اما
پر گوشت بودن دو پاشنه پر گوشت باشند پی تر و تازه خواهد و خشک نخواهد
شد و نیز برای آنکه هرگاه هر دو پای پاشنه پر گوشت باشد نخواهد بود در آنها علامت علاوه
و سختی اما درشتی سمهای نهای او که ملاقات میکند اسپ با زمین سختر

وگفته است بعضی اسپ شناسان که روشن‌ترین نشانها در معرفت اسپ جواد و صبور است
و اگر در خیال اسپ خشونت و سختی باشد پس آن اسپ خالی از بد اصلی نباشد از
جانب دریا از جانب پدر و اگر پوشیده شود پر تو معرفت اسپ عتیق
پس طلب ابر از دریا و ندکشاده اسپ را بنوشان آب را دریا و ندا اگر نوشد
ابر اسپ و خم کم دو هر دو زانو او دو تا پس خم در این آب اسپ
عتیق است برای آنکه اسپ عتیق ایستاده آب میخورد و خم در آنکه بکند
و سر سه رنگ باشد کنار هر دو گوش او و ازین مجمل کلام در بیان اسپ
جواد و عتیق و صبور است بآنچه شرح کردیم از صفتها پیش ازین باب **باب پنجم**
در بیان مخالفت زدن ادیان آنچه نیک است در زرتشت است در
مادیان است در زیان و تمام آن ذکر کنیم در این جا باید دانست که برای مادیان
نصیب بسیار است از صفتهای اسپان تحقیق وارد شده است از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود بر تمامت نکهداشتن مادیان اسپ برای آنکه
پشت و پناه و عزت است و شکم آن کنجست و در روایت دیگر باین لفظ آمده است
ظهور ناصر یعنی پشت مادیان پناه است از دشمن روایت کرده اند که خالد پسر ولید
جنگ نمیکرد با کافران مگر بر مادیان نصیب بسیار است برای آنکه مادیان بول

میکند

میکند در حال رفتار خود و کمتر زیرا که باشد خوف از آن زرا که حال سیر بول کند
بند میشود بول در شکم او تا که پاره میشود دهار یک شکم او که زیر پوست شکم
میباشد و نقل است که عباده بن نسی بحر دوست میداشت اسپ مادیان
را در غارتها و شبخونها و برای آنچه پنهان باید نمود از امور جنگ باید دانست
تمام آنچه نیک است در زرتشت است در مادیان مگر دیریتا و بن علف
که نیک است از مادیان و بد است از نر و ازین سبب است مثل عامه عرب
فرس نوام و بغل قوام یعنی اسپ بسیار خواب کننده خوب است و قاطر دیرپاینده
بر علف خوب است و نیک است از مادیان کمی گوشت جان را در دن
گوشت سینه که جای قلاده است و قلاده گردن بند جمیل باشد و کمی گوشت اطراف
حد و یعنی دست و پای و سرین مانند زهر آینه سست خواهد بود و مادیان و پای
محکم خلقت باشد دراز نباشد چنانچه دراز میباشد زر و فربه هم نباشد مانند فربه
پس این همه صفتها که مخالف باشد در اینها از و مادیان **باب ششم** در
شناختن آوازهای اسپان و شمار اقسام آن باید دانست که آوازهای اسپان
پنج قسم است حمحمه است دوم رس که صهیل مشهور است سیم صلیم جار محلیت
پنجم رخش است اما حمحمه پس آن زدن است کوتاه از صهیل که میکند از راست

وقت طلب علف مانند آواز تنبیه که برای صاف کردن گلو میباشد اما صهیل پس
مشهور است و آن سیاه زنه است و نرم و آزمای اما صلصل پس او آزمای است
نبرد و باریک اما جلجل پس او آزمیست که صاف میباشد و نرم و آزمای و با
باشد و تنبیه کند اسپ بدین آواز و این بهترین صهیل است اما حرش پس او آزمای
ناصاف و کیف این است تمام اقسام و از آن اسپان باب هفتم در
صفات زایده که میباشد در میان چارپایان و شمار آن اما زیادتی ها
که میباشد در اسپان پس تحقیق دیدم در بعضی اسپان بوده است در سر دو
دو شاخ در پس گوشهای او را بریدم آن شاخها را از سر او بازی مدند اما
بر مدن آن شاخها و نیز دیدم بعضی اسپان که بوده است حشی یعنی بر دو شانی فرج
مادیان و هم علامت زداشت و دیدم بعضی اسپان را یک بیضه یعنی یک خصیه
نداشت و گفته اند بعضی که میباشد که غلاف هر دو خایه و میباشد در آن سر
از خصیه ها مگر میباشد در پشت او دو پاره گوشت او زان مانند خرو سها
و گفته است صاحب فلاحت در کتاب خود که میباشد اسپ را سپرز و میباشد سپرز
زهره برای همین تشنگی کم دارد به سبب نبودن کبدی در شکم او و میباشد ماهی را شش بسیار
ماهی دم میزند گفت بر در زده من خمسه ام زیادتی که میباشد در دستهای

اسپان

اسپان که مشهور است ظفر یعنی ناخنست که میباشد تیری همهای پای او برای آنکه میباشد
اسپان در شکم مادر خود تنگ و نیست این امر چنانچه گفته است بر در زده من
بلکه آن زیادتی دست اسپ میباشد در جای خای پای نه اسپ برای آنکه در شکم مادر
میباشد که سر او میان هر دو دست او میباشد پس میوزد آن موضع از گرمی دم او
پس بقدر سختی زاید میشود اسم او که متیر شدن را بوقت حاجت و زیادتی
که در پای ها میباشد در پای پشته در حال بودن کج بشکل تنگ در شکم مادر اما زیادتی
های اسپان حجازی پس برای آنها چشمان است و سیاهی چشمان و باریکی گردن
و پوز و درازی گوشها و سختی سمها و خوبی بستن دو پا و اما زیادتی های
های اسپان برای آن است درازی گردن و یک گوشت خسار و گردن و پهن
بودن سینها و فراخی شکمها و باریکی دست و پاها و سطبری رانها اما اسپان یمنی
پس برای آن است گرد بودن تن و گرد بودن سطبری دست و پا و سبکی و تیزی
و سبکی پهلوها و کوتاهی گردن ها اما اسپان تاجی پس برای آنهاست خوشرنگی و نرمی
و نبودن موی در پیشانی و کلانی چشمها و فراخی هر دو کنج دهان اما اسپان
خزری پس برای آنهاست خوبی جانب دم و بسیاری موی آن و پهنای پشت و نوها
و پهنای سینها و خوبی چشمان اما اسپان برقی پس برای آنهاست سختی بدن و

وپری گوشت سینه و کلانی سر و سطبری دست و پا و فراخی سمها اما اسپان
مصری پس رای ایشان است سختی بدن و پری گوشت سینه و کلانی سر و سطبری دست و پا
و فراخی سمهای اسپان مصری پس رای ایشانست درازی گردن و تنگی و سبکی گوشها
و باریکی دست و پا و درازی بندهای دست و پا و کمی موی بر بدن و وی بودن
دست و پا در اکثر اوقات بیاشد و درستی رفتار اما اسپان خطائی پس رای ایشانست رفتار
موی پیشانی و کوتاهی وی و کمی گوشت رخساره و گرد بودن سرین و ایستادگی پای
و سودن زانوها با یکدیگر در رفتار و باریکی پوز و خفاجه ام قبیله است از بنی عامر که
نسبت کرده میشود اسپان را بسوی او و اما اسپان عربی پس رای ایشانست
کلانی گردن و سطبری دست و پا و سبکی و تیزی سرین و سبکی پهلوها و کوتاهی گردن
و پوز و درازی گوشها اما اسپان شامی پس رای ایشان خوشرنگی و فراخی سمها
و نبودن موی پیشانی و کلانی چشمها و فراخی هر دو کنج دهان اما اسپان هندی پس رای
ایشانست خوبی جانب دم و بسیاری موی بر پیشانی و پنهانی پیش زانوها و پنهانی سرین و
خورد گردیدن در جای خوف ناک و بعضی آن میریزند خون
در شناختن علامتهای نیک و بد گرهها در حالت شیر خوردن در
حالت کشتن ایشان از حالی بحالی باید دانست که معلوم میشود در ایشان علامت

خوب و

خوب و در حقیقت نباشد برای آنکه متغیر نمیشود گره بعد از کلانی پس زشت میشود آنچه
نیک بود اول و نیکو میشود آنچه زشت بود اول و دراز بود آنچه کوتاه بود در اول
و پس زشت میشود از گره آنچه نیکوست و نیکو میشود از وی آنچه زشت است و زیاده
میشود حسن آنچه نیکوست و زیاده میشود زشتی آنچه زشت است اما فراست
و شناخت است و درست در گره پس وقتیست که کلان میشود و سطبر گردد و
ایستاده شود در طویله و جو خورد و گوشت از علف و کاه در بدن او شود پس این
وقت صحیح و راست میشود در وی فراست و شناخت و از نشانهای نیک رفتاری
است در گره شیر خواره حبتان و بادر خورد بر کاه چریدن در چراگاه و وقت سواری
و بعد از یک و نیم سال است از عمر او در شناختن زائیدگی اسپان
اکاویش یعنی اسپان که پدر ایشان از جنسی باشد و مادر ایشان از جنس دیگر و اسپان
برازین یعنی اسپان تازی یا طریق گرفتن بچگان کاویش یعنی اسپان که پدر ایشان از
جنسی باشد و اسپان بقاعی پس لایق آن است که سوار کرده شود بر ذوق خراسانی
را یا در می را بر بقاعی که بهتر است از سوار کردن بقاعی بر خراسانی و بقاع نام موضعیست
نزدیک دمشق و گویند اول کسی که ابتدا کرد باین قسم بچه گرفتن از کاویش کسری بود
که او سوار کرد اسپ را بر ماده گاو برای قوت اعضای گاو و بسیاری صبر او و قصد

کسری در این اختراع چیزی که قصد کرده بود از اسکندر در پیدا کردن قاطران از سوار کردن
خران اسپان ماده پس پیدا شدند برای کسری استران از همه عمل که بودند از
استران بزرگ و شکل مطبر دست و پا کلان سر و برای همین عمل داخل شد
بر این قسم بچگان در پیدایش اناث جن و کشتند بعضی از این قسم اسپان سلیمانی و عادی که از
سواری های جنهاست چنانچه حکایت کرده میشود از آن اسپان و بعضی مردم
آنها را دیده اند اما اسپ عتیق اصیل یعنی پیش از اسپان پس دیگر نمی آید او را
جن سوار نمیشود بر روی فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تتخاذلوا
الجن علی عتیق یعنی اسپ نمیرسد از جن در آنخانه که باشد اسپ عتیق

باب هشتم در بیان تدبیر زاییدن قاطران یا بردار یا آن است که پیدا شود
در ارمن و بعد از آن قاطران عجیب و بهترین تدبیر گرفتن بچه های آنهاست که
سوار کرده شود خر کامل الخلقت دراز و پهن گوش را بر مادیان اسپ پس در
اینحال پیدا میشود بچه قاطر کلان و کامل خلقت و اگر باشد مادیان
آدمی یا بقاعی پس پیدا میشود از این قاطرهای خوب و قوی ترکیب پهن پشت
و پهن سر و سطبر بسیاری متحمل را برداشتن بارها و کردن کارها و اگر سوار
کرده شود اسپ را بر ماده خر بچه میدهد خورد و کوتاه و پهن بینی و اکثر می

واکثر می زاید بچه بدون این عیبها لیکن بر نمیشود این بچه قاطر که از مادیان خر باشد
با قاطری که از مادیان زاید در شکل و صبر و تحمل بار و حسن صورت و خوب بودن
قاطری که از مادیان اسپ پیدا شود برای فراخ بودن شکم مادیان اسپ است
و کوتاهی قد و سر و پنهانی قاطری که از ماده خر پیدا میشود برای تنگی شکم ماده خر است
و خوب ترین بچه های دواب هر قسم آن است که پرورش یابد در
چراگاه خوب و زمین فراخ تا بدوند و بگردند در هوای خوش و زمین فراخ
تا که محکم شود اندامها و فراخ شود شکم آنها و قوت بگیرد اندامهای او و آنچه من
گمان میکنم آن است که بچه خوب نسب هر از این ها مگر آنچه محکم خلقت باشد
و زیرک و جید باشد و داشته باشد تمام خوبیها که بیان کردم بها
گذشته پس باید که خواسته نشود زخوب را برای این کار را مابچه کان خران
چیزی را که قصد کرده میشد در بچه قاطر و غیر آنها بطریقی که ذکر کردم
برای تو در این کتاب مقاله چهارم در نشانهای صحت بدن و شناختن
چهارپایان تندرست و بی عیب بوقت خریدن آنها مشتمل بر دوازده باب
است باب اول در شکل بدن و خوبی ترکیب و انتظام اندامهای اسپان

باب دویم در نظر کردن در شکل و صفت اسپ در ظاهر پوست

او باب سیم در شناختن عیب های سر و شکل باب چهارم در شناختن
عیب های گوش و بینی باب پنجم در شناختن عیب دهن و زبان و آنچه در
هر دو دست باشد باب ششم در شناختن عیب گردن و سینه و پشتانی
باب هفتم در شناختن عیب هر دو دست باب هشتم در
شناختن عیب هر دو پا و عرقوت یعنی پی پا و هر دو پاشنه که بمنزله
زانوست که در دست ستور میباشد و عیب های رانها باب نهم
در شناختن عیب پشت و شکم و ناف و جایگه استخوان سینه بوده باشد
باب دهم در شناختن عیب استخوان پشت و سرین باب یازدهم
در شناختن عیب مخرجین یعنی آلت و دبر اسپ باب دوازدهم
در شناختن عیب سمها باب اول در شناختن شکل بدن و خوبی
ترکیب و تناسب اندام اسپان بدانکه بیان کردیم پیش ازین آنچه
احتیاجست بان از صفتها و رنگهای اسپان و فربه کردن و لاغر کردن
آنها و زاییدن کره ها پس اکنون شروع کنم در نشانهای تندرستی
اسپان و شناختن بی عیب بودن آنها بوقت خریدن آنها پس بتحقیق
طبیب چارپایان را لازم است شناختن تندرستی و بی عیب بودن

آنها خاصه

آنها خاصه وقتی که مشورت کنند با و و پرسند او را وقت خریدن اسپ که آیا
عیب است در این اسپ یا نیست اگرچه من ذکر کردم بعضی این امور را در بابهای متفرقه
این کتاب پس بتحقیق می گردانم در اینجا مقاله که جدا کنم در آن ازین امور و ابتدا میکنم
اول بشکل اسپ و پوست ظاهر او بعد بسر او و پس باندام ها که متصلست بسر و از
سر تا دم و سم پس عرض بیان شکل اسپ را کردم از سر تا سم تا بدانی تو تندرست را
تا بیمار را شناختن شکل بدن و خوبی ترکیب و تناسب اندام ها پس خوبی اندام آنست
که بیابی تو همه اندام ها را نیک شکل خوب و ترکیب و تناسب یکدیگر هر یک مقدار در
خوردی و کلانی تا که نباشد سر اسپ کلان و گردن باریک و نباشد او کوچک
و بدن او بزرگ و دراز و نباشد هر دو دست او مخالف هر دو پای او
و درازی و کوتاهی و فراخی و تنگی باب دویم در نظر کردن شکل و صفت
بدن اسپ در ظاهر پوست اما نظر کردن در شکل ظاهر پوست اسپ آنست
که نباشد اسپ لاغری بدن و سبکی پهلوها یا سطبری و پاها دلالت میکند
بر چیدگی سختی که رسیده است اسپ را و داخل شدن گرمی در شکم او و اینکه
نباشد فربه بسیار که بتحقیق او را زیان میکند وقت دواندن سخت و اینکه نباشد اسپ لاغر
بدن و سبکی پهلوها و سطبری پاها دلالت میکند بر چیدگی سختی که رسیده است اسپ را
و داخل شدن گرمی در شکم او و اینکه نباشد فربه بسیار که بتحقیق او را زیان میکند وقت دواندن

واین که نباشد موی پوست او جدا جدا و دور دور و این که نباشد موی او شکن
که دیده شود زیر موی او خیری مانند بوسه کند م که این اکثر اوقات دلالت
میکند بر داء الثعلب و بر داء الحیه و این هر دو نام بیماریهاست که موی از این هر دو
بریزد و اینکه نباشد در ظاهر پوست او داغ سپید یا سیاه یا مثل گردون
که نام بیماری است که پوست او را دور میکند و این که ظاهر نشود از کندن
موی او برص و دیگر داغها و اینکه نباشد بر بینه و لب و الت و دبر او داغهای سیاه
از سوزن یا از سوخته گی یا استعمال دواهای تغییر دهنده پس بسا اوقات میباشد
زیرا این چیزها داغهای نبی وغیره و نزدیک است که ظاهر شود این داغها
اسپ اگرچه بعد چند روز باشد و قریب است که ذکر کنم هر واحدی از این
علتها وقت ذکر کردن سببهای او و پس این چیزی است که بیان کردم
از حسن تشخیص و تندرستی پوست و صورت و ترکیب و ظاهر پوست
پس شروع میکنم در بیان سر و خیری که قریب اوست باب سیم در
بیان سر و شکل است پس اول خیری که میباید نیست که نظر کرده شود
بسوی دماغ او تا که نباشد سر او کلان بدن او و نحور باشد از ترکیب
بدن او و پس دیده شود به سوی هر دو چشم او تا که نباشد کلان و نه فرو
و نه فرو رفته باشد و نه این که یکی کلان باشد و دیگری خرد پس کلانی و خردی

چشمان

خبر نمیکند بینائی اسپ را ولیکن بدنماست و زشت مینماید روی اسپ پس دیده شود
این که نباشد گریه چشمی در طبقه عنبیه که نام طبقه سیم است از هفت طبقه چشم پس
تحقیق این بد است و دلالت میکند بر شتاب فرو آمدن آب در چشم او و دیده شود که
سوراخ خانه چشم بسیار نباشد فراخ برای آنکه سبب کنده شدن نور چشم است و رفتن منافعت
نیز دیده شود که سوراخ خانه چشم بسیار نباشد فراخ برای آنکه سبب کنده شدن
نور چشم است و هر دو گوشه چشم که بطرف بینی است و گفته میشود این را دو گوشه بزرگ یا
میرود از این هر دو گوشه ریزی چرک یا اشک بسیار اگر میرود از آنها این چیزها
بد اگر در آن چشمها ناسور است و اگر باشد در گوشه چشم زیادتی گوشت که باشد
مانند استخوان نم پس این بد است که ناخنه چشم باشد و اگر باشند ثرهای سطبر اگر
پس این علامت خارش است در آنها یا علامت دالیشعه است و آن بیماری است که گوشت
زیر ثره ها سطبر اگر پس این علامت خارش و ریح البل است و آن بیماری است که
که گوشت می روید زیر ثره ها و در چشم سرخی تیره و چنان نماید که چشم بر خون است
و مفصل مذکور شود در بیماریهای چشم و نیز دیده شود اینکه نباشد ترکان او
روئیده و کج شده بطرف اندرون چشم این بد است باب چهارم
در شناختن عیب هر دو گوش و بینی باید معلوم کنی حال هر دو گوش را

که او را نسخت کنی و بتیمانی او را بمقداری که مناسب بدانی که بشود او را از آن اگر او
و متوجه نشود به سوی تو و بخنباند گوشهای خود را پس آن گوش شنوایی او را افتی است سیده
و این آفت از بند گوش است که بند کرده است سوراخ گوش را یا از جمع شدن
چرک است در سوراخ گوش یا از پیدا شدن گوشت است که بند کرده است سوراخ
گوش را یا از افتادن سنگ ریزه یا خسته است در گوش پس به تحقیق برآورده میشود
آن را باتی که ساخته میشود برای برآوردن زردیک است که ذکر کنیم آن را در باب
دستکاری و اگر باشد این آفت از پیدا شدن گوشت که بند کرده است
سوراخ گوش را یا از افتادن سنگ ریزه یا خسته است در گوش پس به تحقیق
برآورده میشود آن را باتی که ساخته میشود برای برآوردن زردیک است که ذکر کنیم
آن را در باب دستکاری و اگر باشد این آفت از پیدا شدن گوشت و غیر آن در
گوش پس تحقیق به شدن آن مشکل است و از نشانهای کری آن است
که به بینی گوش را پیچیده و مایل شده به طرف پس و بر ندارد گوش را
وقت آواز کردن و اکثر میباشد این بیماری بر اسپ ابلق که سیاه و سفید باشد و بر
باید کرد از اسپ دکار گوش و دمی آن است که برگشته باشد اندرون
دو گوش و هر دو چشم او و نیز پرهیز باید کرد از اسپ فترک و دمی آن است

که سست باشند

سست باشد هر دو گوش او یا دراز باشد یک گوش او و کوتاه باشد دیگری
و کناره باید کرد از اسپ ابدی یعنی اسپی که بسیار فاصله باشد در میان دو گوش او
پس اینهمه عیبها بسیار بد است در دیدن و گفتن پس نظر کرده شود اینکه نباشد جره
در جنس یعنی نباشد درون بینی او سختی یا سطبری برای آنکه دلالت میکند بر زیادتی گوشت
در بینی او دلالت میکند بر بیماری عنکبوتیه که مفصلا در باب بیماریها مذکور شد باب
پنجم در شناختن عیبهای دهن و زبان اسپ آنچه در میان آنهاست باید دانست که دیده شود
بسوی زبان او شاید که باشد در زبان او بریدگی یا زخم پس بسیار و قبایح باشد
این بریدگی یا زخم سبب خوبی از خوبیهای چارپایان مثل گزیدن صرع که بیماری مشهور
است که میگزد اسپ را در آن بیماری زبان یا غیر او را یا کسی که در دست او است پس نظر کرده شود
به سوی دندان و تا نباشند شکسته و افتاده دندانهای پیشین یا پسین او پس این بد است
که منع میکند اسپ را از خاییدن پس فرو برد آن را و اگر بیفتد سه ساله پس باید
نیشود دندانهای پیشین او یا پسین او پس این نیز بد است برای آنکه این دندانها سابق
برین عمر کرده اند و بدل آورده اند مگر ضرورت تعبیه دندانهای پسین پس نباید بدل
نمیبرند در هیچ حال و دیده شود این که نباشد دندانهای او مایل بزردی و نیلگون
یا به سیاهی که این است در دیدن اگرچه ضرورت دیگر ندارد و نیز باشد بسوی

او متغیر بد بوی برای آنکه دلالت میکند بر خرم شش و نیز باشد علامات که پاره گوشت
او زان سقف دهن او ولیده و نیز ماشک باشد که این دلالت میکند بر وقاص و آن
بیماریست زکام که آب بینی میرود و در آن بیماری و سعفه خصوصیت که در سر و روی پیدا
میشود و میرود از بعض وی ریم و این علامت و نیز دیده شود در زیر زنخ گره
و اسپکی تمام دندانها برآورده باشد تا که نباشد اما سخت که این دلالت میکند
بر پیشه شدن و غلبه یافتن اخلاق قام اسهامی کام و حلق و نامی و کلوی
و خناق بیماریست که دندانها و گرسنه و آب بینی برود و موی بر زد
باب ششم در شناختن چهاکی دن اسپ است که نباشد گردن بطبر سر و نباشد
کوچک از و و نباشد دراز و کوتاه از مقدار سر و نباشد گردن بلند مانند اسپان
فرنگ اگرچه در این چهاکی باسپ کن بست در دیدن نباشد این اعضا درست اصیل
اما چهاکی اسپ آنست که نباشد سینه اسپ کج و نه تنگ و نه بسیار گوشت و نه
کم گوشت که باشد هر دو طرف سینه او و نه باشد یکطرف سینه او پست و یک طرف
بلند و نباشد سینه و بسته باشد سینه او و بطرهای هر دو دوش و بازو و
در سینه او بلندی و ماس چهاکی نشانی پدیده شود این که نباشد به موی نشانی افتاده
و گرد و نباشد زیر موهای او و سفید برای آنکه این نشانها دلالت میکند

بر خرون

بر خرون چاری است که گره های سخت و خشک در دوم و کمسای دن و جای پیدا
میشود و آنقلب چاری است که از موی بدن حیوان بزد در شناختن چهاکی هر دو
دست اسپ نظر کرده شود در ترکیب هر دو دست پس بسیار اوقات یکی از دیگری
کوتاه و یا باشد هر دو دست کوتاه از هر دو پای او و گفته میشود خنین اسپ را
اسوه پس این است و این که نباشد بند دست او پیچیده بطرف اندرون و بیرون و این
میشود سم بند دست او و این است در دیدن و مضرات و همیشه سوار او تیز شد
براحت پس دیده شود کمسای اندرون دو دست او که نباشد فراخ و بطبر
از مقدار کی لایق است برای آنکه فراخی و سطبری کمسا انداختن دستها زود
زود پیدا کند سر خیر اسپها و زیر شل ماده در اندام ها وقت بسیار دویدن در آب
پدیده شود به سوی زانو از طرف پیش که نباشد در آن سختی و سطبری و نباشد در پی
زیر زانوی اسپ بلندی اگرچه بقدر باقلا باشد و باقلا غله است مشهور پس این
بوی شکستگی استخوان وقت بسیار دواندن و این که نباشد اطراف اگرب
یعنی اسپیکه بسیار سوده باشد زانوی او پدیده شود به سوی یانه که نباشد کلان
از مقدار نخود و نباشد یکزمانه از دیگری کلان که این دلالت میکند بر نقرس که بیماریست
که بلندی بسیار در زمانه ظاهر شود و لنگ میشود از آن اسپ و زمانه استخوانیست

ورمانه استخوانی است گرد و بلند بالای دست از جانب بیرون و گر باشد در جای
بتن شکال یعنی بستد دماس این دلالت میکند بر سرطان و آن بلند بودن استخوان
است که میروید در استخوان زنی دست دماس این دلالت میکند بر تنگ شدن از آن
اسپ و یا دلالت میکند بر پیچیدگی در بندها و خوف باید کرد از این که بلند کند اسپ
هر دو طرف دست خود را در بیرون و چنان دیده شود که در آمده است سینه او در هر دو دست
او و این اسپ عرعر گویند و خوف باید کرد و این که بساید هر دو بند دست خود را با یکدیگر از جانب
اندرون یعنی همها و خوف باید کرد از سودن اسپ زیر زانو را با یکدیگر و خوف باید
کرد از اسپ اطلق و آن اسپ است که کام میزند بهر دو دست وقت رفتار و هر دو دست
با یکدست میزند بر زمین این همه علامت بد است و در بعضی از این نفع میکند در آن علاج
و آنچه نفع میکند در آن علاج در شناختن عیب های هر دو پای اسپ
پس نیست که نظر کرده شود اول به سوی هر دو ران اسپ این که نباشد کم گوشت
و این که رگها اندرون ساق اختر از رگ های بین که این است و پیدا خواهد کرد
لنگی او و نظر کرده شود به سوی پاشنها این که نباشد سطبر و باد گرفته و یا ماس کرده
و یا دیده شود در آن چیزی مانند چار مغز که هر گاه انگشت نهاده شود بر آن که فرو رود
و این است سبب این که دلالت میکند بر نفع یا بر جرد و نفع بیماری است

که

که بالیده میشود از پاشنه اسپ و لنگ شود و جرد آن است که برآید استخوان پی پاشنه
استخوان سخت و سبب لنگیدن اسپ باشد و این بر عیبهای پست و این که نباشد
اسپ قبعه العرقوب یعنی بسیار سطبر و کلانی پی پاشنه مانند کلانی زانو که در دست او است
و این قبعه وقع علتی است که میبرید استخوان بقدر سیب بر پاشنه و این که نباشد دو دست او
کوتاه از مقداری که مناسب بدن او باشد و نباشد یکی دراز تر از دیگری و نباشد پی
پاشنه بلند از جای قریب یکدیگر از جانب پس بسیار اوقات باز میدارد این عیب
اسپ را از رفتار در شناختن عیب های پشت و شکم و ناف
و استخوان سینه اما عیبهای پشت و شکم و ناف و استخوان سینه اما عیبهای پشت و شکم
و ناف و استخوان سینه اما عیبهای پشت بعضی از آنها قعس است یعنی پشت اسپ
پست باشد از سگانی که بر آن سوار میشود می نشیند و بلند باشد از جائی که هر دو شانه
تمام میشود یعنی از جائی که هر دو شانه تمام میشود سفیدی بلند باشد از جائی که غدیرین
است بلندی خود کم باشد و خواه بسیار باشد پس دیده شود بجای تمام شدن هر دو گوش
این که نباشد سطبر که این است و زود میشود از این پشت رشتی از دو استخوان مدک پس دیده
شود به سوی سینه و اینکه نباشد استخوان سینه و جای تنگ بتن سطبر و این است برای آنکه قرار
نمیگیرد این بر پشت و زین سرین پس دیده شود به سوی شکم او که نباشد بسیار کلان

و رنگ چسپیده بر پشت پس تحقیق این عیبها بدست یا به سبب استسقا که بیماری مشهور است
یا از باد گرفتن یا برای سختی و چسپیدگی باشد و نظر کرده شود به سوی ناف او این که نباشد
در و سختی و سطبری که این دلالت میکند بر داء الثعلب و آن بیماری است که پیدا میشود
بلندی در ناف در شناختن عیب های استخوان پشت و سرین
اسپ و آن عیبها این است که باشد سرین تیز یعنی بلند از جای پس پشت و اینکه
باشد سرین لاغر و باشد نشیب در سرین او و این که بلند باشد هر دو استخوان سرین
او بسا اوقات میباشد خلقی و مشهور است باهم ملوق و گفته اند که این میباشد
از سبب داخل شدن که در جای تنگ در حال نرم بودن استخوان های بعضی
از آن عیبها قطع است یعنی کوچک بودن استخوان های سرین یا ستادگی
و بعضی از آن سست و خورد بودن سرین است و اینهمه عیبهای سرین است
در شناختن عیبهای هر دو مخرج یعنی آلت زیاد فرج مادیان
و در سزاوار است که نظر کرده شود در این که نباشد در آن بریده گی
یا ماس که این دلالت میکند بر سرطان و بحل و سرطان ماس است که از سوداء سوخته
در اندام پیدا میشود به شکل سرطان که جانور مشهور است بفارسی از خرچنگ گویند
و بحل ماس فرج مادیان است و بسیار میباشد در آن بیماری اندرون فرج برنگ زرد

پس این است و دیده شود این که نباشد گرد و فرج سفیدی پراکنده اگرچه بقدر عدس باشد
و این دلالت میکند بر پیدا شدن پس نظر کرده شود به سوی آلت اسپ وقتی که بول
کند هرگاه که بول نکند بر وجه تقاست بلکه میرود بول او راست بلکه میرود کج
به طرف کج و راست پس این دلالت میکند بر این که اسپ خونیست در پیدا کردن بچه
برای این که سبب محتاج است بلکه برود به راستی بطرف بچه دان و این کج مخالف آن است
و نباشد بول او تیز بوی و گنده بوی و مایل به زردی بسیار یا مایل برنگ چشم گربه
یا باشد بوی او ترش و نباشد وقت بول کردن که بگزد بدن خود را و بدخوی
کند که دلالت میکند بر گردکنه و گرد بیماری که در باب دوازدهم مقاله
هفتم مذکور است و اندک خیری برنگیخته میکند این بیماری را پس میباشد از آن
سنگ ریزه یا تنگی بول و دیده شود رگهای هر دو خایه را که نباشد فراخ
زر بقدر خود که این دلالت میکند بر رگهای دوالی و آن بیماری است که
بزرگ شود در رگهای ساق و پاها و رگهای خایه و رگهای شکم پس اینهمه
عیب ها مرسوخ است در شناختن عیبهای سمها پس این
همه عیبها نیست که باشد شک آن و ارکننده معلوم شود از و ظاهرها چیزی دیگر گوشت
اندرون سم که بقدر خشه خرما میباشد و شاخهای شک و این که بزید خیزی نبندد

باین که باشد احق یعنی دیده شود که چشم و بطرف اندرون و اکثر میباشد این عیبها در آب
راقی و این که بود احدق یعنی کجشده سم بطرف بیرون و این که باشد در آب
کوچکی بیکدیگر و این که دیده شود کفیدگی در ظاهر سیاه دیده شود کهنه گی و زمهر
در کناره سم و این که باشد سیاهی دور و دراز بیکدیگر و بند دستها بیک
بیکدیگر پس اینهمه عیبها بدست در نامهای بیماریهای که پیدا میشود در چارپایان
و در سببها و نشانهای اینها و شامل است این مقاله بر بیست باب اول در نامهای
بیماریهای که خاص اند بدماغ و در سببها و نشانهای اینها باب دویم در نامهای
بیماریهای که خاص اند باهر دو گوش و در سببها و نشانهای آن باب سیم
در نامهای بیماریهای که خاص اند باکردن و در سببها و نشانهای آن باب چهارم در
نامهای بیماریهای که خاص اند باد و سوراخ بینی و در سببها و نشانهای آن باب
ششم در نامهای بیماریهای که خاص اند بادهان و زبان و در سببهای آن باب هفتم
در نامهای بیماریهای که خاص اند بادندانها و زیر تنفور و در سببهای آن باب هشتم
در نامهای بیماریهای که خاص اند باکردن و پیشانی و در سببهای آن باب نهم در نامهای
بیماریهای که خاص اند باهر دو بازو و هر دو آرنج و در سببها و نشانهای آن
باب دهم در نامهای بیماریهای که خاص اند باسینه و در سببها

و در سببها و نشانهای آن باب دوازدهم در نامهای بیماریهای که خاص اند بازانو
و استخوان پای و در سببها و نشانهای آن باب سیزدهم در نامهای بیماریهای که خاص اند
بارمانه و آن استخوان که دو پاست که بر بند دست میباشد و سببها و نشانهای آن باب
پانزدهم در نامهای بیماریهای که خاص اند باسها و نشانهای آن باب پانزدهم
در نامهای بیماریهای که خاص اند باسها و نشانهای آن باب هفدهم در نامهای
بیماریهای که خاص اند باپاشنه ها و در سببها و نشانهای آن باب هیجدهم در بیماری
های که خاص اند باورم مادیان و در سببها و نشانهای آنها باب بیست و یکم در نامهای
بیماریهای که خاص اند باهر دو پستان و در سببها و نشانهای آنها باب بیست و دویم در نامهای
بیماریها که خاص اند باهر دو خایه و در سببها و نشانهای آن باب بیست و سیوم
در نامهای بیماریهای که خاص اند در دم و در سببها و نشانهای آنها باب بیست و چهارم
در نامهای بیماریهای که خاص اند باستخوان پشت و در سببها و نشانهای آنها باب بیست
و پنجم در نامهای بیماریهای که خاص اند باپشت و هر دو صفحه آن و در سببها و نشانهای آن
باب بیست و هفتم در نامهای بیماریهای که خاص اند باشکم و ناف و در سببها و نشانهای آن
ها باب بیست و هشتم در نامهای بیماریهای که خاص اند بارودها و در سببها و نشانهای
ها باب بیست و نهم در نامهای بیماریهای که خاص اند باجگر و در سببها و نشانهای

باب دویم در نام بیماریهای که خاص اند با هر دو گرده و در سبها و نشانهای آنها

باب سیوم در نام بیماریهای که خاص اند با جلد یعنی پوست ظاهر بدن و در سبهای

آن بیماریهای که پیدا شود از خوردن چیزهای گشنده و از نوشیدن آبهای بد باب اول

در نام بیماریهای که خاص اند با جلد یعنی پوست ظاهر بدن و در سبها و آن بیماریهاست

و چار قسمت یکی برص که از انبار سی پس گویند و آن اغنیت بسیار سفید دوم بهق است

و آن اغنیت سیاه یا سپیدی اندک سیوم جرب است یعنی خارش چارم سودا است

پنجم صفرا است ششم شرا و آن آماسی است که ناگاه پیدا شود هفتم توالیل است

و آن جمع تولول است بفارسی زخم گویند و آن پاره گوشت است که بر بدن پیدا

شود هشتم ثعلب است نهم توتیه است و آن نوعیست از دملها دهم آکله است یا آن

دمل است زیک با توتیه مگر این که پیدا نمیشود مگر بر دو دست و هر دو بازو و گلان

نمیشود مانند توتیه یازدهم خلبه است و آن شکافتن پوست است دوازدهم داء الحیات

و آن ریشهای است بدون و رشدن پوست چاردهم هردون و آن گره هاست

در دم پیدا میشود در رگهای گردن که آن را دوجان نیز گویند و در جای یال

نیز پیدا میشود در رگهای دن جای یال پیدا میشود پانزدهم درون است

و آن قسمیست از دملها که از وی زرداب برآید پانزدهم زخم دندان سفید هم

زخم

زخم پلنگ است هجدهم زخم خوک است نوزدهم زخم آهن و سنگ است بیستم سوختن

است از آتش بیست و یکم گزیدن مار است بیست و دویم گزیدن عقرب است بیست و سیوم

گزیدن زنبور و مگس است بیست و چهارم گزیدن سگ است بیست و پنجم از آن بیست و چهار بیماری

اول ذکر برص یعنی پیس که جای پیدا شدن این بیماری در بر و آلت و دهان و گرد

هر دو چشم و شرکان است و ظاهر میشود از این بیماری سفیدیهای

کلان و این پوشیده نیست بر کسی اندک شناسائی دارد و بعضی از این بیماریها

آن است که ظاهر میشود در جاهای تری خیز و بقدر دانه عدس و زیاده از آن

و نزدیک است که ذکر کنم طریق دوائی او را در وقت ذکر کردن و او دسیکاری

ها با نشان آن دویم بهق است و پس این بیماری از برص در سفیدی برای آنکه

برص سفید بسیار میباشد از بهق و صافتر و بهتر و بهق نیز ظاهر میشود در جاها که ذکر کردیم

و ظاهر میشود در تمام بدن از زیر موی ها اما نشان خارش که نوعی از حکان است

چنانچه گفته اند این را پیشینیان در کتابهای خود و چنان بیماری است که دندانها و لبها را

سست کند و آب بوا از بینی برود و موی سر بریزد و این خارش اثر میکند و ظاهر

میشود در تمام بدن از زیر موی ها و در یال و پیشانی و دم از ماده سوخته و نیز سوخته

میشود موی آن سگان و میباشد در آن سگان نوع سگ مانند سبوس که جدا میشود

موازی مکان خارش سرخ میشود جای آن مو میبرآید از و آب زرد و عیلاج
این بیماری بشدن سخت تر است از درجه بهق و برص اگر نباشد
کسی را باین وجه دو اگنده نشان سودا آن است که ظاهر میشود در تمام بدن پیاپی
چنانچه ذکر کردیم اکنون در خارش مگر این که تمام اقسام سودا قوی تر است از تمام
اقسام خارش و سخت سرخ شدن اینها و سیاه میشود هر دو چشم اسپ
ازین بیماری دیده میشود اسپ را آواز میکند هر روز بر کسی پیش او آید وقت صبح
در حالتی که باد گرفته میباشد پوست او را دیده میشود موی او نشکسته و ریخته شده
و پوست او را خاک و سیاه و هرگاه که بمالد دست را بر پوست او میبرد موی او
و زیاده میشود سیاهی پوست او و سیاه می شود هر دو چشم او و تمام
پوست ظاهر بدن او نشانهای صفرا پس آن است که ظاهر میشود در بدن او و در سر او
چیزی که میباشد به شکل دلها و با اوقات میباشد مو بیا از بدن
و از پیشانی و دیده ریشهای صفرا زیاده از ریشهای سودا مگر این که
ریشه صفرا تر و مایل ریشهای صفرا زرد آب اما نشانهای شراسپکاهی
ظاهر میشود در تمام بدن و میباشد ظهور آن در یک ساعت و دیده می شود
گویا آبله ها و عدد دهاست و مالیده میشود از آن تمام بدن چه پایان

می شود و دو چشم اینها از بیماری مالیده گی بدن و اکثر از حیوان و میان و نمیشود ازین بیماری
به سبب خون زاید بر دل و نوعیست ازین بیماری به سبب کرمی خون زاید بر دل و نوعیست
که میگویند از ماشه او و ازین صفرا روی که دفع میکند میگویند آن قوت
دافعه بسوی دماغ و میباشد اصلاح بیماری و نزدیک است که ذکر میکنیم علاج هر قسم
بیماری را وقت ذکر علاج ها اما نشان توالیل یعنی خرها و آن پاره گوشت
است که بر بدن اسپ می پس آن پوشیده نیست برای آنکه ظاهر نمیباشد بشکل زخمها
و آن پاره گوشت است که بر بدن اسپ میشود پس آن بعضی میباشد کلان و بعضی از آن خورد
و بقدر دهای انسان اکثر ظهور خرها باشد در پوز اسپ و در گوشه چشم و در
آلت و گرد بر اما نشانهای دملها است که ظاهر میشود در تمام بدن چون آن تند
دملهای بدن آدمی شکل آن به شکل دملهای آدمی میباشد پس نیست حاجت به سوی بیان
نشانهای اینها تو تو پس آن اکثر ظاهر می شود در جای استخوان بلند و گرد و بند دست
اسپ و ظاهر میشود در روی اسپ و آن مانند دملهای کلان میباشد مگر در کلانی
زیاده میباشد زرد دملهای کلان و نمی برآید از توته زرد آب و نه خون و نه ریم بلکه میشود از
از توته خشکی و پوست سیاه مانند پوست خرها و بعضی از توته ها سرخ میباشد و دیده می شود
گویا که زخمیست که دور کرده شده است از آن پوست و این توته خالی میباشد

از سوی ریم نشان های آکله که گفته میشود آن شبره و مل خورد نیست مپاشد مانند توتیه
بلکه دیده می شود از درون پوست گویا که پاریده گیست در آکله رگها باشد پراکنده و درازی
و پنهانی آن بغیر ماس و برای وست پاریده گیهای آکله گوئی که ماده او سوخته و خورنده
گوشت کناره هاست و برای همین گفته میشود او را آکله یعنی خورنده و برای
خوردن گوشت عضوها را و این ترین تمام زخمهاست و دیر به شونده است اما نشان
خلیه پس آن که دیده میشود سوی جهاز پاریزنده و سیکرد و خشک و سیر و از آن
خیزی نیند سبوس و اکثر مپاشد از کم شوئی و پاک ناساختن اسپ از چرکها
و از خفتن اسپ بر سرگین و بول و در جای تر پس جمع میشود در بدن و و
میکند سوراخ های پوست او را و زخم میکند پس پوسیده و شکسته و به سبب
بند شدن ماده از بند شدن سوراخ های پوست و جمع شدن چرک مانند پیدا شدن
تبش در بدن انسان و سر او زیاد چرک و کمی شست شو اما نشان های الحیه
پس آن است که می افتد تمام موی جبهه ها نند و رشدن پوست مار
برای همین پیدا شده این بیماری را بداء الحیه یا دوای داء الثعلب گرده شود پس

پس خراب کرده شود چارپا لیکن حیات باقی است بان که بیان کنم دوائی را هر یک را
از آن ها در وقت دگر کردن علاج ها اما نشان های آن است که پیدا می شود عدد و دم
و در دورک کردن کنار او و جان گوید و در جای مال و مپاشد مانند گره های سخت
و خشک و بسا اوقات و جاری نمیشود زرداب و خون و اکثر پیدا می شود این
بیماری ها بسپان اشهب و ادهم که در باب اول و چهارم مقاله دویم بیان
شده اند اما نشان درن پس آن زگری است و ظاهر میشود مانند دملها و پوست را
دور میکند از اندام و بعضی ماس میکند و میبرد از آن زرداب اما نشان زخم درنده
پس می زنده ها حاصلست در زخم پلنگ خوک تا که علاج کرده نشود با دوا که دور کند
زهر پنجه درنده پس می زنده ها را می میرد از آن حیوان زخمی برای آنکه اکثر مردم بکار میبرند
برای این زخمها دوختن را مانند زخمهای دیگر پس میکشد آن دم حیوان زخمی را و
است زخم خوک و پلنگ پس برای یکی از این ها خاصیت است و بعضی از آن
زخمها که مشکلست به شدن آن که میرساند به سوی آکله چنانچه زخم خوک و بعضی
از آن زخمهاست که میکشد حیوان را چنانچه زخم پلنگ پس آن است که دیده شود گوشت
جای زخم و قسیدن زخم زرد و دیده میشود زرداب و خون و او را تغیر به سوی
سیاهی برنگ گربه چشمی تیره رنگی اما نشان زخم خوک آن است که دیده می شود

که دیده می‌شود زخم فرو رفته به سبب تیزی دندان‌های خوک پس نزدیک شود خون از
زخم بند اما زخم آهن و پیکان تیر پس آن ظاهر است و معلوم میشود از شکل زخمها
و نزدیک است که بند شود خون از زخم اما زخم آهن و پیکان تیر پس آن ظاهر
است و معلوم میشود از شکل زخمها و نزدیک است ذکر کنم طریق دوختن
زخمها را و بیان زخم پیکان‌ها در باب‌های دستکاری‌ها نشان سختگی اش
پس آن ظاهر است و اکثر آن آبله پیدا می‌کند و بسا اوقات میسوزاند پوست را
و نزدیک است بیان کنم سر و گردن او را و علاجش را و نشان کزیدن مار کلان
و بزرگ و سخت آن است که پوست را جدا می‌کند هر دو دست
و پا و هر دو چشم و دهن و دو هم و دهن و دو با هم کوفته میشود دندان‌های
و میریزد موی سر دم او و میباشد به سوی دهن و اما کزیدن کژدم پس آن است
که دیده میشود در مکان کزیدن آماس سخت و ناله میکند و در پی و میخیزند تمام
بدن او و جاری میشود از هر دو سوراخ بینی او آب و تری و هر گاه بخواهد طاقت خوردن
ندارد و بسا اوقات بلند میکند دم خود را اما باشد نشان کزیدن زنبور و مگس
آن است که گزیدن مکان‌های نرم مانند دهن و اطراف هر دو چشم او تیره باشند
و گرد اگرد آن است و در بعضی از جاهای کزیدن جاری میشوند خون اما نشان کزیدن سگ

دیوانه

سگ دیوانه پس آن است که دیده می‌شود در مکان سخت و دیده می‌شود نشان دندان
دندان او و ظاهر و صاری باشد از آن خون زرد **باب دویم** در نام‌های
بیماری‌ها که خاص اند با دماغ و در سبب و نشان‌های آن و آن شش اند یکی فساد
دماغ در سرسام صدام است و آن برصاست که در میان آدمیان میباشد و از
هر دو اقسام ماست چارم اختلاج است و آن فساد تمام دماغ است **پنجم** سکته است
یعنی در سر **ششم** شرائست که اقسام سرسام است و در باب این مقاله مذکور است اما نشان
دماغ در سرسام آن است که دیده شود که چار پا را خلل شده در عقل او و بسیار میگرداند
سر را بجانب راست و چپ و دیده میشود از تاریک چشم و آواز می‌کند با وراست پی
سبب دیگر اما نشان فساد دماغ در کرمان است که دیده شود چار پا را خلل شده در عقل
او و در کرمان و پیش میکند خر در او میخیزند با بند‌های خر در او سست میکند هر دو گوش را
و تاریک میشود هر دو چشم او و میباشد دم او سرد بدون دشکم و در دو دم
اما نشان صدام پس آن سام است و این پیدا میشود پس از فساد دماغ چنانچه پیدا میشود
برسام پس از بیماری‌ها که میشود در آدمیان و اما نشان ظاهر میشود در هر دو شب که بلای
دو چشم است و بند میشود برسام پس از بیماری‌ها که میشود در آدمیان و اما نشان ظاهر میشود
در هر دو شب که بلای دو چشم است و بند میشود هر دو چشم و پس اگر نازل شود اما نشان

اماس جانب کلوی او جانب میرد بشتاب و بسا اوقات میرساند این بیماری بعد دور شدن
خود کور را و گفته شده است در کتاب طب ایرانی که آن ظاهر شود بیماری صداع و به پردوش
راست اسپ پی در پی پس نیست دوا آنرا اگر به دوش چپ او پس امید بشدن
است بدوا ما که ذکر کنیم آنرا در مکان آن و اما علاج پس آن اماس است در دماغ
و نشان بدیدن آن است و بریدن دو لب او و کشیدگی و جنبانیدن ها و می آید از دهان
او کف و این ملک میکند چارپا را ناگاه و میمیرد به شتاب اما نشان صداع یعنی درد
در سر پس آن است که دیده شود چارپا را سرنگون و نتواند که بردارد سر را و همیشه
چارپا باشد از دو چشم او اشک و نتواند که بپوشد چشم را و ظاهر شود خون در
چشمان او و آواز سخت که در سر دارد و نخورد گاه را اما نشان باشد پس آن قسمی از
ورم است که دفع میکند از قوت دافعه بسوی دماغ و اماس میگیرد از آن
دماغ باب سیوم در نام بیماریها که خاص اند با هر دو گوش و سبب
نشانهای آنها و آن بیماریها شش است یکی از آن بوی است دوم دالیج است
سیم رشیها گوش است چهارم دالفارست است پنجم خارش است ششم قاذورة
چیزی است در گوش سنگریزه و خشه میوه و غیر آن اما نشان کری آن است که دیده
شود گوش از سنگریزه و خشه میوه و میوه رفته اسپ را سرنگون آن طرف عقب

و بر ندارد گوش را هرگاه که آواز کرده شود او را اکثر این بیماری باشد ابق را و دیده
رحمة الله علیه اسپی را که گفته هرگاه گوفته میشود بر نعل آواز او آواز میکرد او را قوی
پس گفت پدر من این اسپ کر است و بود این چنین کری علاج کردن بشکل اگر باشد کری
از سده یعنی بشدن سوراخ گوش پس بسوا درد یه و غیر آن اگر باشد کری از سببهای
خارجی پس علاج او میباشد بانچه بیان کنیم آنرا اما نشان دالبلیج پس بیماری است
که می آید در اندرون گوش حیوان و میباشد در حیوان ریم و زرداب اما نشان
رشیهای گوش پس جمع میشوند آن در اندرون گوش و جاری می شود از آن چیزی
مانند شهد اما نشان دالفارست پس آن اماس است که پیدا میشود در بیخ گوش
از اطراف بیرون مانند نور و آن میوه است از درخت که اکثر بکناره شهرهای گرم
پیدا می شود و اهل هند آنرا کیله گویند و سبکند اسپ درین بیماری سر خود را
و دیده می شود دو چشم آنرا و بیماری کند اسپ نشب و بر خاستن را تا
آنکه اگر انداخته شود در گوش او چیزی از سنگ یا خشه نتوان انداخت آن را
از بیماری او را اما نشان خارش آن است که دیده شود در هر دو گوش
را خالی از مواد ماسیده گی اندکی و هر دو گوش خارش ظاهر باشد و جاری میباشد از آن
خارش چون گاه که دست مالیده شهد بر آن بر کنده شود از آن چیز را اما نشان قاذورة

امانشان افتادن چیزی در گوش از ریگ ریزه و غیر آن پس ظاهر است و زیاده می شود در
این حال جنبانیدن آب و یا غیر او و دیده میشود آب را که میگرداند گوش خود را بسوی زمین
و اراده میکند برآوردن چیزی را که در گوش اوست **باب چهارم** در بیان
بیماریهای کی خاص اند باچشمان و در سبب و نشانهای آن ها اما آن بیماریها پانزده اند یکی آب
زرد است دوم آب آنکه گون است سیوم ماء است و سبل پرده است که پیدا شود
در چشم پالیدگی رگهای چشم از تنیدن چیزی در چشم چهارم رمد است و آن آن است
که در طبقه ملتحمه چشم پیدا میشود پنجم حراص است و آن مانند توتیا باشد که رویک است
و گران ششم کمنه است و آن کمی ترهاست هفتم ناخنه و آن چیزی است که
بشکل کندم باشد و در گوشه کلان چشم پیدا شود هشتم شعیره است و آن اماس دراز
بصورت جو که زیر ترکان پایین پیدا شود نهم توتیه است و آن پاره گوشت نرم
سرخ پایین سیاه باشد که مردم پیدا شود زیر ترکان پایین و گاهی در ترکان بالا ظاهر
شود دهم ناسور است یعنی ریش و آن در گوشه چشم یازدهم شب کوری است
دوازدهم ظفره است و آن نقطه سرخ است که پیدا میشود در پرده ملتحمه
چشم سیزدهم سلاق است و آن کرمی چشم است که در این علت چشم سرخ
باشد چهارم سفیدی چشم است از خوردنی های سبز بسیاری غرا پیدا میشود

پانزدهم

پانزدهم رقت چشم است بسبب گرمی و سردی برف و یخ امانشان آب زردان است که
دیده شود بر مردمک از دی یعنی بر سوراخ چشم او که بینائی دارد یا نه و دیده شود
که او را نیلگون آب فرود آمده است یا نه در هر دو چشم برای آن که چشم مرکب است از
هفت طبقه پرده اول شبکیه دوم شبیه صلبیه چهارم عنکبوتیه پنجم عنبیه ششم
قرنیه هفتم ملتحمه و از رطوبه در میان این هفت پرده و آمدن این آب از میان طبقه عنبیه
و قرنیه است پس طبقه قرنیه برای سختی خود مانند است و برای همین پاسیده قرنیه
و برای روشنی و صفای این پرده ظاهر میشود و این آب از زیر اوست و پیدا شدن
این آب ها در چشم و همچنین است سبب زرد و سخت است که در دماغ رسد
پس این رطوبت از دماغ فرود می آید در دو پی که گفته میشود آنها را عقیقه نظر پس میباشد
از این دو پی این بها در چشم و همچنین است آب سفید که در چشم و آن مشهور است
باسم جمع و احتیاج است باین که بیان کنم آن را به تحقیق تمام اقسام این بیماریها را
علاج و اصلاح نیست امانشان او سبل آن است که دیده شود چشم تیره و سرخ رنگ
گویا که تیره کرده شده باخون دیده شود در چشم رگهای سرخ و پیدا شده کان کشیده
شده و خطبر و بسا اوقات ماسیده پیدا شده چشم اندکی امانشان رمد آن است که دیده شود
چشم را تیره و در ترکان رشتها و جاری می شود از چشم چرک و اشک بسیار امانشان

اما نشان جراحت آن است که میروید در سر گوشه کلان چشم از بیرون مانند توتیه و اکثر مقدار
او باشد با قلایا به بقدر گلوله که از کمان می اندازد و جاری میشود از آن آب زرد یا خون
اما نشان کنج آن است که دیده می شود از دو چشم اخچی یا ندریم و دیده میشود
ترکان را ماسیده و برگردیده بجانب بیرون و اگر باشد چشم اسپ نیله گون
سرخ شود در این وقت بیماری یا نشان ناخنه پس اخچی است به شکل کنجشک که میروید
در گوشه چشم و زیاده میشود تا این که میگردد تمام چشم را نیز چشم را و اکثر سپید میشود
و در این بیماری کان به سبب برگشته شدن چشم از درد نشان اشعره پس آن بند
سخت است زیر ترکان و اکثر پیدا شد در ترکان بالا بنزله شرناق خیزی است
از چربی که ظاهر شود بر ترکان بالا و پیدا شد این را الشعیر یا زیر ترکان آن نهانی مانند
خشه خرما و پیدا شد ترکان آماسیده و سرخ و روان میشود اشک بسیار نشان
توتیه آن است که برآید در چشم خیزی مانند زخ و جاری میشود از آن ریم و زرد
و ماسیده میشود چشم و بسا اوقات پیدا شد این بیماری سبب رفتن بینائی نشان
ناسور در گوشه چشم آن است که دیده میشود گوشه کلان چشم را گویا که
چقر کرده شده است و پیدا شد سرخ رنگ و می برآید از و چرک و اشک بسیار و باشد
چشم درست و بی ماس و بی سرخی نشان شبکوری آن است که دیده شود

هر دو چشم

هر دو چشم را درست در نظر مگر این که وقت شب نمی بیند اسپ هیچ چیز را در پیش خود نشان
شب کوری آن است که دیده شود هر دو چشم را درست در نظر مگر این که وقت
شب نمی بیند اسپ نشان طرفه پس آن است که هرگاه گشاده شود چشم سپید
شود در آن نقطه سرخ پیدا چشم بند و جاری میشود از آن چشم اشک گرم بسیار نشان سلاق
پس آن کرمیست که در چشم پیدا میشود و چشم را سرخ میدارد و پیدا شد در آن استخوانها
پر از خون و دیده میشود اندرون ترکان مانند تخم سرخ و برگشته باشد نشان سفیدی در چشم پس
که پیدا شود از خوردن سبزه در صحرا و گفت پدر من که این سبزه را مانند خیلوب و اکثر میروید در جاها
مخصوص در وادی بیابان پست و بیان کرد پدر من صورت برگ گل او و من بیان کنم آن وقت
بیان کردن وادی بیابان مفرده و گفت پدر من که که میخواهد آن سبزه را حیوان یا چشم میکشد
آن را پیدا میشود سفیدی در چشم و زود می تا که میگیرد سفیدی تمام چشم او را و میگردد چشم
نگینه سنگ مرمر و نمی بیند اسپ خیزی را مگر بعد از علاج ها صلاح پر در چشم را و ذکر
کنم آن را در باب سر نشان رفتن بینائی نزدیک علامات نخ یا کری پس این عارضه
میشود برای جا پایان کبود چشم و این بیماری سیمی نظر باشد و برای کی سیاهی پنبه لهای چشم را
آن که نور جسم میشود و سیاهی و پراکنده میشود و سفیدی برای همین گفته میشود که اسپ را به
سبب قوت دانائی این و سبک کبود چشم بر میشود اسپ را باب پنجم در نام های بیماری که

که خاص اند به سوراخ های بینی و در سببها و نشان های آنها و آن بیماریها پنج اند اول عاف
دوم داء الثعلب سیم بواسیر و آن غاغه است چهارم قاص است پنجم چیدن زلوست
در بینی اما نشان عاف طبیعی آن است که خون زیاده میشود در آخر دماغ در دو پنبه های
رگهای ام جافیه که نام پرده باریک است که بالای دماغ است پس سرازیر
آن خون در نهایت بینی و می برآید از بینی بی سبب پیری و نشان عاف غیر طبیعی آن
است که واقع میشود به سبب ضربت سخت چون زنده بر بالای بینی در جای صفات
پس جاری میشود خون از بینی و صفات خیزی است مرکب از استخوان و شبک یعنی
سوراخ ها دارد و چپاشد در پیش دماغ و بعضی عافها آن است که جاری میشود خون
به سبب بسیاری خون از خوردن سب گرفتن کی را و نزدیک است که بیان کنم علاج
هر یک را جدا جدا در وقت علاج ها اما نشان داء الثعلب پس آن است که برآید
گوسفند و هر دو سوراخ بینی را یا یکی را و جاری میشود از آن رطوبت بدبو و لاغر
میگردد چارپا و قادر نمیشود بر آنکه آواز کند و بسا اوقات میکشاید دهن را در اوقات
دن زدن به سبب بند شدن سوراخ های بینی هر گاه که باشد این بیماری در هر دو سوراخ
بینی اما نشان بواسیری که آن غاغه است آن است که می برآید در دو سوراخ بینی
گوشت زاید و بند می کند نفس را و چپاشد به صورت بواسیر پوست دو اگرده

دو اگرده شده سرخ رنگ و سبز مایل از آن زرداب بدبوی و قادر نمیشود چارپا
بر آواز کردن اما نشان قاص که بمنزله شقیقه است یعنی درد نیم سر که در دماغ باشد
آن است که روان شود از دو سوراخ بینی اشک یا غیر بدبو و سرفه میکند اسپ به سبب سردی
که رسیده باشد باو و پر کین میشود هر دو چشم او اما نشان زلو در سوراخ بینی و سبب او پر
چپاشد این از نو پوشیدن حیوان است آب را فرو بردن هر دو سوراخ بینی را در
آبی که چپاشد در روز تو یعنی دیوچه را از این که در آید در دهن او و پیچید در آن وقت
دیوچه در بینی و بالا میرود تا نهایت بینی و نشان او این است که دیده شود یکی از سوراخ
بینی که او را در آن دیوچه است که میزد در آن سوراخ خون اندک گاه گاهی و چپاشد
رنگ خون متغیر شده بواسطه آن که دیوچه میکند خون را و پس می اندازد آن را باب ششم در نامهای
بیماریهای که خاص اند باو ها فی زبان و آنچه در آن است و در سببها و نشان های آن
و آن بیماریهای چارده است یکی سلاق است و آن دانه است که در پنج زبان ظاهر شود
دوم ماسیدن گوشت پاره است که بالای حلق چپاشد و آن را لهات گویند
و آن سبب ریش ماده است رویه بر آن از دماغ سیم خورده شدن گوشت دندان
است ششم فرس الفصول است یعنی دندان زاید هفتم رداء است که این قسمت از دندان
زیاده هشتم جنبیدن دندان است نهم ماسیدن فوق زنین است و آن دو پاره گوشت

عصبانی است که پیدا میشود از هر دو جانب گلو و گفته میشود انهار اشکایت و هم نجم است یعنی
بدبوئی دهن یا زهم بدی زبان است و از دهم ریشه شدن گوشت پاره لهای حلق
میباشد از آهن که در جانب تنگ است و در کام میباشد نیز دهم بودن بوجه در دهن
چهارم لوفه یعنی چیده شدن دهن اسپ بیک جای یا نشان سلاق در دهن پس آن دو
یکی میباشد از آن کنده در تمام دهن صفت گرمی میباشد بدبو در دهن
حیوان کف باشد دوم دلها غیر بدبو در دهن اسپ بغیر کف و روان میشود از آن
زرداب و گفته شده است که سلاق پیدا میشود هم در کلان سالی حیوان و سلاق نزدیک
من بیماری است که پیدا میشود هم در کلان سالی و هم در خورد سالی برای آنکه دیدم
او را و تجربه کردم از آن نشان ماسیدن است به سبب ریزش ماده است
که دیده شود تمام سقف حلق حیوان و سست شده و پر از خون دیده میشود و مانند
شک پر اسپ هرگاه نهاده شود بر روی انگشت را و نمی تواند که بکشاید حیوان
دهن خود را مگر بشقت و این مرض را ماسیده شده اسپ و نشان خورده شدن
گوشت و دندانهای اسپ پس آن از دهها که میباشد در گوشت و دندانها
از گرمی جنبش میسازد از آن گوشت دندانها و دور میشود گوشت بسیار دندان
ها و دیده میشود گوشت دندان سرخ پوست باز کرده شده و روان

میشود

از میشود زرداب نشان دالصفع آن است که عارض میشود این بیماری در گوشت
دندان جلو و بالا سپید از آن گوشت دندان لیکن و نمیشود پوست و نمی روان
نمیشود خون و نه حرکت نشان ماسیدن پنج دندان آن است که ماسیده
میشود در تمام دندانها نمایان و روان میشود از آن خون سرخ خالص نشان
فرس زایده پس آن دندان سخت است که پیدا میشود دندانها از درون
و بیرون و از بالا و پایین بخلاف رداءل نشان پیدا نمیشود مگر در یک جای خاص
خود و باز میماند حیوان سبب پیدا شدن آنها از خائیدن نشان رداءل که نشان پیدا
نمیشود مگر در یک جای خاص خود و باز میماند حیوان به سبب پیدا شدن آنها از خائیدن
نشان رداءل پس آن دندانها است که پیدا میشود در سر دندانها بالا در
در غیر او و پیدا نمیشود از پایین کز و بیان کردم آن را و باز میدارد اسپ
اسپ را از خائیدن برای آنکه سر دندان تیز است و گاهی که میخورد
حیوان کاه را میخلد آن دندان بان پس دشوار باشد او را خوردن کاه را میخلد
آن دندان زبان پس دشوار باشد او را خوردن کاه نشان جنبیدن
دندانها پس میباشد از رسیدن ضرب باز کوفتن آنها با همدیگر در چراگاه
یا در غیر آن از تری که میریزد از اندرون دهن پس است میشود در کهای

دندانها و بجنبید دندانها بسبب غلبه تری بر دندانها امانشان ماسش دو گوشت
پاره که در دهن بر حلقوم که مجرای طعام است میباشد پس این است که گاهی پیدا
میشود به زبان ماسش کرم بسبب ریزش مادهای ردیه از سر و رنگ
زبان زرد و نیلگون باشد و دیده میشود در زبان ریگها و روان
نمیشود خون و زرد امانشان نخ یعنی بد بوی دهن آن است که میباشد
از دوی روده یا از دمل شش و قریب است که ذکر کنم دوای هر یک را
وقت ذکر کردن علاج ها بدوا یا بدستکاریهای امانشان بریدگی زبان
آن است که میباشد از سختی و یونگی حیوان و جنون و واز ماندگی
و درونا کی پس میگزد از سختی دندان خود را و پاره میکند از پس اثر
میکند فساد در تمام زبان امانشان بریدگی گوشت پاره که بالای حلق
میباشد پس این از تیری این پاره که در سر منی لگام است پس بجنبد
پوست نرم و پیدا نمیشود از این خون روان امانشان دیوچه آن است که میباشد در
وقت نوشیدن جانور آب را پس میدرد دیوچه خورد همراه آب
پس گلان میشود دیوچه خورد همراه آب پس گلان میشود در حلق برای آنکه مینوشد
خون را و می اندازد آن را پس پیدا میشود برای آنکه مینوشد خون را و می اندازد

از آن

از آن پیدا میشود برای آنکه مینوشد خون را و می اندازد از آن پیدا می شود از این
خون روان این خون از دفت و گفته شده است دیوچه کاره در شکم فرو رفته
میمیرد حیوان امانشان لخه آن است که چیده میشود دهن اسپ بسوی طرف از طرف
سطرب است یا به طرف چپ و می آویزد و لب را و میگرداند پنبه چشمها خون را
و این بیماری مانند دمیست که در پهلوی آدمی پیدا میشود و این از سبب بادی
که جاری می شود در بند باب هفدهم در نام بیماریهای که خاص اند باعضوم
و زیر زنخ و در سبیها و نشانهای اینها و آن بیماریهای است که یکی از آنها را خلد گویند
دوم سقاسیم خنازیر چارم خوانیق پنجم سرفه ششم قی هفتم انداختن گاه از دهان
هشتم فرو بردن غوک است از باب نهم مانع شدن کلام از بخوردن تا که بریده
از بنی آدم خلد دو قسمت نر و ماده و هر یک منقسم می شود به چهار قسم یکی خلد الراس
یعنی خلد سر دوم خلد سینه سیوم خلد پا که میباشد یکی از هر دو خصیه است
چارم خلد اطیار است و قریب است که بیان کنم صفت هر یک را در وقت
ذکر کردن آن اندامها امانشان خلد سر پس این است که میباشد زیر چنگ
یعنی در زیر گلو در جای غدودها اماس اندک سخت و دیده می شود و از
زیر پوست مانند غدودهای آماسیده و اکثر اوقات میباشد از زیر چنگ چشم

تا چشم رگ جنده جسد تا که میگردد هر دو چشم او ظاهر می شود و در یک چشم یا
در هر دو چشم تمام از غیر این که گشاده شود پلکهای چشم و دیده شود او را بسته شد
و بسا اوقات و رگون می شود رگ از طرف گردن و ورگ گردن که و دجین نام
دارد و به بریدن آن ورگ احوال میمیرد و اکثر اوقات می گذرد از ورگی میان
چشم و گوش و اکثر گشاده می شود رگ را اما دو سوراخ بینی میباشد سفید باین
بیرون می آید از آن وقت بریدن سخت است و مایل بکبودی میگذارد اسپ را که گیاه بخورد
و این وقتیست که با خلط زرد اگر باشد خلط ماده میباشد بر این نشان ها که بیان کردم از
ارگهای میان چشم و گوش از هر دو طرف و هر دو چشم و هر دو سوراخ
بینی مگر این که خلط ماده وقت بریدن است و نرم و بعضی از آن غلیظ و دماسپید که
بیرون می آید از آن خلط ماده وقت بریدن است و از آن ریم سفید و زیر گوشه
چشم و ممکن نیست که بیرون آید از آن بینه و درست و گفت پدر من که این
ماده است اما نشان سقاوه پس آن سه قسمت است سرد و گرم نشان سقاوه پس آن
دانست که اما سیده شود زیر زنخ حیوان و نای و گلو اما سخت که میکند
اسپ از خوردن گیاه و قادر نمیشود بر این فرو بردن گلو چیزی را و می اندازد آن را
از دهن خود و می اندازد آب را از هر دو سوراخ بینی و این بسبب سردی است و

و اما سیدن نای گلو است از جانب اندرون این که نیست زیر زنخ و نای گلو گرمی
که پخته کند خلط را و بگشاید به سوی بیرون پس میباشد این ماس از درون ناسفید
و خشک اما نشان سقاوه گرم این است که میباشد آن ماس نرم و گشاده می شود از جانب
بیرون و بسا اوقات می اندازد اسپ از دو سوراخ بینی ریم تنک زرد رنگ که
مایل به کبودی باشد و میباشد بوی او گنده اما نشان خاذیران است که اکثر پیدا می
شود گره ها را بسبب بار بدن نها و بسته می شود زیر زنخ و ورم خشک یا بر رگهای
گلو علاج آن میباشد به بریدن کندن زنجیر بر طریقه ذکر کنم از او وقت ذکر
ها اما نشان خاذیران پس آن ماس گرم است که فرو شونده است از اندرون گلو بخشکی
که زر ماده گرم باشد و نمی تواند اسپ که فرو برد چیزی را از سبب آن ماس و دیده می شود
پوست او را در زیر دست خشک شده و بسا اوقات آوازی می آید از سوراخ بینی او
وقت دم بر آوردن و این نشان گشنده است اما نشان سرفه پس آن ظاهر است و
منقسم می شود به سه قسم یکی سرفه ایست که پیدا می شود از زخم شش و دم سرفه
است که پیدا می شود از گرمی و غبار سیم سرفه است که میباشد از سردی اما نشان
سرفه که از زخم شش باشد پس است که اسپ سکند بسیار سرفه را وقت گیاه خوردن
نه در دیگر وقت ها برای این که هرگاه فرو میرود گیاه را میچسپد آن خورده بر جای زخم و آزار

وازآرید زخم را بسبب حرکت دادن وانگاه زخم را بسبب آن سرفه می کند سرفه
سخت و می اندازد از دهن خون و خیری را که مانند پارچه پوست باشد و روان میشود از هر دو سوراخ
بینی او ریم سپید اما نشان سرفه که از بینی باشد از غبار آن است که بسیار سرفه
کند در روز نه در شب و هر وقتی که بسیار میشود برو گرمی سرفه بسیار میکند و می
اندازد از دهن کف سپید روی پیدا ان الطپش دل اما سرفه که از سردی باشد پس آنست
که سرفه او سخت گردد و کم شود در روز و نمی اندازد از دهن و از سوراخ های بینی خیری را
بسبب خشکی حلق و هر دو لب او و از سردی اما نشان قی آن است که پیدا میشود
بسبب بند شدن خیری در رودها حیوان و نمی آید بسبب این بیماری اندرون
معده که کیاه ثقیل میشود بر دهن معده و پس می اندازد کیاه را از دهن خود دیدم
از بسیار رود و کردم و ذکر کنم آن در علاج اما نشان نفع شدن لگام
از آب خوردن تا که بر می آید آب از دو سوراخ بینی او پس آن است که باشد
حیوان خو کرده شده بنوشیدن آب بغیر لگام چنانچه اسپان صحرانشینان
و عریان است پس آن وقت که در دهن او انداخته شود لگام را و بنوشد آب را از
بی کسی اگر فرو می آید بر لب او در خل میشود همراه آب پاره آهن که در
لگام میباشد نزدیک بکام را و بنوشد آب را اراده می کند اسپ که زود

آب

کیاه را میچیند آنگاه خورده بر جای زخم و آزار میدهد زخم را بسبب حرکت دادن وانگاه
زخم را پس آزار میدهد زخم را بسبب آن سرفه میکند سرفه سخت و می اندازد از دهن خود خیری را
که مانند پارچه پوست باشد و روان می شود از هر دو سوراخ بینی او ریم سپید اما نشان سرفه
که از گرمی باشد از غبار آن است که بسیار سرفه کند در روز نه در شب و هر وقتی که بسیار
سرفه کند برو گرمی سرفه بسیار کند و می اندازد از دهن کف سفید روی پیدا ان الطپش دل اما
سرفه که از سردی باشد پس آنست که میباشد سرفه او در شب بسیار از نبست روز و هیچ وقت
نوشیدن آب هرگاه شب شود سرفه او سخت گردد و کم شود در روز و نمی اندازد از دهن
و از سوراخ های بینی خیری را بسبب خشکی حلق او و هر دو لب او و از سردی اما نشان قی
آن است که پیدا میشود بسبب بند شدن خیری در رودها حیوان و نمی آید بسبب این بیماری
اندرون معده که کیاه ثقیل میشود در دهن معده و پس می اندازد کیاه را از دهن خود
دیدم آن بسیار رود و کردم و ذکر کنم آن در علاج اما نشان نفع شدن لگام
از آب خوردن تا که بر می آید آب از دو سوراخ بینی او پس آن است که باشد حیوان
خو کرده شده بنوشیدن آب بغیر لگام چنانچه اسپان صحرانشینان و عریان است پس آن
وقت که در دهن او انداخته شود لگام را و بنوشد آب را اراده می کند اسپ که زود
آب را در خل میشود همراه آب پاره آهن که در لگام میباشد نزدیک بکام اسپ نی گلوی

پس طاقت ندارد و اگر بنوشد آب را و بخواهد اسپ فرو بردن آب را برای شنا فتن
آواز لگام پس می آید این وقت آب از هر دو سوراخ بینی و **باب هشتم** در شناختن
نام بیماریهای که خاص اند با کردن پیشانی و سببها و نشانهای آنها و آن بیماریهای شش است
یکی از آنها قیصر است یعنی کشیدن اندام دوم حسد دوست و آن گرمه است که در گرم
و در گرمهای کردن در یال اسپ پیدا شوند سیم تشنج است یعنی کشیده شدن
اندام چهارم داء الثعلب است یعنی افتادن موی سر خم افتادن بیماری گوشه چشم
و پیشانی ششم عوج العنق است یعنی کجی گردن امانشان قیصر آن است که
دیده شود گردن حیوان خشک یک لخت و قوت ندارد و این که بلند کند گردن را
و دیده شود هر دو چشم او را حیران هر گاه بلندی کردن او را بدست خود اندکی می گردد
هر دو چشم او و بسوی بلندی بوشیده میشود و سیاهی چشمان منع میکند از خوردن
گیاه و این بیماری میباشد از کندن پشت و یا از زخمی شدن او و از رسیدن
هوا و دیدم چند اسپ را که بیمار شدند به بیماری قیصر و فرو آن دمل است
که بر سم پیدا میشود و انگشتان اسپان را می پوشش که از مو بافته میشود و نگاه
میدارد اسپان را از سبب بیماری قیصر شدند و مردند امانشان پس از گرم
آن پیش از این بیماری جلد یعنی پوست ظاهر بدن این است جلب به گردن

کردن آن این جا امانشان تشنج یعنی کشیده شدن اندام ها پس کمتر است از قیصر و قتی که
برداری کردن اسپ را بدست خود گردیده نمیشود هر دو چشم او و نمیباشد
گردن خشک و باز نمی آید و این تشنج میشود از عرف کردن اسپ و برهنه گذاشتن
روی بوشش پس کشیده میشود گردن او یا از اندام دیگر از اندام های او یا میباشد
این علت از داخل شدن اسپ در آب سرد و در زمستان و گمی پوشش
آن و این تشنج کم است ضرر آن از بیماری قیصر و به شتاب به میشود حیوان از این
بیماری ما افتادن موی بیماری یال و پیشانی اسپ پس میباشد از بخار زبون حرارت
بسیار که میسوزاند موی بیمار را امانشان عوج العنق یعنی کجی کردن پس ظاهر است و بسیار میباشد
از افتادن سبب شدن کردن پس ظاهر است و بسیار میباشد از افتادن سبب شدن
اندام پس این کمتر است از قیصر و به شتاب به میشود حیوان از این بیماری ما افتادن
موی بیماری یال و پیشانی اسپ پس میباشد از بخار زبون حرارت بسیار که
میسوزاند موی بیمار را امانشان عوج العنق یعنی کجی کردن سبب کوفتن و در فشردن
گوشت سبب جدا شدن مهره های گردن باشد هلاک شود اسپ در همان وقت
باب نهم در نام بیماریها و آن بیماری است یکی از آن ها شانکاه است
دوم مکتاف است سیم سلسله است چهارم مکنبت است پنجم لزق است ششم بیدی

کوشت نخاع هفتم خلع یعنی برآمدن بندها از جای خود هشتم شکستگی استخوانها نهم کرک
اما نشان شکاه آن است که برآمده گیست که ظاهر میشود در سر تخته شانه بقدر
نارنج و بسیار پیدا میشود در قاطران بسبب تنگی خزانه پالان خصا و کرانی را بر آن پس
پیدا میشود در خصا و ازین سبب شام گاه گویند و علاج آن می شود با نعل کوفتن
از برنجی که ذکر کنیم آن را و اندازه آن در مقاله نعل بندی اما نشان بکتاف پس
آن میباشد بسیار در قاطران بسبب تنگی خزانه پالان و تاب خوردن استر از
از زدیک پس میباشد که میمالد کلیم که زیر پالان میباشد هر دو نه را پس شکسته می شود
استخوان هر دو نه پس شکسته شود باز و پس لاچار است درین وقت از بر
شدن نیا از قرب بارها خمی پس بلند می شود شرهای هر دو نه پراکنده شدن
غیر محکم غیر آنکه جدا شوند جزوهای استخوان وقتی که کشت حیوان بخورین و شروع
میکند و در غازون بسبب لاغر از پراکنده گی که میباشد در شکست استخوان و می فهمند
می شود و در جای کپندگی وقتی که سیر کند و آن که هست با اما نشان بنگ پس آن
بیرون آمدن بدوش است از جای خود وقت پیش آمدن او چیزی را که
بر سیکند او را یا از چسبیدن محکم از نزدیک یا از برخواستن او از سر کوتاه که
دست و پا بسته است که بنشیند او را و یا غیر آن پس می بیند سر دوش از

جای

از جای خود وقت برآمدن او چیزی را که بر سیکند او را یا از چسبیدن محکم از نزدیک یا از
برخواستن او از سر کوتاه که دست و پا بسته است که بنشیند او را و یا او غیر آن
پس می بیند سر دوش از جای خود برآمدن ظاهر و پیدا شد اسپ با وجود این محکم و درست
نیست که قدم زند با او بلکه میکشد دست خود را کشدن سخت اما نشان لنگ یعنی چیدگی که
پیدا رسیدن ضرب بر دوش حیوان پس آن است که از رسیدن ضرب بر دوش باشد
پس آن است که از رسیدن ضرب بر دوش باشد یا از کوفته شدن بدیوار یا از خوب کردن
حیوان بسنگ یا بر دیگر چیزی سخت که زیر دوش او باشد پس کوفته می شود و گوشت دوش
دور آن می شود باین سبب رنجی لنگ می شود از آن غیر نیا پس بعد مدت لنگ می شود
صدمه و چسپیده می شود پوست بر سر دوش چسبیدن محکم پس لنگ می شود اسپ از آن لنگ شدن
محکم و قریب است که خلاص شود دوش و دراز نمی کند دست خود را در بلکه دیده می شود
وقتی که سیر رود گویا که بیمار است درین سبب چسبیدن پوست است بر دوش او اما نشان
بریده شدن پس آن پیدا می شود در گوشت دوش که گوشت الکتف حصله گویند بوطلان
از آن است اگر گویند و بسیار پیدا شد زخم محکم که جدا می کند جزوهای گوشت را یا از گران
باری و از سواری سخت و از زدن سخت پس بیدا میشود گوشت و بسا اوقات یا سیده
میشود جای بریدگی و اگر معلوم نشود جای درد پس چسبیده شود دوش چار بار بسیار از روغن

دوش چارپا را بسار روغن گذاشته شود تا صبح پس دیده میشود جای بریدگی گوشت
اما سیده شده تا نشان خلع یعنی برآمدن اندام از جای خود پس این میباشد در سر دوش
یا در تمام تخته شانه یا ارنج و این بیماری قیصیست اما در هر کدام باشد پس اسپ لنگ میشود از آن لنگیدن
از تمام محکمتر لنگیها که پیش از این گذشته اند در این میباشد از روان کردن و سخت یا
از لغزیدن بسر و افتادن یا از پیچیدگی اسپ از زدن یک باز از افتادن یا از زلزله یعنی
از دواهای چسپیده تا نشان شکستگی آن است که عارض میشود در تمام استخوان دو دست
و هر دو پای در تمام استخوان دو دست و هر دو پای و در تمام استخوان های پهلو
و این قسمت یکی مفرد است و یکی استخوان است فقط نشکستن چیزی دیگر با او
دوم شکستن مرکب است و آن شکستگی استخوان است با خرم سیم شظاظ یعنی بیجا شدن
هر دو سر از جای خود و این را دگر گردم پیش از این تا نشان گرگ پس آن چیزی است
که از زیر شانه ده فاسده پیدا میشود و در ارنج و این مشهور است به قیصیر میباشد
بقدر ارنج و بسیاری از آنها میرود بمالیدن و روغن و بسیار از آنها بدون بدن
دوشکافتن و دو قریب است که ذکر کنم در علاج هر یک را جدا جدا انشاء الله تعالی باب سیم
در نام بیماری که خاص است با سینه و سر و در سینه و سبب های نشان های آن بیماری
یکی غلبه سینه دوم ربو یعنی تنگی نفس سیم حمره چهارم تشنگی از هوا پنجم دیگر است

پنجم دیگر است ششم مخرم است و آن سنگین شدن استخوان سینه است از جای خود پستان
استخوان های سینه و سر سینه پس آن بر دو قسمت نر و ماده تا خلد زیر آن کشیده میشود و دو رو
میشود از آن زنده و سیاه است که میباشد خلد بر سینه از یکی دو طرف کناره کردن آن
او را که سیکزد برگ خنده تا آن گشته شروع میکند در هر دو عدد و یا در یک عدد و دیگر
آهسته آهسته تا سپ او گشاده میشود اکثر اوقات برگشته گی رگ بجانب گوشه دوش
و اکثر اوقات سیه و در رگ گذرنده بسوی کناره سر سینه و تا نشان و سپه در سینه پس
آن نشان بزرگ است که شروع میشود در تمام سینه و در دو پاره گوشت که بیرون جسته اند از
زیر سینه اسپ و در این بیماری بدست و گشنده و بسیاری از این بیماری خلاص نمیشود
و دیده میشود اسپ را پرانده و دم سخت اما سیده نتواند که دراز کند گردن خود را به
طرف زمین و قریب نمیشود گیاه را و این بیماری بسیار است و خلاص نمیشود از آن چهارپا
اما نشان بیماری پس آن بوشیدنیست و دیده میشود اسپ را وقتی که میرود گویا که تشنه است
بارش و دیده میشود سوراخ بینی او را بر کنده و گشاده کردن و نکشیده و اندام های
او کشیده شده و خفه شده و پیانی و آن سبب پیدا شدن آن است از گیاه و سختی گرمی که بر دل
عارض شده است و اکثر اوقات روان میشود آب سفید از دو سوراخ بینی او و خشک میشود
سر کین او و عرق میکند بدن او و نشان بشکستن از هوا یعنی در آمدن باد در بدن

باد در بدن او پس آن پوشیده نیست که دیده شود و نشان حمرا که آن خفه بنقطه عرق
نمی‌کند بدن او و بسبب سردی که شامل است بر او و برای آنکه عرق کند خلاص می‌شود
باز داخل شدن در آب سرد باشد و در سرما اما نشان و نخه باشد پس آن نیشه است در سعیه حیوان
که کشیده می‌شود و گشاده می‌شود اما سیده می‌شود و قریب است که ذکر کنم در علاج اما
نشان مخرم پس آن است که بسیار رگوتاهی شک حیوان و از سخت بستن شک سرگین
نمی‌شود اما سیده می‌شود و قریب است ذکر کنم آن و بعضی گشاده می‌شود و ریم می‌کند
و دیدیم بعضی اسپان که رسیده است مخرم قصیر شده و دو و بعضی آن به نشد مگر بعد
کوشش بسیار و نرم کردن نخی که ذکر کنم آن به جایش **باب یازدهم** در نامهای
بیماریهای که خاص اند با دو زانو و در سببها و نشانهای و آن بیماریها چهار اند
یکی حطام است دوم کوزه است سیم انصبابه است چهارم لطمه العلف است
اما نشان حطام پس آن پیدا شدن استخوان سخت است که در سر زانو دیده
می‌شود و ارخشک و دراز مانند موز که آن به هندی بکله گویند و نهاده شده در آینه‌های
زانو و منع می‌کند اسپ را از گشاده کردن آن عدو وقت سیر کردن می‌کند حیوان را
نشان کوزه پس آن نیز پیدا شدن استخوان گول است که گرد است نه دراز نه کوتاه نه
در جانب زانو و تنگ می‌شود از آن جهت که ظاهر نمی‌تواند گشاده کند عدو خود را وقت سیر

وقتی سیر

وقت سیر بلکه پیش می‌کند هر دو دست خود را غیر از آن که چند انصبابه را بسوی شکم خود اما نشان
انصبابه آن است که اما سیده شود تمام زانوی چارپا گرد و گرد زانو از بالا و زیر اما سر زانو اگر
ورم می‌نماید انصبابه و دیده شود جای سه و کوفته شده را ظاهر و بسا اوقات سیر زود
سویا می‌نماید از مالیدن دست **باب دوازدهم** در نامهای بیماریهای که خاص اند
بپایها و آن بیماریها دوازده اند یکی از آن شش است دوم گرد سیم انصبابه چهارم
جمع شدن در پایها پنجم بسته شدن گره در پایها ششم جای بند که حیله در آن نیست هفتم
شدن هشتم اختلاف نهم شظایا در پایها دهم خیسا یازدهم در آمدن
خار و نی در پایها و دوازدهم سستی بپا و آن بیماریست که در بند قصبه دست عارض می‌شود
که آن استخوان بسته است نه دیگر اما شش آن ماس سخت است که در پای چسپیده با قفل
زانو از زیر و بیرون آمدن تا که باشد شش جای پر و زیاده از آن و بسا اوقات شش از هر دو طرف
یعنی از درون و بیرون آن بزرگ است که شش در پی و دیده می‌شود و دیده می‌شود حیوان را
وقتی که سیر کند و گرم می‌شود و تحلیل می‌یابد که نمی‌کند از آن بسیار و وقتی که بسیار و سیر
کشیده می‌شود بند می‌شود دست او و قریب است که قدم نهد اول آن چیزی که بیرون آید
و شش می‌کند و قریب است که ذکر کنم علاج آن به تمام تمام و اما نشان گرد پس آن بیماری است
که حاصل می‌شود برای گره‌ها در سردی بواسطه قوت سردی و ورم می‌عصب‌ها

عصبهای ایشان و هرگاه که غافل شد از نرم کردن آنها کوته میشوند رگهای کج میشوند و دستها
بر بند دست گره ها اما نشان اعصابه و عصب پس آن است که بنی عصب را به تمام اسبه
گرم و نرم و لینکی نیکند از آن اسپ مگر وقتی که باشد بزرگ و بسیار عارض میشود وقت
بعضی بسیار خوردن کاه و ظاهر میشود در عصبهای هر دو دست و هر دو پای پس قسم کن
هر چون که باشد اما نشان آب در عصب پس آنکه در زیر عصب از زهر مانند خرانه کلان
ظاهر میشود قبل از غلوله و بسا اوقات است که ظاهر میشود در دو جا یا سه جا که جمع شده
است در یک جا و علاج آن غلوله از درون و بیرون بعضی از آن چیزی است که وقتی
که بفشری او را بدست خود از بالا می آید تمام او را به سوی بیت القرون که آن جانب است میان
ران و سم پس باز میگردد به سوی آن خود و آسان تر است از غیر خود به سبب آن نوشانیدن
آب است پس از تخت تخت دوانیدن اما نشان بیماری عقد که آن گره است در پای
اسپ پس آن نیست که دیده شود میان پای بلند و در میان خانه استخوان
نرم و موضع آب گره ظاهر و خشک زیر پوست و اگر عارض میشود آن بیماری با
باد و بعضی قرار میگیرد و سپاه و گرده می کند آن بیماری را استخوان گران
است به سبب استعمال و کثرت تخت و مدیرستی که این دو جنس علت تمام حیوان است
[illegible] عارض میشود در پای اسپ بنبل چیزی عارض شود انجیر نخواجه سیران

از بیران

از بیران آدم علیه السلام به سبب کمی نکاح و دیده میشود پای را به تحقیق آمده و کوتاه گشته و بسا
می آید برای آن دست اسپ و دور میشود و نیوند سر هر دو دست و می گردد آن اسپ گوید
بر سم خود را و تنگی میکند از آن اسپ لنگیدن زور و آن بیماری است سخت و کسی که در وی
علاج کم کند اما نشان بیماری انفتاق یعنی شکافته شدن پای اسپ پس آن نیست که
دیده می شود تمام پی را از زانوی اسپ تا سر استخوان که و بند دست اما سبده اما سخت و اکثر
اوقات بودن این بیماری است به سبب زاندن و شدت کردن است بر اسپ اما نشان بیماری
اعتشار یعنی ماسیدن سبب دای استخوان دست و پا آن است که دیده می شود سر پی را که نزدیک
جای پی تن استخوان که دست اما سن اندک وقتی که گذشت فرو بری او را بدست خود و از کند اسپ
آواز سخت و ستاده شود و تنگی میکند سبک و بسا اوقات است که باشد تنگیدن
اسپ بسیار به سبب کمی بیماری کور و بسیاری و اما نشان بیماری شنطایا که آن برآمدگی است
در بندهای اسپ پس اکثر عارض شدن این بیماری از زدن است که رسیده است
اثر او پی را یا از حیوان از زبان پس متفرق میشود از آن اجزای پی مانند خبری که عارض
میشود برای پای وقتی که کوفتی تو او را پس کنده میشود بعضی و از بعضی طاس میکند جای کوفتن
و تنگ میشود از و حیوان و بسا اوقات است که دراز میشود پی و تباه می گردد و دست می شود
دست اسپ به سوی پیش و این برای آن است که بند ها ترکیب یافته اند بعضی به بعضی

بر آن بیماری مثل دندان می آید که نگاه میدارد و آنرا پس وقتی که بریده شد از پی خبر می کند
و پراکنده شد بیرون می آید بدین بیماری زبند و گرد هلاک می شود و دست اسپ اما نشان بیماری جرخ واقعه
یعنی رشتها که واقع است در پای پس رستی که وقتی باشد که زخم رسیده اسپ را
پس تحقیق تو بینی اندرون ریش از زدن شد بسرک و وقتی که باشد که زخم رسیده است
پی را پس بستیکه اندرون ریش نباشد زرد بلکه میباشد رنگ او مانند رشتهای
نه و بکرا نشان خول الشوکه و القصب یعنی و امدن خار و نی در پیچهای پس آن بد است
صفت خود و نعت خود پس حاجت نیست بذکر او اما نشان تمل یعنی سستی پی بعضی
طرف پای اسپ پس آن بیماری است از بسیار خوردن کاه و ایستاده ماندن گاهی سواری
و بسیار و بعضی اما بیماری در پی استخوان بتن ذکر یافته و آن استخوان است که می
می برید در قصبه پا و قصبه استخوان دو دست و پا را گویند و سر استخوان کرد و گرد را گویند
که میانه خالی باشد و آن بلندی استخوان صغیره است و میباشد بقدر علوله و بسیار
کلان هم میباشد تا آن که بیکر و مثل چار مغز و دیده می شود او را بزرگ و سخت بدان
سبک بدست و پای باب سیزدهم در بیان کردن نام بیماریهای خاص اندر
ندرمانه و رمانه پیوند سر دست اسپ است و در بیان اسباب و نشانهای
تا آن پس بیماریهای که پیوند سر دست اسپ است ابن بیماریهاست یکی از آن تقرین

است آن

و آن برآمدگی استخوان است در ذات سر بند دست دوم آن تیره است و آن پیدا می شود
بر پیوند سر دست بر صفت غده و سیوم آن اصطکاک است چارم از آن انفتاح
فروج شهدیه است اما نشان بیماری تیره و پس بتحقیق آن تیره پیدا می شود در پیوند سر دست
اسپ که بر صفت غده بزرگ میباشد و پوست باز کرده شده و سرخ و در آن شهدی
زرد و بی خون سرخ و بیرنگ و آب کنده و آب زرد و گاهی میباشد به قدر انار و زیاده
اما نشان بیماری اصطکاک که هویداست و دوا کردن و میباشد بغسل کردن
چنانچه نام است که ذکر میکنیم نزدیک مقاله تغسیل اما نشان بیماری انفتاح فروج شهدیه
یعنی شکافتن جراحت های شهدیه پس رستی که بیماری مذکور بسبب ریختن باده ماست
که بند بودند در دست و پای اسپان از بسیار خوردن بدهضمی ماسیده میشود از آنها
دست و پای اسپان پس تنگ میشود و سر استخوان کردن بند دست بسبب
آن بند کشاده میشود از همانجا و روان می شود خون و زرد آب بدبو و میباشد در نگاه
و نه بلندی بلکه میباشد جراحت نه سوزش آن باب چارهم در بیان کردن
نام های بیماریهای که یافته شده بسر دست و پا که جای رسن است که پای دست
اسپ را از اندرون بیرون تند جرد که عیبی است که پیدا می شود چهار پایان و بسیار میباشد
از جانب پیش تنگ میشود از روی اسپ و آن بیماری است بسیار بد اما نشان

امانشان بیماری تیره پس تحقیق آن تیره پیدا میشود و پیوند سر دست اسپ مفرکت
غده بزرگ پیدا شده و پوست باز کرده شده و سرخ و روان می شود از وی خون سرخ
و روان می شود و زرد می کند آب کنده و آب زرد و گاهی پیدا شد بقدر انار و زیاده امانشان
بیماری انفتاح فروج شهدیه یعنی شکافتن جراحت شهدیه پس بسبب بیماری
مذکور بسبب ریختن ماده هاست که بند بودند در دست و پای آن از بسیاری علف خوردن
و بدیه فصل ماسیده شده از آنها دست و پای حیوان پس شکسته میشود سر استخوان و بند دست
بسبب حرکت آن بند پس کشیده میشود از همانجا و روان می شود خون و زرد آب
بدبو نیست و در آنجا ماسوخ بلندی بلکه پیدا شد جراحت نه زیاده آن
باب چهارم در بیان کردن مهمات بیماریهای که یافته اند بسر بند دست
و پا که جای است که پای و دست اسپ را بینند و در بیان سببهای آن و آن
بیماری است بسبب سطبر و دوم قرن سیم تحریک و الفصوص یعنی جنبش پیوندها
بی سر دست امانشان سطبر بلندی استخوان است که روئیده است از دست در
استخوان بند دست و دیده میشود و دراز و سخت و دراز می کند زرد و اسپ آن سبز تیره
است چنانچه سابق گذشت و علاج و مانند علاج انهاست با آتش و داغ امانشان
قرن پس کوهی است که از اطراف هر میشود در آن موضع که مانند سیکند و کشیده میشود

و روان میکرد و خون و زرد آب و زرد آب قیمت است که ماسیکند و می اندازد و پیوست
خشک نشده و کشاده نمیشود و روان نمی کرد و از وی خبری و به تحقیق علاج کرده ایم تمام
اصناف او را به خبری که قریب ذکر خواهم کرد امانشان بیماری تحریک الفصوص یعنی جنبش پیوند بند دست
پس این بیماری از نعرش بیماری است یا از دوران دست اسپ در روزن زمین
و کشیدن او را بزور پس جنبش میکرد بندهای نزدیک آن و کوفته می شود بعضی آن در بعضی و
ماسیکند دست حیوان و سلیسکد بسیار باب پنجم در بیان مرض بیماریها
که خاص است به موی کردگی سم اسپ و در بیان اسباب و نشانهای آن و آن
چهار بیماری است یکی از آن به قیاس است دوم فتوق سیم شقاق چهارم
امانشان بقیاس امانشان پس این بلندی است که شبیه است به لیمو از کوشتی
که روئیده است در طرف سم اسپ نزدیک متصل شدن سمها با موی نزدیک
کناره و بعضی اوقات پیدا شود و کناره و بسیار شدن این بیماری از زبونی و دو اگر آن
بیماری طالق است و یا دو اگر دو قره و یا دو اگر دو القطع پس چیزی شود چرک در سم
و روان شود تا که می برآید از سم پس ورم می شود گوشت از آنجا و جمع میشود
گرد و پاره از آن گوشت و نامیده می شود این بیماری بقیاس امانشان بیماری شقاق
زرد آمدن آب و علامات خاک و خیزهای چرب و چسبنده و ناخوب داشتن پس

پس خشک شود و در آب و پاره پاره می‌شود و می‌گردد از و و بیماری تنگی فتق شدن بدست
اسب چون که باشد اما بیماری بزغیبی بدی زبونی موی است پس آن
بیماری باشد از سبب مواد کی ریخته شده است بسوی او از بالا و ماس میکند
و ذکر کنم آن در علاج او باب نزدهم در بیان ثم بیماری‌های که خاص است به
سمها و سبهای آن و آن دهگیست یکی از آنها طاق است دوم غریم سیم نمله چهارم
و قرحه تشیقه ششم بطم الحجاره هفتم لقط العظام و المشاهیر هشتم شحون نهم ضیق الحوافر
دهم قلع الکف و سزاوار است ترا که بدانی بدرستی که بیماری اسپ
بدتر از همه بیماری است از روی بلا و شتاب تر است از روی تنگ و بزرگ
ترنیست از روی درد اسپ که سم بنا و اسپ است مانند بنا و خانه پس وقتی که فاسد شد
بنا و خراب میشود تمام بالا خانه و خوانده شد در سیر و شاهان عجم بدرستیکه نوشیروان
طبیب چارپایان را طلبید و گفت آزار سم را و میگفت باو رجی ما نه بفرستید
یعنی بکشید و این بلاست که آزار سم از همه آزارها است با وجود این که
نه زود بمیرد و اما نشان بیماری طاق پس آن دهی است که بگذرد بر اسپ دو سه
بعضی و بعضی را و ظاهر می‌شود بر کناره سم اسپ و دست آبله در حالت آماس وقتی
که گشاده می‌توان و بر می‌آید از وی آب زرد و ظاهر میشود بر کناره سم اسپ و بند دست

آبله در حالت آماس وقتی که گشاده می‌توان و بر می‌آید از وی آب زرد و ظاهر میشود
در زبان اسپ و سوراخ بینی و چشمان و از بدن رنجی سردی باد ملحق میشود و چون
که باشد اما نشان بیماری غریر پس بدرستی که میباشد از تنگی سم و رنجی و از ملاقات
آفتاب و سنگ و اندک رفتن لیدن و از پس می‌باید سم و قت و از مدان بجانب
و میباشد از موی تازه و بعضی وقات ران میگردد و از و خون زرد و لب و تنگی
میکند از وی اسپ اما نشان بیماری نمله پس آن دهگیست و گاه دهگیست که عارض
می‌گردد در پیش سم اسپ و پراکنده می‌شود از وی چیزی مانند سبوس سفید
پس نشیب میشود سم او به طرف اندرون و نرم می‌شود و پراکنده می‌گردد از وی چیزی
بوی گنده و بسیار عارض می‌شود این بیماری بجای استران خران اما نشان قرحه
پس بدرستی که آن رخت عارض میشود مانند و مثل بغیبی ریشی که بر تن می‌آید و جمع
گردد و چرک پس میباشد در وی مانند و مثل اما نشان تشیقه پس بدرستی که میباشد
از خطا نعل کردن اسب بسیج زیر و در پس نعل بسند می‌کند یا سیج میزند بر دلک یا
اگر نباشد استاد در فن نعل بندی پس بسکند آن سیج را و بر می‌آید از پس و خون
و بگذارد و بیدش نفس پس می‌نوشد آب را و به تحقیق دیده‌ام چندین بیمار را که در بیماری قصد
گرفتار ندارد تشیقه و مردند اما نشان بیماری بطم الحجاره پس آن میباشد نعل سبک

وسم اسپ گندیده و نعل بستن نو پس رانده میشود در جای سنگها و چنانچه نیزه
او را تنگ در کف او پس بیرون می آید نعل و بند میشود خون در دست او از ازار جای
ماندگی اما نشان بیماری ضیق الحوافر یعنی تنگ سمها پس آن است که تنگ شوند سمها از
نزدیک سرهای سم و پیوند شوند و این بیماری سبب به لنگیدن اسپ از بازو و مایل
شدن بازوی او از سختی درد و در هوا آویخته ماندن دست او پس تنگ میشود سم
برای همین از پایان او تا بیماری قلع الکف و سبب او پس این بیماری تابعست بر بیماری
وقره را یا طاق را یا تشنه را وقتی که باقی ماند در روی حرکت و غافل ماند از و سایس
پی گشاده کردن و پی نرم کردن و زود درست که ذکر کنم آن را در علاج آنها و آن
چهار مرض است یکی جرد و دویم نفخ سیم قلع چارم قمع هر چون اما نشان بیماری
جرد پس آن بلندی استخوان سخت است که ظاهر میشود در عین استخوان از بر
پی پاشنه هر دو پا از طرف اندرون پس اگر باشد از طرف بیرون نامیده
میشود او را جرد تیار گی بکاوان می شود اگر باشد دو جا گفته میشود جرد جبالی
یعنی بیماری که بسر شتر می شود و تنگی میکند از روی لنگیدن سخت و آن بدترین
بیماری هر دو پای اسپ است و بیمار زود می پست باز کرده شده و تنگ می شود
از روی حیوانی هر چون باشد اما نشان بیماری نفخ پس آن نیز آمده که استخوان سخت

بقدر

بقدر سیب ظاهر می شود در سر پی پاشنه هر دو پای اسپ از تنه طرف بالا و میباشد
این بیماری از طرف گیاه خوردن و نوشیدن آب پس از محنت بسیار و این بیماری
بمنزله بد نصیبی است که بسبب عزیز داشتن بجا گاه نگذارند و نزد خود بسته دارند و میباشد
این بیماری در پی تشنه اسپ متمکن و مستحکم **باب سیم** در بیان نام بیماریها که
یافته می شود بهر دو ران اسپ و در بیان سببها و نشانهای او و آن شش
یکی از آنها خلد از جل است دوم از آن وجع مفصل الصیاد یعنی بیرون آمدن
از ران اسپ سیم وجع مفصل الورک یعنی برآمدن بند ساق اسپ چارم
خطل است و آن گشاده شدن رگهای پای اسپ است پنجم عقال است و این سختی
رگهای ران اسپ است ششم ریح الجمال است و آن ویران داشتن اسپ
راست پا خود را وقت استادن و مقام خود و کشیدن او و در وقت رفتار
اما نشان بیماری خلد این است که میرود خیری در ران از جانب اندرون و میرود
خیری در ران از جانب اندرون و میرود به بالا تا نزدیک هر دو خایه
بسا اوقات می گردد هر دو خصیه او و میگذرد بر رگی که رسیده است بر شکم و هر دو
خصیه و آلت و ظاهر میشود در آنها و اکثر اوقات این آزار خلد که میباشد در پای
اسپ به نمیشود و میماند پای اسپ به نمیشود و میماند پای اسپ ماسیده

مانند بیماری الفیل که در پای فرزند آدم علیه السلام میباشد اما نشان بیماری مفصل
اقصیا و آن بلندی است که در میان آن اسپ است و نامیده می شود او را
بحمه و اکثر بودن او باسپ از لغزش پا می دیده می شود او را ظاهر گویا رمانه است
و رمانه استخوان بلندی است که بر پیوند دست باشد یا کمتر از و و در میان
آن اسپ و تحقیق دیدم من پرخود را که میگرد برای ایتم بره را از گاه و منیها و
در میان دو ران اسپ و تحقیق دیدم من پرخود را و بستر می بست بر هر دو پای
اسپ زمینی را و می کشید هر دو طرف را و می آورد بدست خود بند را بسوی
مکان اصلی او و می بست او را بستر از آن و میجنبانید بر وی و دوائی چند و سرانجام
است که ذکر کنم آنرا و هر چون که باشد اما نشان بیماری خروج مفصل
سبق و آن بر آمدن استخوان باق است و اکثر بودن این آزار از لغزش پا
یا از خاریدن است که ذکر خواهد شد علاج آن را به بستن و داغ کردن چون
باشد اما بیماری خطل پس آن کشاده شدن شه پای اسپ است و باقی
میماند اسپ هر گاه که برسد او را بار را طاقت ندارد برداشتن را بسبب کشاده
شدن شه پای اسپ و دیده می شود هر دو پای او را که میل کند بجانب
راست و چپ و طاقت ندارد که بردارد آنها را بلکه می کشد پای خود را کشیدنی

هر چون که باشد اما نشان بیماری عقال پس آن پیچیدن کف است و رانده روان
اسپ قوی که بر دارد پای خود را برای رفتار کوتاه می شود آن کف و طاقت ندارد
آنکه گام زند به سوی زمین پس میکوبد پای خود را بر زمین بجانب شکم هر چون که باشد اما
نشان زاریح الحمال پس آن است که دیده می شود اسپ را که او بزبان میسازد پای
خود را در مکان خود و وقت ایستادن خود و وقتی که میرود میشکلی کند وقت رفتن ترک
میکند لنگیدن

باب نوزدهم

در بیان نام بیماریهای که خواص اند بدیر
و بیماریها و نشانهای آن و آن نه قسمت یکی شقاق و آن پاره شدن کف و گرد است
دوم تحجر و آن ماسیدن بر است سوم بواسیر و آن بر آمدن خیری است از
دریا نند خوشه انگور چارم بر وز الصرم و آن بیرون آمدن دبر است پنجم رمی الدود
ششم رمی الدم هفتم اسهال و این سه ظاهر است هشتم داء البقر و آن روانگی
شکست نهم زنبیر و آن میباشد در پشت حیوان مانند کرم سیاه که درین
دیوار میباشد و هر چون که باشد اما نشان بیماری خلد آنست که میباشد گرد گرد
در اسپ پاره پاره و سرخ رنگ و بسا اوقات است که روان می شود از
وی خون سرخ و عارض میشود او را قدری ماس هر چون که باشد اما نشان
در آن است که بینی دبر را ماسیده کند بدرجه تمام و روان نشود از وی خون و

و در سواری آن نمی‌باشد پوست باز کرده شده و پاره شده و گفته می‌شود این بیماری را
سرطان و سقعد هر چون که باشد اما نشان بواسیر آنست که می‌برآید از دبر اسپ چیزی مثل
خوشهٔ انگور است سرخ و به بینی تو در روی مانند انگور و روان می‌شود زرداب بدبوی
و بند می‌کند فرج سرگین حیوان را هر چون که باشد اما نشان بذر القرم این است که به بینی
تو دبر را که بیرون کشته برآمده است پس آن که برآید از وی چیزی از خون و ریم و سیاه باشد
در روی مانند مثل این از آرمیانه نزدیک تا که مشکل شود بر اسپ شاشیدن و پیش شود
او را بسیار و پر زور پس می‌آید از وی چیزی خشک و بیرون می‌آید دبر او
هر چون که باشد اما نشان بروز القرم آنست که به بینی تو دبر را بیرون می‌آید
و بر او هر چون که باشد اما نشان بیماری رمی الاوداء آن است که می‌برآید
از دبر او کرم‌ها احتیاج نیست به ذکر کردن او و نیز نیست احتیاج به ذکر کردن
از آرزمی الدم یعنی انداختن خون و بر ذکر اسهال هر چون که باشد اما نشان
بیماری والبقر پس درستی آن و آنکه شکست از تری بسیار و دیده می‌شود
آن چیزی که برمی‌آید تیره رنگ و سیاه فام و بدبوی و روان آن بیماری است
کشنده نعوذ بالله من ذلک اما نشان بیماری زنابیر پس باشد آن از بحران
و چه باشد و نچه بر سقف بلندی پشت حیوان از طرف اندرون و بیرون

و لاغر می‌شود این چهارپای و رنگ او می‌شود بر رنگ زنبور سیاه و کرم‌ها که زیر دیوار پیدا شد

باب هشتم در بیان نام‌های بیماری‌های فرس و ماده‌ای و دوای هفت مسمت

یکی برص و دوم سل سوم اختلاط چهارم زور آرحم پنجم کثرت اسقات ششم عدم الحمل
هفتم دواهای که بارسیدار از مادیان اسپ را از حمل هر چون که باشد اما نشان
پس ظاهر است آن و به تحقیق ذکر کردیم او را در خیری که گذشته هر چون که باشد اما نشان
بحمل پس آن این است که دیده می‌شود فرج اسپ ماده را که آماسیده شده و متغیر شده
و بسا اوقات است که اندرون او جا کند و زرد رنگ باشد و جاری می‌شود
از وی چیزی که مانند صبر باشد و این می‌باشد به سبب برجستن نر از غیر جنس اسپ
مادیان پس تکان و زمیکند این آن را به سبب وی اسپ مادیان و ذکر خواهیم کرد
چگونه کی را و دوا او و ذکر آن در مداوات هر چون که باشد اما نشان بیماری
اختلاط پس آن این است که یکی می‌شود فرج اسپ مادیان بر او و این از بزرگی و کلانی
است اسپ را که بر او سوار شده باشد به سبب تنگی فرج است یا به سبب خوردسالی و کم
طاقت بودن مادیان است به برداشتن نر هر چون که باشد نشان بروز آرحم
یعنی برآمدن آن پس مانند بروز دبر است و بیارسیدن این بیماری در وقت
زاییدن است و در آن وقت آورزمیکند مادیان آن را در سخت و آماسیده

و ماسیده شود بچه در شکم او پس میگردد بچه دان به طرف بیرون و نشان
بیماری کثرت الاسقاط یعنی بسیار بچه خام افتادن که این میباشد به سبب لغزش بچه دان و دردی
ترجی چسپیده است که منع میکند از قرار گرفتن بچه در اندرون بچه دان اسپ وقتی
که گران میشود گره او در شکم بر می آید وقت زائیدن به سبب لغزش بچه دان
ترجی چسپیده و نشان عدم حمل یعنی بار نگرفتن پس میباشد به سبب تسدید و در بچه دان
یا به سبب بودن آلت اسپ که بر مادیان چسپیده است و اگر پس منع میکند منی را
از این که برود به سوی بچه دان در نهایت او و هر چون باشد اما دوا که
که مانع حملست پس سر انجام ذکر کرده شود در مداوات **باب دیگر**
در نام های بیماری های یافته میشود در آلت اسپ و نشان آن و سببهای
آن و این بیماری ها چهار اند یکی بواسیر که در ذکر اسپ باشد دویم ثؤلیل
سیم حلق و این مشهور است به فساد آلت چهارم عسر البول یعنی دشواری
نشاشیدن چون باشد نشان بواسیر آلت اسپ آنکه ماس میکند سخت
و دیده می شود در قضیب خیزی سرخ ظاهر مانند سماق و آن سبوه است
ترش سرخ رنگ و هر چون باشد نشان بواسیر آلت اسپ آنکه
ماس میکند سخت و دیده میشود در قضیب خیزی سرخ ظاهر مانند سماق

و آن سبوه است ترش سرخ رنگ و هر چون باشد نشان ثؤلیل یعنی زخم و ذکر پس آن میچسپید
که ذکر کردیم او را سابق هر چون باشد نشان حلق آن وجیست از بجل و آن که میکند
بکان مخصوص اسپ دیان وقتی که بر حد بدی اسپ زود بدشوه و آلت اسپ را این
حالت که پوست آلت پر می شود و می برآید از وی پوستهای مانند پوست ماهی و هر چون
که باشد نشان عسر البول یعنی بول کردن بدشواری پس آن دو قسم است یکی از آن قطره
آمدن بول است و دویم بسیار سخت بودن بول است و بیرون آمدن بول مگر بعد از
نرم کردن دانی که سر انجام ذکر کرده شود در علاج هر واحدی از آنها **باب سیم**
در بیماری های که یافته می شود در هر دو خایه اسپ و در بلندی پشت و نشان آن و آن
دو بیماری است یکی ماس دو خصیه است و آن میباشد از دو سبب یکی از آن
باد است که بند شده در میان هر دو خایه وقت سرد کردن اسپ و گذاشتن
او بدرون پوشش وقت سردی پس میدهد او را سردی و ماس میکند دویم به سبب
رنجیدن ماده است از طرف اندرون به سوی آن هر دو خصیه پس آن ماس میکند
آن هر دو یک جا و چون باشد نشان و چون باشد نشان بیماری بجل فی العقب یعنی
استخوان بلندی پشت پس بده می شود از آنکه استخوان پشت ماس میکند
و میباشد ماس و بسته و آن بدترین ماست و ترمی کند هر چیزی را که نزدیک

باب بیست و سیوم در بیان نام بیماریهای کی خاص اند بدو پستان و در
سبب های آن و آن سه قسمت یکی از آن بسته شدن شیر است دوم ماس
پستان سیم روان شدن شیر از پستان و چون کی باشد نشان بسته شدن شیر در
پستان آن است که دیده می شود در آن دو رگ ایستاده و پیدا شده سبب کوتاهی
برده پستان که از آن شیر می آید و سبب گرمی پستان و هر چون باشد
اما نشان ماس پستان پس فرق در میان وی و بسته شدن شیر آن است که اسپ پیران
اگر شیر دهنده نیست نه در ظاهر است و پیدا میشود در او ماس خود
بود بسبب ریختن باده که ریخته است در پستان از طرف اندرون و بسا او
می کشاید آن باده از میان و پستان ها از یکی از آن دو به تحقیق دیدم از
بسیار و علاج کرده ام بخیر کی ذکر خواهم کرد از هر چون کی باشد اما نشان
جریان شیر از دو پستان پس ظاهر است که چون اسپ بسیار شیر دهنده است
و گرسنگی هم ربا وجود آن شیر میزد و این علت بسیار بد است و این
سبب بسیار سواری در بازارهاست که ذکر خواهد شد در باب علاج
باب بیست و چهارم در بیان نام بیماریهای کی خاص اند بدم اسپ و سببهای
آن بر چهار قسمت یکی از آن بیماری برگی دست دویم بیماری غدی سیم بیماری

شعر الذنب

شعر الذنب

چهارم از زر ساقط شعر الذنب است یعنی افتادن موی بیاو دم و چون باشد
اما نشان غدی پس آن است که برسید در اسپ دخم در او بسوی بالا و می اندازد بسوی
بعضی جانب یا راست یا چپ و این علت مر حیوانات را و سرانجام
ذکر خواهم کرد در کیفیت علاج و هر چون کی باشد اما نشان بیماری شعر الذنب یعنی
موی آلت نیز آن این است که بیاشد در میان موی بیای و تیر و درشت
و سخت مانند جوال دوز یا مانند موی خوک که میروید در دم اسپ و چون باشد
اما نشان ساقط شعر الذنب پس آن است که میریزد تمام موی دم و می ماند موی بنظر
این بیماری داء الثعلب است و یا آن کی بیاشد اسپ را از ازار موی خوک و ده که از ازار
یا موی خوک ره باین اسپ از سبب اسپ دیگر که هم چنان شده و سرانجام ذکر خواهد
شد علاج هر کدام انشاء الله تعالی باب بیست و پنجم در نام های بیماریهای که خاص
اند به استخوان پشت اسپ و سببهای آن و آن سه بیماری است یکی از آن انحلال است
و آن کنده کی بند عضوهاست دویم بیماری ریح سیوم است و آن باد می است
میگیرد پشت اسپ را و آن کمتر است از اول سیوم بیماری زوان است و آن
بیاشد مهره پشت است و نامیده میشود آن را برقه و این نشان است و هر چون
باشد و نشان بیماری انحلال آن است که هر گاه جنبش می کند اسپ را بی رفتار

پس سپید پشت و بجانب راست و جاحب تا این که بخواهد بیفتد و چون بیفتد طاقت ندارد
که برخیزد و سر بخاک فرو خواهد شد بر طریقه کاه دان و بستن و هر چون باشد اما نشان
بیماری ریح سبوس پس آن بادی است که یافته می شود در پشت و آن سیری است
که پیدا می شود در وقت خواب کردن بر زمین و چون خواهد برخیزد با هر دو دست
بیماند پشت او بر زمین و طاقت ندارد که بگرداند پشت خود را با وجود گوشت
بسیار و این بیماری کمتر است از انحلال از روی دوش و شتاب تر است
در رسیدن و چون باشد اما نشان آن از زوال و آن مشهور است به برقه
پس آن یکی از خارها می مهره پشت از دیگری کمتر و پیدا این سبب لغزش
یا به سبب افتادن اسپ والله اعلم **باب بیست و ششم** در بیان بیماری های که خاص
اند به پشت اسپ و هر دو جانب و سبب های و آن دو بیماری است یکی
آن است که رسیده است زخم بر پشت اسپ به زین دویم استخوان
است از پهلوها اما نشان زخم آن است که پیدا شود اول مرتبه که زین کرده شود
اما پس سکند جای زین از سبب بیماری و علاج کرده نمیشود بعد از آن پس
جمع میشود ریم در آن و آن زخم و ریش پیدا شود سبب و گوشت مرده میشود
و نا سور گردد و چون دیده شود اما نشان شکستن استخوان های پهلو پس آن ظاهر

و بسیار

و بسیار بود آن از افتادن یا از زدن و خرسنجت یا بر جستن حیوان **باب بیست و هفتم** در نام های
بیماری های که خاص اند در شکم و سببها و نشان های آن و این بیماری هشت یکی
استسقای قی و آن از جمع شدن آب در شکم پیدا شد و سببها و نشان های
آن و این بیماری ها هشت یکی استسقاء دقیقیت و آن از جمع شدن آب در
و سبب و نشان های آن در عضوهای درونی است اما نشان و آن است که چون
بر شکم صاحب استسقا زنی او را رشک دهد که پر آب بود و از سبب آن و شکست آمده
دریافت شود و سبب پیدا شدن این بیماری نوشیدن آب بعد از تعب و مشقت
بسیار و در آمدن آب است در میان پوستی که بر گردد و در روده ها باشد دوم
استسقا طبلی است و آن از بند شدن باد است در فضای شکم
و نشان های آن است که شکم پر باد بود و از قرقر و می شنیده می شود و چون
دست بر شکم وی زنند او را از طبل دهد و بودن آب در شکم اما بسیده وی در
یافت کرده نمی شود سیوم نفاخ است و آن باد شدن پرده و پوست
که آن اصفاق نامند پس و آن پیدا روده ها از آن پرده در درونی پاره شده
و میماند بسته در پوست همچو بیضه یا زیاده بر آن و چون فشرده شود آن روده ها را
سبد آید در درون آن پرده پاره شده و دریافت کرده می شود جای که پاره

شده است برآمده بود از اندرون پوست و جمع شده بود بقدر خربوزه و آن را وجود
این مرض اگر میخورد و می شاید از سواری کردن و دویدن نمی یافت نزدیک است
که علاج این مرض نکرده خواهد شد بعونه تعالی چهارم خراجست و آن ماییست که جای
درون می که ماده به سوی می ریخته است و ریم جمع شده است و نشان برآمدن
آن ماییست که واقع شده باشد پوست خالی هر می شکم و نشان برآمدن روده ها
از پرده درونی شکم ظاهر است که بچشم و دست دریافت کرده میشود
و طریق دوختن پارگی از درون و بیرون طریق بستن پارچه بر بالای جراحت
ذکر نموده خواهد شد و در جای علاج و مرض بیان شد و پنجم تفاخر است و این
مرض انفتاق سه گویند یعنی پاره شدن فرسپرا و دختران در خوردی

باب هشتم در بیان پارگی ها که خاص است بروده ها و سببهای
آن و آن چهار است یکی تحریک یعنی بجا شدن روده و این سخت ترین
مرض هاست و نشان و آن است که در روز اول از سر خورد انیزند
بدیوارها و پر از عرق می شود تمام بدن و و لرزه می افتد در اندام های او
و نمیتواند که ایستاده شود بر پای خود در روز دویم نیز مرض از خوردن نه و گاه
باز میماند و بسیار اوقات آماس میشود دست و پای اسپ و بعضی اسپان

مدت

مدت میماند و بعد از آن بشوند دوم تقطیع است یعنی پاره شدن روده ها و این مرض
اسپ پاره میشود و گاهی که خورده باشد از راه بنی بیرون می آید و این مرض را دو نیت
و به سبب بیان کردن این مرض در کتاب آن است که در بیان کتاب مرض ها بیان نمی باشد
سیم نفل است یعنی درد شکم و اکثر پیدا می شود این مرض از سبب سردی
و از خوردن خاک و پاره سرم و چوب خورده که در گیاه باشد و این بیشتر در بهار
از روده ها پیدا میشود و آن روده را اعوره گویند و آن روده است که بگرد
دارد چون آن را بند میشود بچوب خورده یا خاک پس شوار می شود بر اسپ بول کردن و سرگین
انداختن پس در خاک و بسیار پیان روده های آن بر سیکرد و پس هلاک می شود و بعضی
زابند میشود و بول پس روان می شود بمیرند و از این مرض بعضی اسپان زابند می شود بول
و عارض می شود بیماری شکم که رنگ و روی را زرد میکند از سبب بسیاری
درد روده و همیشه از این مرض چهارم قولنج است و آن بند شدن دانه
در روده پس از سبب آن از جانب راست سوی چپ و از چپ سوی
راست با وجود این بول میکند و سرگین میکند و بسیار مرض از اسپان می شود
و بعضی خود بخود و بعضی بعلاج کردن و این مرض سهلتر است از همه مرض ها

باب بیست و نهم در بیان مرض ها که خاص اند بگرد و سببهای آن

و این مرض هفت قسمت یکی دیه کبدیه یعنی ماسنی رگ که در جگر پیدا میشود و نشان
او آن است که می نهد اسب سر خود را بر زمین و بر میدارد از آواز میکند و آزنجت
و عرق کند بدن او و برمیگردد چشمان او و به سوی درون این مرض را علاج است چنانچه بارها
دوا کردم اسبی که این مرض داشت و به شد دوم قرقان است یعنی زردی بدن اغلبه
صفرا و سبب آن گرمی بسیار است که عارض شده است جگر و نشان وی آن است
که مینهد اسب سر خود را بر زمین و بر میدارد آن را و آواز میکند و آزنجت و عرق
کند بدن او و برمیگردد چشمان او و به سوی درون این مرض را علاج است
چنانچه بارها دوا کردم اسبی که این مرض داشت و به شد دوم قرقان است یعنی زردی
بدن از غلبه صفرا و سبب آن گرمی بسیار است که عارض شده است جگر
و نشان وی آن است که تمام پوست اسب با هر دو گوش و سفیدی چشمان
و دهان وی سخت زرد باشد و خون وی وقت فصد کردن زرد بود سیم
حمره است و این مرض آن است که اسب سست شده باشد و چشمان و سرین او بسیار
گرم باشد و اکثر اوقات فرو هشته باشد هر دو خصیه او و هر دو لب او درشت
باشد زبان او و نخورد کاه را چهارم هیضه است یعنی روان شدن شکم اسب بعد از
خورانیدن و دوانیدن سخت و نشان وی آن است که آب دهن بسیار می اندازد

و بسیار قی میکند با وجود سیلان آب دهن وی و دوبار میدارد خود را از
خوردن و سرفه میکند او و به سوی پشت و بیرون می آید استخوان های پهلوی او و به سوی لاغری
و باریک می شود پایهای او و این مرض از مرض های تحریک است که بالا ذکر کرده شد
و علاج بر زینت کاره به شود اسب را زیماند از سرفه کردن ششم خیانت است
و نشان وی آن است که تر و خشک شی و از رفتار است و میرزد و بسیار
اوقات او از راه بینی کشد باب سی و یکم در بیان بیماری که خاص اند به شش
و در بیان سببها و نشان های وی آن دوست یکی قرحه ریه یعنی ریش شش و نشان
او آن است که اسب سرفه بسیار کند خصوصا در وقت گاه خوردن آب نوشیدن
زیرا که هرگاه خون می دید بر ریش و زخم رنج میرساند از او در حرکت و عنف بعضی را آن را
پس ناچار سرفه میکند و بسا اوقات از دهن اسب می آید وقت سرفه کردن چیزی که مانند
پوست ماهی مانند ریم باشد و این از زنجت بدست از آزارهای شش دوم
ربو است و ضیق النفس که تنگی نفس است و در وقت بر آمدن بلندی نشان وی آن است
که اسب در وقت سرفه کردن نفس تنگی و گرانی میکند و بسا اوقات آواز میکند
از راه بینی و برمی آید در وقت سرفه کردن نفس تنگی و گرانی میکند و بسا اوقات باز
می کند از راه بینی و برمی آید از راه دهن او نیز در وقت سرفه کردن کف می آید مرض

باب سی و دویم در بیماری کرده و آن یک بیماری است که از را الکلیکن گویند
یعنی مرض و کرده و نشان او آن است که اسپ بول میکند بدشواری و بول تیره که مانند
خون باشد و بعضی وقتها پیاسد سرخ مانند آب گوشت شسته پس باید دانست
که نشان کرده در آن است که شکم اسپ ماسیده باشد اما از جانب راست زیاده تر
و میکرداند خود را و می گزد خود را از جانب راست زیاده تر و می کند بسوی
آنجانب دماغ و می افتد بر زانو و نشان کرده جانب چپ آن است
که شکم ماسیده پیاسد و زیاده پیاسد اما شکم از جانب چپ آن
است که میکرداند راست سر خود را و گردن خود را بجانب چپ و می بیند باسع دو
می افتد بر زانو باب سی و سیم در بیان چهار ریها که خاص است به بندهای اسپ و نشان
ها و سببهای آن و این چهار است یکی ریح و المفاصل یعنی ریها که در بندها باشد
و نشان او آن است که در یک روز ماسیده باشد دست اسپ و واز
می کند از درد و آن روز دیگر ماسیده نشود و دوم ست آن و اماس
از پای است و از آن درد پیدا میکند اسپ و در روز چارم و دور می شود و اماس
از پای است و پیدا می شود در پای چپ یعنی در یکی قرار نمیگیرد و از جای بجای
خود به غیر علاج کردن حرکت می کند و این مرض را عرج الکلاب گویند و این مرض است

و سبب پیدا شدن این مرض از بسیار خوردن کاه و بد هضمیت دوم جمع الفرس یعنی درد که
در انگشتان دست و پای باشد و نشان وی آن است که در آن درد پایهای خود را به یکدیگر
مانند خرد کاه بخورد و سست و نرم و فرو هشته باشد یک خایه و دو گرد باشد
و بالا میرود خایه دویم و سیم جمع الکساح است و نشان او آن است که اسپ دراز
کند گردن خود را و ایستاده دارد دو گوش خود را و به بندد دو خود را و توانا باشد
بر گشادن دهان خود و نه بر جنبانیدن زبان خود را در کام و دهان و بینی و همه بندها
خشک شده باشد و به دشواری بول کند و این مرض را دوانیت و هلاک شود زود
چارم نقار است و نشان وی آن است که اسپ برسیدار دست را و نهد بار او
سیدار و پار او نهد دست را و نتواند جست کردن چهار پای خود و سبب پیدا شدن
این مرض اکثر از تب است و از کم نوشانیدن آب سیر باشد باب سی و چهارم در
بیان ضماکه پیدا میشود اسپ را از سبب خوردن و نوشیدن چیزهای که گشنده است
و آن شش است یکی کل الدخلی است یعنی خوردن خربزه و نشان او آن است که
اسپ می اندازد خود را بر زمین و میغلطد بر آن و عرق میکند و وی کف میکند دهان
و بسیار عرق کند و آواز بینی به می آرد و می خباند خود را و نیز پای خود را بر زمین
پنجم تعلی الذریح است یعنی خوردن جو این را به قدر زنبور است برنگ سرخ و بر نقطهای

سیاه است و نشان او آن است که می اندازد اسپ را از راه پس خبری را که
رسید که محب باشد یا مانند خون باشد و آسیده شود و گم و می اندازد اسپ را از خود
و می ماند اسپ خود و سخت شتم سقی لبن عشار است یعنی نوشیدن شیر ده
شتر و نشان او آن است که اسپ کف می اندازد از دهان خود و سرخ رنگ و خون می اندازد
از آلت از راه پس این مرض شنده است مر اسپ را مقاله ششم تعاد باب
است باب اول در صفت خون کردن فتن از اسپ و در بیان نفع آن که برای
کدام مرض خون کردن فتن از کدام رگ خوب است باب دویم در وصیت های بیطاران
و طبیبان چهارپایان و مشورت کردن آنها در علاج ها و کردن دوا باب سیوم
در دوا کردن بیمی و نیکو کردن از بد دوا باب چهارم در علاج بهق یعنی سفیدی
که بر پوست باشد و بگوشت و استخوان سفید باشد باب پنجم در علاج
خارش باب ششم در علاج کردن صفرا باب هفتم در علاج کردن
شرا یعنی آبله های زرد که مایل بسرخی باشد باب هشتم در علاج کردن ثوالیل
یعنی زخمها باب نهم در علاج کردن بلها باب یازدهم در
علاج کردن تین یعنی غدودها باب دوازدهم در علاج کردن
اکله یعنی گوشت خوره باب سیزدهم در علاج کردن خلیه یعنی در عضوهای

اسپ

باب چهاردهم در علاج کردن داء الثعلب یعنی مرضی که موی روی بریزد
باب پانزدهم در علاج داء الحیه یعنی مرضی که موی سر ریزد و پوست نازک
افتد مانند مار باب شانزدهم در علاج کردن حردون یعنی گره سخت در رگها
باب هفدهم در علاج کردن سن باب هجدهم در علاج کردن زخمهای مژگان
باب نوزدهم در علاج کردن خم بلنگ باب بستم در علاج کردن چشم زنگ
باب بست و یکم در علاج زخمهای شیر و ببر باب بست و دویم در علاج کردن سوخته شده
در آتش باب بست و سیوم در علاج کردن گزیدن مار باب بست و چهارم در علاج
کردن گزیدن زنبور باب بست و پنجم در علاج کردن گزیدن سگ باب بست و ششم در علاج
کردن صداع یعنی بیماری که در سر اسپ باشد باب بست و هفتم در علاج کردن عضوها
باب سیم در علاج کردن بدن عضوها باب سی و دوم در علاج کردن طرش
یعنی کر شدن باب سی و دویم در علاج کردن فیلجه یعنی مرضی که بصورت
هلیله باشد باب سی و سیم در علاج کردن فارره یعنی در هر دو گوش
باب سی و پنجم در علاج کردن خاریدگی که در هر دو گوش باشد باب سی و ششم
در علاج سقوط یعنی افتادن سنگ خسته در دو گوش باب سی و هفتم در
علاج کردن سبل یعنی آبی که شوب چشم از آن پیدا شود باب سی و هشتم در علاج

در علاج کردن رنج مراضیر یعنی ورمی که در گوشه چشم از جانب بیرون پیدا شود باب چهل و یکم
در علاج درد چشم باب چهل و دوم در علاج کمنه یعنی سرخی چشم باب چهل
و سیم در علاج کردن ناخنه چشم باب چهل و چهارم در علاج کردن
شعیره یعنی ماس پلک چشم باب چهل و پنجم در علاج کردن غدد و چشمان
که در مردمک چشم افتد باب چهل و ششم در علاج کردن ناسورها که در گوشه
چشم ماند باب چهل و هفتم در علاج کردن شبکوری یا ان باب چهل و هشتم در
علاج کردن طرفه یعنی نقطه سرخ که در چشم پیدا می شود باب چهل و نهم
در علاج کردن سفیدی در مردمک چشم افتد باب پنجاهم در علاج رفتن بینایی
و کرمی سخت و در سرمی سخت باب پنجاه و یکم در علاج کردن سلاق
یعنی طبر شدن پلک چشم باب پنجاه و دوم در علاج کردن خون رفتن
از بینی باب پنجاه و سیم در علاج کردن عنکبوتیه یعنی پرده که در چشم افتد
باب پنجاه و چهارم در علاج کردن غضاض یعنی تری که پیدا میشود در سوراخ
های بینی در آید باب پنجاه و ششم در علاج کردن فولو که در سوراخ بینی در آید
باب پنجاه و هفتم در علاج کردن طفری که در دهان اسب باشد باب پنجاه و هشتم
در علاج کردن طفر یعنی گوشت خیره که در دندان پیدا شد باب شصت و نهم در علاج

کردن

گوشت خیره دندان پیدا شود باب شصتم در علاج غدد و سخت که زیر زبان عارض
میشود باب شصت و یکم در علاج کردن ماسیدگی لثها یعنی گوشت گرد گرد دندان
باب شصت و دویم در علاج کردن دندانهای که زاید پیدا شود باب شصت و سیم
در علاج جنبانیدن زبان باب شصت و چهارم در علاج ماسیدگی دو لوزه
زبان یعنی گوشت پاره که بر سر حلقوم پیدا شد باب شصت و پنجم در علاج
کردن شکافته شدن زبان باب شصت و هفتم در علاج کردن شکافته شدن زبان
باب شصت و هشتم در علاج کردن افتادن زلو در دهان اسب باب شصت و نهم
در علاج کردن اندافتادن گاو و دندان از دهان خر و باب هفتادم در علاج نفع شدن
لگام از خوردن آب تا این کس برمی آید از سوراخ های بینی اسب باب اول در
صفت خون کس افتادن از اسب و در بیان نفع آن و در بیان آنکه خون کس افتادن از کدام رگ
برای کدام مرض خوب است و در بیان مقدار خون باید دانست که خون کس افتادن بچه
یکی خون کس افتادن یا فصد است دوم خون کس افتادن به پیکان پهن و از رگهای که خون
گرفته می شود از زنا بست و یک رگ است و این بست و یک رگ بر دو قسمت
قسم اول باریکین است و آن دو رگ را نواظر نیز گویند و خون گرفتن این دو رگ
را نیز نفع میرساند مرضی را که در سر اسب باشد از فساد و تباه شدن دماغ

در تابستان فرستان و از دو رگ و تب و از تیرمان یعنی زردی چشم و از گرشدن
و قسم دویم پایان است یعنی دو رگ که در زیر دو چشم واقع شده و نزدیک است
بدو بند رخسار خون از آن نفع می کند سیل را یعنی بادی که از آن آشوب چشم پیدا
شود و کمند را یعنی سرخی چشم را و برآمدن آب کبود و شبکوری را و درد
چشم و بوسیر طرفه را یعنی نقطه سرخ که در چشم پیدا شود و قسم سیوم
نادر عین است و آن دو رگ است از دو طرف زبان و خون گرفتن از آنها نفع میکند
از گرمی ماسیده که یعنی گوشت دندان و از داء الضفدع یعنی عدد
سختی که در زیر زبان است و ماسیدن لوزه یعنی گوشت پاره که در سر حلقوم
باشد قسم چهارم و دو جبین است یعنی دو رگ گردن و خون گرفتن از آنها نفع میرساند
از غلبه سودا و غلبه صفرا و از آبله های زیره که مایل باشد به سرخی و از دملها و از
بسیاری خون بدن و از گرمی قسم پنجم ناجرین است یعنی دو رگ سینه و خون
گرفتن از این نفع میبخشد از ماسیدن رگ که در سینه پیدا شود و از بوسیدن گوشت
سینه قسم ششم مخرمین است یعنی دو رگ که دو جانب از بینی باشد و خون گرفتن
از این نفع میبخشد از ماسیدن گلو که در جگر پیدا می شود و از جنبانیدن و استسقا
قسم هفتم وشیجین ندین است و آن چهار است یعنی دو رگ که در بند دست

و خون گرفتن از آنها نفع میبخشد از ماسیدن گلو که در جگر پیدا می شود و از جنبانیدن
استسقا و قسم هفتم وشیجین ندین است و آن چهار است یعنی دو رگ که در بند دست
است و خون گرفتن از آنها نفع میبخشد از سرخی چشم و از ریش مادها و در این دو رگ
خون گرفتن زیرا که این دو رگ پیوسته با شحوم بند دست پس اگر خون گرفته شود از این دو رگ
اما سیده خواهد شد و بند دست اسپ و در رنج می افتد از سبب خون گرفتن
و وشیجین و بند دست است همچون نفع در خون گرفتن آنها بواطن اگر چه این است یعنی دو رگ که
در پاهاست و خون گرفتن از این نفع میبخشد از لنگی اسپ قسم یازدهم یک رگ است که در
پنج دم اسپ است و آن را حاجر گویند و خون گرفتن از وی نفع میبخشد از ریختن مع های ال و از
ریختن مع های دم اسپ و از آن می شفر که در دم است **باب دویم** در وصیت های
بیطاران و طبیبان اسپان و مصلحتهای ادویه ها و در طریق و گردن اول
نصیحتی که ذکر کرده شده است که بیطار که نهر کند تعلیم را بطالبان و نیک کند بدانه
ایشان و شکر گوید بر کارهای ایشان با حسان کرده و در حق شفقت کردن بر حال ایشان
دویم آنکه پنج وقت نماز را ادا کردن بجماعت جمیلی باشند و دهه در روز و اوقات نیاز و
کند بر مردم سیوم آنکه گاهی پرسیده شود از احوال اسپی که بدرستی از غیر آنکه در
کرده باشند طلب داده باشند و اگر نبیند صاحب اسپ را درویش و محتاج بیان کنند

چیزی را که لایق باشد بر اسپ بی آنکه بگیرند از وی چیزی را که لایق باشد
بر اسپ بی آنکه بگیرند از وی چیزی را که نبیند در اسپی از ری را که بسته شدن
ندارد یا مانند رشیها و قلب پیسی بر جا مانده پس دوا ندهند آن اسپ را
و علاج نکنند این مرض را چارم آنکه بیطاران باید دانا باشد بخاصیت چهار
فصل آن ولایت تا دوا گرم را در فصل گرم ندهد و دوا سرد را در فصل سرد
ندهند و گرمی های گرم نیندازد در تابستان و بسیار بمالد اسپ را در فصل
گرما و همچنین سرد نگشد در زمستان مگر به بسیار ضرورت و باید که
بیطار واقف باشد بضعفها و شکلها جراحت زیرا که جراحت که سر دو باد در سینه
و جراحتی که دراز باشد سه گوشه یا به پایان رگ رسیده باز زود به شود
و همچنین باید که واقف باشد بازمزاج دواها تا در مرض گرم دوا گرم بکار نبرد و در مرض
سرد دوا سرد بکار نبرد که هم مریض و هم دوا تباه میشوند و همچنین باید که واقف باشد
بر اندازه خون گرفتن از ماهیچه و در رگ زیر چشم و نفع بخشنده است بازار
سرخی چشم و آب کبود و شب کوری و در رو چشم نقطه سرخی که در چشم
پیدا می شود هگاز دو وقیه تا سه وقیه است یعنی هشتاد درم تا یکصد و هشت
درم و همچنین هست اندازه خون گرفتن از زیر عین که در رگ از دو طرف زبان

و دو طرف زبان است و نفع بخشنده است بسطر شدن ملک و گرمی و دیگر مرضها
که بیان کرده شد همه از دو وقیه تا سه وقیه چیاشد و اندازه خون گرفتن از رو و جبین
که در رگ گردن است و نفع دهنده است و دور کننده سودا و صفرا است
و دیگر مرضها را که بیان کردم از از دو رطل تا سه رطل است و اندازه خون گرفتن
از ناجزین و در رگ که در سینه است و نفع بخشنده است که دور کننده است مرضها
را که بیان کردم از دو رطل تا سه رطل است یعنی از یک صد و هشتاد تا دو صد و هفتاد و
مثقال است و اندازه خون گرفتن از بواطن و در رگ و از باطن و دوست نیز از دو رطل
تا سه رطل یعنی از یک صد و هشتاد مثقال تا دو صد و هفتاد مثقال است و اندازه
خون گرفتن از وحشیات و ستیها و پاها بجهه دفع مرضهاست که ذکر کرده شد
هگاز دو رطل تا سه رطل یعنی اندازه خون گرفتن از پنج دم اسپ برای مرضها
که ذکر کردم نیز از یک رطل تا دو رطل است و اندازه خون گرفتن از بیخ دم اسپ برای
مرضها که ذکر کردم نیز از یک رطل تا دو رطل است و اندازه خون گرفتن از شکافته
شدن قلب و زره ها یعنی گوشت پاره که بالای حلقست از سه وقیه تا نیم رطل
یعنی از یکصد و بیست درم تا چهل و پنج درم و اندازه خون گرفتن از شکافته شدن
پرده یعنی از یک وقیه تا دو وقیه یعنی از چهل و یک درم تا هشتاد درم و اندازه رگ

رگ زدن سیم اسپ از سبب رنج شهای ده از سبب سرفه باد هاست از چهار
رطل تا چهار رطل است یعنی از چهل و یک درم تا هشتاد درم و اندازه رگ زدن سیم
و باید دانست که این اندازه ها را که بیان کردیم در برآوردن خون از رگها اندازه
میانه اند و اگر کسی از اندازه های را که بیان کردیم در برآوردن مذکور کم گیرد علت دیر
نخواهد شد و نفع نیز حاصل نخواهد شد و اگر کسی زیاده از اندازه گیرد باب
بیهوش خواهد شد یا خواهد مرد از بسیاری برآمدن خون چنانچه در خون برآمدن
از رگهای گردن زده بر اندازه از نموده شد که آن عضو اسپ را بسیار ضرر
خواهد رسید چنانچه در خون بردن از رگهای سینه و زیر رگهای زبان زیاده
بر اندازه دیده شده است و رسیدن ضرر آن است که چون خون زیاده برآورده شود
از عضوها بدیگر عضوها بسیار مواد ریخته می شود از سبب کشیدن خون پس گاه خون
نه زیاده برمی آید بیماری می ماند سینه گران خواهد شد بسبب گرانی که پیش از
خون بردن بود و زبان ماسیده خواهد شد و نیز بیماران را لازم است
که چون رگ زنند خونی را لازم است برآوردن و آن عضو ماسیده شده تمام خون
را و هرگاه تمام خون را برآورده به سوی آن عضو ریخته شود بلکه ماده خون را بکشند
پیش از آن که آن عضو خالی شود از تمام خون تا ماده ها کشیده نشود به سوی آن عضو

و این سبب هلاکت خواهد شد

و این سبب هلاکت خواهد شد و نیز باید دانست که در بیان اندازه ها و اندازه
و رگ زدن چهار نوع دیم بجهة آنکه اندازه اول که کم است برای گره هاست و برای
بچه شتران و برای استر و برای خران زیرا که شهای نها خورد است و خون نها کم است
و اندازه دویم که بسیار است نسبت با اول برای اسپان کلان و فربه
و جوان است زیرا که بدنهای آنها کلان است و خون آنها بسیار است پس خون
یافت باید کرد این قیاس را در همه کتاب سوای این کتاب فقیر یا نخواهد شد

باب سیم در علاج کردن علت پیسی و نیکو کردن آن و دوا بدان علت
پیسی سخت علتی است که درمانده شدند در دفع کردن این علت طبیبان
زیرا که این معجزه حضرت عیسی صلوات الله علی نبینا و علیه السلام چنانچه حق تعالی
از وی خبر داده و ابری الاکمه و الابرص یعنی بهبیکنم کورهای مادر
زاد را و کسی را که علت پیسی باشد سخت علتی است که درمانده نشدند
در علت این در طبیبان زیرا که این معجزه حضرت عیسی صلوات الله علی نبینا
و علیه السلام چنانچه حق تعالی منکر دانید دفع این را معجزه پیغمبر زیرا که هیچ
یکی از طبیبان قادر نبودند به کردن این دوا و باید دانست که پیسی چند قسمت
بعضی از آن سخت سپید است و بعضی از آن سفید مایل به سرخی است و بعضی از مدت

از مدت است و بعضی تازه و دراز و کلان است و بعضی ریز و بقدر دانه عدس
و بعضی همچون باران ریزه پس مبسی که سخت سپید باشد و یک ساله و دو ساله یا زیاده بر آن
باشد و جای پیدا شدن آن مبسی بزرگ و کلان باشد علاج دور شدن
ندارد مگر این که بسوزن سوراخ ها باریک کنی از اونک و هی و تغیر و هیا آن
نه از سپیدی بسرخی و زردی مانند آن و مبسی که سخت سفید باشد بلکه مایل به سرخی
نباشد و از مدت یک سال کم باشد و بقدر دانه عدس باشد و پراکنده
همچون باران ریزه باشد علاج پذیرو به شدن نمیباشد بدو امیت بسیار
سوده شود و کاویده شود چاره که مبسی را بسنگی که در آن پای جای کنند تا
بحدی که خون بدر آید از آنجا و آن جا را بپارچه پاک نموده لیموی سبز و تر بمالند و بعد
از آن با شنجار و نوشادر کوفته و باریک نموده بر کنند آنجا را و این دوا را
کرده شود بعد از سه روز تا به شود و این که از مجربات است برای دفع کردن علت
مبسی دوای دیگر که آزموده شده است و اثر عجیب دیده شده صفت آن این است
که بگیر دو خورسه و دو مازو و زاک و پوست انار و غبار عذری که نام کیاهی است
و سه سیاه و شیطرج و نمک بسوزن برابر بسایند تمام جای مبسی که خون
آلوده است و پر کند آنجا را باین دوا ها و این عمل بعد از سه روز کرده باشد

و درین روز ها نیز آزموده شده و اثر عجیب بخشیده است و دوای دیگر که آزموده
اند عرعر و اندخته شود بر جائی که مبسی باشد و این دوا ها از بیخ بر کنده مبسی را و دوای دیگر
بعضی از آن آزموده اند در سپاهان و میان صفت آن این است که آفتاب پرست
ماده را که باریک و سفید باشد بسایند آن را پس تر کنند آن را در سرکه انگور
یکشبانه روز کرده باشند تا به شود و این دوا ها نیز آزموده شده و اثر عجیب
بخشیده است و دوای دیگر آزموده اند در سپاهان و میان صفت آن است
که آفتاب پرست ماده را که باریک و سفید باشد بسایند آن را از مجربات اند در
و میان صفت آن است که آفتاب پرست ماده را باریک بسایند پس تر کنند
آن را در سرکه انگوری یک شبانه روز پس خشک نموده در سایه بکوبند
آن را با دو درم پس آمیخته شود با غبار عرعر که نام کیاهی است به سوزن برابر پس
پس چون خواهی بکار بری این دوا را و علاج کنی باید که سوده کنی و بکاوی جای مبسی
را به سنگ پاشوی تا که خون برآید و پر کنی از این دوا ها آنجا را بعد از پاک کردن
آنجا را از خون که نفع خواهد بخشید و دفع کنی مبسی را و آنچه پس از مجربات
است که مغیر زده شود تمام جای مبسی را بعد از آن بسیار مالیده شود جای آن
را به پیاز سفید و اندران و گذاشته شود آن جای را بعد از مالیدن سخت تا روز

زیرا که جاب بند خواهد شد زر جائی که نیشتر زده اند مالیده است چون جاب
کلان شود باز با نیشتر وا کنند و پر کنند از جاکتر حب سدیان که نام
دوائیست و چارم حصه از زاریج که جانوریست نیز بان دوا آمیخته باشند
که بسیار دور کننده پیسی راست و دیدم طبیبی را که حوس سیاه و غوکان را
در زیت با جوزهای سرو و میمالید ستارا بر پیسی و بدل میباشد رنگ پیسی
و نیز دیدم طبیبی را که جوش سیاه و میمالید پیسی را شیر ماده خر و بدل
می شد رنگ پیسی نیز دیدم از مدت که نباشد بلکه تازه باشد
پس اگر از مدت باشد از دوائی که در اوایل ذکر کرده شده است
باید کرد که دفع شود بحکم خدای تعالی تغیر سیاه را چنانچه بیان نموده شد

باب چارم در علاج بهق یعنی سفیدی که بر تن پیدا شود بر خلاف رنگ
بدن سوای علت پیسی و آن بر دو قسمت یکی بهق یعنی سفیدی که بر تن پیدا
شود بر خلاف رنگ بدن سوای علت پیسی و آن بر دو قسمت یکی بهق سفید
است و آن سفیدی است که بر پوست پیدا شود از سبب زیادتی بلغم دوم
بهق سیاه است درین پوست ظاهر شود بسبب غلبه سودا و علاج بهق
سفید اینست که گرفته شود یک خروار قوه و آن بخیست سرخ رنگ یعنی زرد

هم وزن مو جوش داده شود همه را در میان سرکه انگوری یا تقدر که سرکه از دوا ها بالا باشد
و غراه اسمک یعنی سیشم چارم حصه در آن سرکه انگوری انداخته باشند پس بمالند
این مجموع را در بهق که دور خواهد شد بحکم خدای تعالی باب پنجم در علاج کردن
خارش پاکردیم قبل ازین کتابی که بیطاران قدیم می گفتند که این خارش پیدا
می شود در اسپ و شتر و غیره از سبب ریم گرده آمده و از سبب خون فاسدی
که حرارت و گرمی از آن بسته و سخت نموده و از درون و بیرون آورده و بعضی بیطاران
قدیم می گفتند که این خارش پیدا می شود در اسپ و شتر و غیره از سبب ریم گرد
آمده و از سبب خون فاسدی حرارت و گرمی بسیار از آن بسته و سخت نموده و از
درون بیرون آورده و بعضی بیطاران پیشین می گویند که این خارش نوعیست
از زار درختان که خشک کننده پوست است و آن از جمله ازارهای متعدی
است یعنی از یکی بدیگری نقل می کند و بر سد و سزاوار است که علاج کرده شود
این مرض را اول بدواهائی که بر می آرد ماده را از درون بیرون بدانست
زیرا درون علاج خوب است که اول بر آورده شود خون از دورک کند پس
باندازه که بسیار کن دم در بالا پس مالیده شود تن اسپ را بجاکتر و فشرده خار
و شتمی بیرون آید و ریش کنند پس پخته شود آرد جو با روغن زیت و با آب ماده

مالیده شود و تن اسپ را و بگذارد تا سه روز هم چنین و بعد از سه روز بشویند باب خاکستر
تن اسپ را خوب که صاف شود و بعده بخشک شد تمام بدن او را به پاره ریسمان
سخت تا برآید از بدن او و آنچه باقی مانده باشد از دوا تا خون آید و بگیرند این دوا ها را
که صفت آن اینست زفت و روی روغن زیتون و گوگرد از و بوزن ابر و پخته شود
همه را با این آب و این همه را نیم گرم بمالند بر بدن او و مالیده تا سخت و نیز شراب را
که نرم کرده شود شکم اسپ را بدوائی که این است که بگیرند کرمله را و بوره ارمنی
بوزن بر بکوبند هر دو را و بیامیزند بشراب انگوریها با العسل و بنوشانند
اسپ را که کلان باشد پنج رطل یعنی چار صد و پنجاه مثقال و کره را و نیم رطل
یعنی دو صد و بیست و پنج مثقال و مالیده شود تن اسپ را از بیرون این دوا
که صفت کرده می شود بگیرند نفط سیاه و در روغن نبه کوفته و شبت تازه
و دوشیده و روغن درخت عرعر هم وزن و قدری سیاه دانه با از
گوگرد زرد و از نمک نیم جزو و قدری از زراوند که جانوری است بقدر زنبور
بکوبند همه را و بیامیزند با روغن زیتون تازه و خردل سیاه دانه هم وزن
و قدری سیاه دانه با از گوگرد زرد و از نمک نیم جزو بکوبند همه را و بیامیزند
با روغن زیتون تازه و خردل سیاه دانه هم وزن نیم جزو بکوبند همه را و بیامیزند

بشراب

بیامیزند بشراب انگوریها با العسل و بنوشانند اسپ را که کلان باشد پنج رطل یعنی چار صد و
پنجاه مثقال و کره را و نیم رطل یعنی دو صد و بیست و پنج مثقال و مالیده شود تن اسپ
اسپ را از بیرون این دوا را که صفت کرده می شود و بگیرند نفط سیاه و در روغن
زیتون و بمالند اسپ را و نگاه دارند و بر او تیاره در آفتاب و این عمل را
تا شش روز بکنند پس روز هفتم اسپ را باب و خاکستر بشویند و بمالند تن اسپ
بعد از شستن سرگین و برگ که نفع بخشد و آزموده است نوعی دیگر بگیرند شبت تازه و در
روغن بکنند و روغن زیتون تازه و خردل سیاه دانه هم وزن و نمک نیم
جزو بکوبند همه را و جوش دهند در روغن که بیان شد و چرب کرده شود بوی
تمام بدن اسپ را و گذاشته شود بر بوی این دوا سه روز و بعد از آن شسته
شود باب خطمی که آزموده شده است نوعی دیگر بگیرند درخت خرزهره و پخته شود
در روغن زیتون و چرب کرده شود بدن اسپ را و بعد از آن شسته شود باب و خاکستر
و این دوا مکرر باید کرد تا که خارش تمام برود بحکم خدای تعالی باب ششم در
علاج مرض سودا باید که اول خون گرفته شود از دو رگ گردن اسپ باندازه باندازه
که بیان کرده شد بالا تا پاک شود درون اسپ از مرض سودا و بعد از آن شسته شده
اسپ را قدری گل سرخ تا چند روز تا که از مرض سودا خلاص شود و نوعی دیگر بگیرند

نوعی دیگر بگیرند برگ درخت خنزر هره و آمیخته شود در روغن زیتون و چرب کرده شود بدان از دو
گردن اسپ باندازه که بیان کرده شد بالا تا پاک شود در وی پس از مرض سودا و بعد
از آن بنوشانیده شود اسپ را قدری کسرخ تا چند روزی که از مرض سودا خلاص شود
نوعی دیگر بگیرند صبر و ورق حنظل از هر یک نیم وقیه یعنی بیست درم و بنوشانند
اسپ را که صفت آن این است که بگیرند کدوی سبز را و بالند بروی گل زرد
و خمیر کرده شده با سرکه پس سوراخ کرده شود از یک جانب کدو را و بسته کنند آن جانب
کدو را در میان طاس پس بگذارند آن کدو را در میان طاس پس بگذارند
بهمان طریق تا چند روز که آب کدو جمع خواهد شد بگیرند آن آب کدو را در
میانش نبات اندازند و بنوشانند اسپ را و همین عمل باید کرد دو سه بار تا سودا
دفع گردد و نوعی دیگر بگیرند گیاهی را که غافث نام دارد و مویز دانه دار
و صبر و زنجبیل بر و بگیرند ششم حنظل و خربق هر یک از آن جزو و خمیر بشر
بدهند همه دواها را و از پارچه بردارند با شکر سلیمانی که مطلوب باشد
بنوشانند اسپ را نیم گرم که نفع کند بحکم خدای تعالی نوعی دیگر بگیرند صبر
را و بکوبند باریک و بیامیزند بعرق گاوزبان و بیندازند بر روغن دام و
بنوشانند اسپ را نیم گرم که نفع کند بحکم خدای تعالی نوعی دیگر صبر را

باریک

باریک و بیامیزند بعرق گاوزبان و بیندازند بر روغن دام را و بنوشانند اسپ را نیم
گرم هر روز مقدار نیم من سه روز یا پنج روز یا هفت روز تمام سودا دور خواهد شد
بفرمان خدای تعالی **باب هفتم** در علاج صفرا باید دانست که چون صفرا غالب
شود بر اسپ باید که خون بگیرند از دو رگ گردن اسپ باندازه حاجت و بسیاری
از مردم بطریقه میگیرند خون از دو رگ گردن اسپ باندازه حاجت و می اندازند
در آن قیدی از رنگ و مالش میدهند با خون تمام در بدن اسپ را نوعی دیگر بگیرند
افترده خار دشتی و افترده حنظل را از هر یک یک وقیه یعنی چهل درم
و دو بگیرند و اسیون یعنی کندنای کوهی و صبر و ریباس و شاه ترره از هر یک نیم وقیه
یعنی بیست درم و جوشش داده همه را از پارچه بگذرانند و آمیخته شود با قدری
نوشادر و بنوشانند اسپ را در اینداد و دور می کند صفرا را از بدن اسپ باید
دانست که لایق است اینکه زیاده کرده شود بر دواهای مذکور قدری نوشادر
و بنوشانند اسپ را در این دوا و دور کند صفرا را از بدن اسپ باید دانست
که لایق است این زیاده کرده شود بر دواهای مذکور قدری تخم خرفه
و از گل سرخ عراقی تا شکسته شود حرارت صفرا به تمامی باید که دانه جو آب
شسته شود از دو رگ گردن باندازه حاجت پس نوشانیده شود تمام اسپ را در جای

اسپ را باب سرد و با شکر بقدر پنج مثقال یعنی چهار صد و پنجاه مثقال که نافع خواهد شد
بحکم خدای تعالی نوع دیگر بگیرند تخم خرفه را بکوبند یک نام دوائیست یک خرو تخم
خیار دو خرو بکوبند هر دو را باریک بنوشانند اسپ را باب سرد و شیرینی
شکر نوع دیگر آنکه بمالند بدن اسپ را بروغن گل و بعد از نوشانیدن
دواها نوع دیگر آنکه بمالند بدن اسپ را باب با قلاوبه سرکین کاو و بعد از نوشانیدن
بسیار بخورانند اسپ را دواهای سرد مانند تخم کاسنی و تخم خیار و تخم هندوانه و
نیلوفر اگر یافت شود و اگر نه آب هندوانه و نیلوفر و اگر نه یافت شود و اگر نه آب هندوانه باشکر
نیز این بسیار آزموده شده است باب نهم در علاج کردن خرفه یعنی دانه های سیاه
که پیدا می شود در زن و در میان پا بدانکه به بندند ران را بموی اسپ سخت بگذارند همچنان
تا دیری که جدا شود و بیفتد و بعد از آن ران را بموی اسپ سخت بگذارند و بعد از آن
باب صابون بر زنند بر آن اشجار کوفته که خشک خواهد شد نوع دیگر بر روی آن زرد
زرد و هم وزن کوفته و باریک نموده و اگر آن دانه ها سیاه و خورد باشند باید
بگیرند ابو جهل از زرنیخ زرد و هم وزن کوفته و باریک نموده و اگر آن دانه ها سیاه
و خورد باشند باید بگیرد و اگر دانه های بول شتر بالند نفع دهد و بعضی مطاران
بکار میبرند در علاج دانه سیاه تخم ترا تبرک با موم گرم کرده شده تا سه روز

بمالند

تا سه روز بمالند پس پوست می کند از آن دانه سیاه و از آن دواها که بالا ذکر شد
بالای آن بمالند که به خواهد شد و اگر بر دانه ها بول شتر بالند نفع بخشد و بعضی مطاران
بکار میبرند در علاج دانه سیاه تخم ترا تبرک با موم گرم کرده شده تا سه روز بمالند
پس پوست میکند از آن دانه سیاه و از آن دواها که بالا ذکر شد پیدا شد پس دور میشود
آن دانه ها و اگر دانه سیاه در آلت و خصیه باشد بگیرند نوشادر را و بسایند و بیامیزند
با روغن زیتون و گرم کنند بر روی آن تا که دور خواهد شد باب دهم در علاج
دملهای اسپان که به صورت دانه های سیاه باشد که پیدا می شوند در اندام هم باشد
که اول نرم کنند آن دمل را به شستن آب گرم پس آب کنند بموم و پیه گداخته شده
باشد در روغن کنجد و یا اول بشویند با کاسنی و آب عنب الثعلب که هم وزن
باشد و اندازند در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و موم را به قدر حاجت و بمالند
بر دملها تا که خوب آب کرده دور شود و دملها بفشارند و بر آن پرک را
پیوست کنند و فقیله از شهد و از زوت گوشت خاره و بگذارند آن را در سوراخ
آن دمل که خواهد بر آوردن فتیله پرک را در آن پیوست کنند بر آن این هم بگیرند از پیه موم
و زفت یک یک خرد و بگیرند از زنگار نیم جزو و پخته کنند همه را در روغن زیتون
و مداومت کنند در مالیدن این دواها که بشوند دملها باب یازدهم در علاج کردن

در علاج کردن غدد و دماملی که پیدا شود در بدن اسپ خواه در تمام بدن اسپ خواه و خواه
در بند دست اسپ باید که داغ کرده شود بالت و بریزند بعد داغ کردن بر آن اشکر
سرخ را و بگذارند همچنان تا سه روز بعد از برآمدن پس پوست کنده شود و انداخته شود
این دواها تا که به شوند و علها باب یازدهم در علاج کردن غدد و دماملی که پیدا شود
در بدن اسپ خواه در تمام بدن اسپ خواه در بند دست اسپ باید که داغ کرده شود
بالت و بریزند بعد داغ کردن بر آن اشکر سرخ را و بگذارند همچنان تا سه روز بعد از
برآمدن پس پوست کنده شود و انداخته شود این دواها را و بگیرند شیاف نی یعنی زنبور
دوماز و بجی خته و پوست انار و نمک هم وزن برابر پر کرده شود در زیر دواها بر روز بعد از
پاک کردن نوعدیگر بگیرند نوشادر و اشنار خشک هم وزن و بگیرند زنگار چهارم
حصه و بسایند همه را و پر کنند بر آن دمه را و در خواهد کرد و اگر عدد و کلان باشد از
بیخ بر آید نه به بدن و نه به آتش زیرا که این مرض علاج کرده شد پس آتش زیاده
کردن از آن حال پیش از علاج پس باید که برآرند با سترهٔ فرمان عدد را که در آن
پوست است و بیخ آن بیرون کشند پس بگیرند از سم الفار بقدر نیم مثقال
و بریزند آن را در دمه پوست و ببندند بر جهه سه روز پس دور کنند آن
پارچه را و بمالند بروغن کنه تا سه روز که بدو دمه بریده خواهد شد همه گوشت زاید

و چون آن گوشت زاید نیفتد پس کن آن را با انگشت آب رسیده و بروغن خیری
که بر دمه بیخ آن و خشک کنند آن را و یا بعد از افتادن گوشت پر کن بزرنیخ زرد
و سرخ و اشنار و انگشت مذکور بوزن برگه آزموده شده است باب دوازدهم
در علاج اکله یعنی گوشت خوره باید دانست که این مرض ماده سوخته پیدا میشود
میسوزد عضوها و میخورد گوشتها را باید تمیز مرض ملایم کردن دواهای سرد پس
اول گرم کنند سرگین و عدس را و ببندند نوبه نوبه هر روز که بسیار نفع خواهد
کرد و بعضی بیطاران بوره ارمنی را گرم کنند سرگین و عدس را ببندند نوبه نوبه
ببندند هر روز که بسیار نفع خواهد کرد و آنچه ما آزمودیم که بگیرند پوست مرغ را که آن
لبا گویند و سپیده و بوره ارمنی را گرم کرده می نهند و آنچه ما آزمودیم که بگیرند
پوست درخت سماق و این درخت مانند درخت انار است و بگیرند طرثیث که
دو نیست مانند سماروغ که بر زمین فرو رفته و همیشه بهار و سرگوت
کرده شود کز و طور کرده شود و بته شود بر مرض اکله که گوشت بالا آید و به شود
نوعدیگر بگیرند شاخ گوزن و بسوزانند با قدر پنجه هم سیده کرده
با کله پر کنند نوعدیگر بگیرند زرنیخ زرد و اشنار و قاقیا را بوزن برابر و بکوبند
همه را و حمیر کنند بسرکه و خشک کنند با آفتاب پس بسایند باریک بار دویم

کنند از آنوقت شکافته شده و بچسبانند آن را با گله و نوبه نوبه چسبانند نفع خواهد بخشید
و اگر گله در جای محکم بود باد و آفتاب خشک کرده شده و بپاشند بهتر است و اگر ممکن نباشد
آن وقت چسبانیدن نافع و لازم است **باب سیزدهم** در علاج کردن خلله
یعنی دردی که در عضوهای اسپ پیدا شود که بسبب لنگش و بی باید دانست
که نیست دوائی بجهت این مرض بغیر گذاشتن جای درد او و دور کردن بدبوئی و بیماری
خیزها چی شبوی زیرا که این مرض پیدا میشود از نجاست بسیار پس پیدا میشود
در بدن اسپ بماند شش در آدمی از چرک پس گاه که مداومت نموده شود
بر پاک کردن بن اسپ و بر صاف داشتن جای اسپ درد نخواهد شد و بعضی
بیطاران گفته اند که دو و باید کرد بر جای یکی تیز خشک که درد دور خواهد شد
و بعضی بیطاران گفته اند که چرب و باید کرد اسپ را بروغن کنجد و سیکذارند یک شبانه
روز پس می شویند اسپ را بروغن کنجد و سیکذارند یک شبانه
روز پس می شویند اسپ را باب لیمو و دور می شود آن لنگش نوعدیگر بگیرند
بیخ شجره مریم را و بکوبند آن را و آمیخته کنند با روغن زیتون و چرب کنند بآن
تمام بدن اسپ را پس زرد و یم بشویند اسپ را با گلاب و باز بمالند بروی
دوائی مذکور را و دیگر تحقیق دیدم من نوعی از درد عضا که در گرفته بود تمام

عضوها

عضوهای اسپ را با دمی فتاد از بدن اسپ کنده ها و باز پیچید آن کنده ها را بر بدن اسپ
و بود دوای این علت زرو بابای سن که بگیرند سیماب را و بکشند در روغن زیتون
و بمالند بر تمام بدن اسپ و بعد از دو روز باب خاکستر بشویند که نفع بخشد
و بعضی گفته اند که اگر اسپ را با کیاه تخم کدو و بخورانند آن علت دور خواهد شد
باب چاردهم در علاج کردن داء الثعلب یعنی مرضی که موی از وی میریزد
به پوست باید چرب کنند بنجاری که از آن بوده است **نوعدیگر** بگیرند پیه خوک را و پیه اشتر را
و چرب کنند بهر دو بنجاری که از آن بوده است **نوعدیگر** بگیرند تخم خرفه را و تخم کتان را
بکوبند و هر دو را بیامیزند با پیه خر و سر و موش و بمالند در آنجا که ریخته است
نفع بخشد **نوعدیگر** بگیرند تخم خرفه را و تخم کتان را بکوبند و هر دو را بیامیزند
در روغن حبة الخضرا با پیه سگ و چرب کنند بنجاری را نفع خواهد بخشید **نوعدیگر**
بگیرند خفاش و بوره ارمنی همورن و بیامیزند هر دو را با روغن کنجد و روغن
قاذ و بمالند بر آنجا و این دوا هم نافع است **نوعدیگر** برای اسپان نو **باب پانزدهم**
در علاج داء الحیه یعنی مرضی که از وی میریزد موی و پوست ریک نیز همون پوست را
و جوش دهند آن را در روغن کنجد و روغن زیتون و چرب کنی با آن نفع خواهد بخشید
نوعدیگر در علاج غدود که نام او جدری است و اگر این در اسپ شب پیدا شود

یعنی تقدیر رنگ و در اسپ ادهم یعنی سیاه رنگ هم پیدا می شود این علت بر دو
و برگهای گردن و علاج او این است که آن غده و در آورده شود با تیره نیشتر
پس داغ کرده شود او را و بعد از آن گرده شود آن خم بدوای خشک کننده که خواهم کرد و
مخدرات و بعضی از مردم بیطاران داغ میکنند گرد آن جای ولیکن باید دانست
که احتیاط باید کرد در بریدن این علت در صورتی که برگهای گردن باشد زیرا که در آنجا
ممکن نیست چرا که اگر بریده شود با تیره پس جاری شود خون بسیار و همیشه جاری خواهد بود
و از این جهت بریدن این علت در این جا ممکن نیست پس علاج وی داغ کردن باشد
آنچه آزمودیم آن است و اگر غده و کلان باشد سوراخ کرده شود سر او به نیشتر
پس چسپانیده شود او را دوای بیرنند سم الفار و مانند آن و بسته شود تا سر
پس بگشایند آن را که افتاده باشند آن غده و دوای آن خم را خشک کنند بدواهای که ذکر خواهم کرد

باب هفدهم در علاج ورمی که آن را درن گویند باید دانست که مردم
جدا می کنند پوست آن را و پاک کرده پر می کنند به نمک نه بچیز دیگر لیکن در
این صورت است که ورم خورد باشد و اگر کلان باشد و خون و ریم داشته باشد
باید که پوست او را دور کنند و صاف کنند از چرک بعد از آن دواهای خشک کننده
و روی اندازند و بعضی مردم برای این آزار می زنند مرهم سرد کننده و این در صورت

و در آن

و این در صورتیست که ورم درشتی باشد باید که هر دو از جمله این دواها کرده شود

باب هجدهم در علاج زخم درندگان در کتاب های بیطاران این هنر کنند
از دو هم کشیدن زخم اگرچه بزرگ باشد باید که نه بندند آن زخم را و نه بدوی
دواهای خشک کننده که باز میدارد از بیرون آن بدن دوا فاسد و اگر نه
اسپ هلاک میشود و بعد از شستن آب سرد بیار دوسک را که زبان در
دهان وی باشد و بسوزاند او را و باریک کند و مخلوط کنند با قدری از زاج که
آن را قلقدیس گویند و بر زبان او به زخم و همیشه بیندازند تا که به شود و آزموده شده

باب نوزدهم در علاج زخم پلنگ بیطاران در کتاب خود ذکر کرده
اند که این زخم نیز بشویند با آب سرد و بورهٔ ارمنی و با آب کاسنی بعد از آن
مرهم سرد کننده و نرم کننده همیشه بالند تا به شود و مرهمهای سرد کننده مانند سفیده و سلیقون
و قیروطیست و این همه سه مرهمهای مرهم هاست که در باب مرهم ذکر کرده
خواهد شد **باب بیستم** در علاج زخم خوک بیطاران گفته اند که بشویند زخم
خوک را با آب نمک پس بگیرند قدری از خاک خالص پس بکوبند و به نهند آن
را به زخم خوک **نوع دیگر** زراوند گرد و بکوبند آن را به شهد هموار نموده
زخم بدان کنند و بند کنند بالای آن زخم و این نافع است نوع دیگر

موی پشم درخت فندق را و بکوبند و بر کنند زخم ان را پس اگر پیدا شود در زخم خاکی
پس باید که بگیرند پاره از خاک که ان را قیمولیا گویند و این خاک سرخ رنگ است
پس بسایند ان خاک را به سرکه و بمالند بر زخم تیر و تبر و غیر ان اگر زخم در باشد
باید که در هم شیند و شود و بخته زدن و صفت دوای خشک کننده این است که
بگیرند دم الاخوین و سفال تنور و زاج سفید که ان را قلدیس گویند همه وزن و پر کنند
بان زخم را که خون بند خواهد شد **و حدیگر** سفنج یعنی ابر مرده که بر سنگ
ها و بر لب دریاها پیدا میشود و پشم طه و هندان در زفت تر و بسوزانند ان را و
بسایند و بچسپانند بر زخم بعد از دوختن به سه زخم تا ان که جمع شود در وی
ریم و بعد از ان پاک کنند از او پر کنند ان زخم را بدواهای خشک کننده و باز
که بچسپانند ان مرهم ها زیرا که مرهم ترمیاز زخم را و دراز خواهد شد
ازار او زیرا که تری و خشک کننده دواها خشک کننده و زود به خواهد شد
زخم باید دانست که اگر باشد پیکان را از درون خارها و از گونه پس باید که
چاک سازند جای در امدن پیکان را و برسانند فیتر را تا انجا که ممکن باشد بر ان
پیکان را به نرمی و اگر باشد پیکان فرو رفته در زیر بسیار و دیده نمیشود
تا انجا رسیده است پس فراخ کن زخم را و بکش پیکان را با بنوری که ساخته

میشود

با بنوری که ساخته میشود بجهة بر اوردن پیکان فرو رفته و چون ان پیکان و خون جای
شود بسبب انکه زخم مرگ نزدیک باشد پس خون را بند کنند به بعضی دواهای
کننده خون که تعریف کردیم از بالا پس چون بند شد خون پس بند کرده شد
دهن زخم را بر شته و افشانده شود دواهای پاشیدنی را بر ان زخم سه روز
بعد چون پر شود زخم و بریم اید پس عسل کن را ای و فتیله از پنبه یا از ورق نرم
درازی حد پایین زخم پس طلا کرده ان زخم را به بعضی مرهم که تعریف کردیم
باید که شسته شود زخم را با شهد و سرکه گوشت خوره داخل کرده حد پایین زخم
و تغیر داده شود هر روز تا پاک شود از ریم تا جای نگیرد هبا و اگر ناسور کرد و پس اگر
پیدا شود زخم را دوای چسپنده که منع میکند او را از هوا و تری و ریم و همیشه گرده
شود برای ان زخم فتیله از اندرون با خیرهای چسپنده از بیرون نفع دهند ان
دوا از مهمه شده است **باب دویم** در علاج سوختن اتش و قتی که سوخته شود
و بیفتد موها از او راست این که ریخته شود بر ان نمک اب طلا کنند به
سیاهی و چسپانند بر ان خاک سخت و همین است علاج ادمی و اگر سوخته چرم گوسفند
باب کلاب و یا کافور و سفیدکا تخم مرغ یا کوفته شود پوست و نیلین ان
نوعی از سمار و نع است که در ریگ ها و اب باشد پس ان سوخته و نوعی

گرفته میشود سلیقون و آن سرنج است که از قلعی سوخته و سرب سوخته حاصل
و خاکستر درخت گز و آمیخته شود با بول طفل خرد و مالیده شود بر سوخته
به شود نوع دیگر در غایت نافع است صندل سرخ و کافور و سفیدی تخم
مرغ و مردار سنگ هم هموزن گرفته و در آن کوفته شود با روغن گل و همیشه کرده
شود این دوا به شود **باب بیست و سیم** در علاج گزیدگی مار هر گاه بینی علامت
آن را چنانچه وصف کردیم برای تو کوفته شود با روغن گل و همیشه کرده شود این دوا
تا به شود **باب بیست و سیم** در علاج گزیدگی مار هر گاه بینی علامت آن را
چنانچه وصف کردیم برای تو کوفته شود فلفل و ذکر کرده اند پیشینیان بوزن بیست درم
در زرقط تلخ مانند وزن فلفل و بیامیز تمام را بشراب سیاه و دمیده شود در
بینی اسپ برای گزیدگی مار هر گاه بینی علامت آن را چنانچه وصف کردیم برای تو
کوفته شود فلفل و ذکر کرده اند پیشینیان بوزن بیست درم در زرقط تلخ
مانند وزن فلفل و بیامیز تمام را به شراب سیاه و دمیده شود در
بینی اسپ برای گزیدگی مار از تریاق اگر مقداری و نوشانیده شود تریاق

باب بیست و چهارم

با سداب و قدری از تریاق و از این چار دوا جنطیانای رومی و حب الغار
و زراوند طویل و مردار سنگ از هر یک جزوی باریک کرده بوزن همه برابر شیدی
که کف گرفته باشد به بزند و به نوشانند از آن حیوان را وزن دو مثقال با شراب
تا به شود **باب بیست و چهارم** در علاج گزیدگی زنبور و مگس و ذکر کردیم صفت
او را علاج او این است که چسپانیده شود قدری از کبریت بجای آن که گرد مگس
که بر خارش شتران میمالند و سر که با بصل الفار و آن قیمت از پارو با
یک جا باریک کرده شود که بماند هم کرد و بعد از آن طلا کرده
بر آن موضع که به شود **باب بیست و پنجم** در علاج گزیدگی سگ دیوانه از
علامت های گزنده است برای آدمی و غیر آدمی و اکثر خبری که خوف هلاک
بر آدمی و حیوان نزد گزیده گی سگ دیوانه است و سزاوار است که شروع
کند در علاج آن بدین دوای پاکیزه که نفع بخشیده است برای آدمی و غیر آدمی بگیرند
شبلیده و قثاء الحمار یعنی خار دشتی و شبلیده و خطل و فرسیون یعنی کندنا
کوهی و خربق سیاه که آن را اهل هندوستان کنگی گویند و صبر و سقوطری و خطمی
و جاوشیر و زراوند مدحرج و بصل الفار و فلفل از هر یک جزوی باریک کرده
شود تا میرا و آمیخته شود و نوشانیده شود حیوان را مقدار چار مثقال با آب گلاب

باب کلاب و خرخیک نهری بدرستی که آن ضرب عسل دارد و گفته شده است
در کتاب های پیشینیان که طلا کرده شود تمامی بدن حیوان به خرق سیاه و جوشانیده
شود او را در سرکه و شراب و باید که باشد اسپ در مکان باریک و خوراک
داده نشود او را از هیچ چیز جو بلکه از تمام سبزیها و سبزیهای که ذکر کردیم آن را
در باب گاوها باعتبار مرضها و ذکر کرده اند پیشینیان در کتاب های خود این
مرض وقتی که محکم میشود پس نیست برای آن مگر آخته کردن اسپ زیرا که این مرض
خطرناک است و برای این وصف کردیم علاج این مرض را که در وی خطر است
و هر چیزی که باشد علاج گزیدگی ماده شیر پس گرفته شود بیخ درخت بید
و کوفته شود و خمیر کرده شود به قدری از سرکه تیز و چسپانیده شود به گزیده
که به شود نوعی دیگر گرفته شود و خمیر کرده شود به قدری از سرکه تیز
و چسپانیده شود به گزیده که به شود نوعی دیگر گرفته شود صبر و مر و ارسنگ
و شق و سکبینج و سفاش و کوفته شود همه را و جوشانیده شود به سرکه تیز و
چسپانیده شود که به شود باب بیست و ششم در علاج فساد دماغ در زمستان
که گذشته است صفت علامت او در زمانهای پیشینیان کم اند از هنرمندان
که بدانند این ضرر را و نام های آن را و ذات های آن را زیرا که کم اند جوینده

جوینده آن و کسی که بحث می کند از آنها اما چون باشد علاج پس سزاوار است اول
این که برآورده شود از حیوان خون از رگ نواظر که نام دو رگ است زیر چشم بقدر احتیاج
تا که خارج شود به سبب این خون از دماغ و پس از آن مالیده شود مکان خون را
بروغن گرم و مسیده شود بعد از آن در بینی او روغن زیت را با شراب
و به تحقیق ذکر کرده شده است که گرفته شود مقدار یک پیاله گندم را و جوشانیده شود
و بعد از آن در بینی او روغن زیت را با شراب و بعد از آن در توبره اندازند
و در جائی که گرم باشد آن توبره را در سر اسپ ببندند تا که بخار گرم و به سوی
دماغ اسپ بالا شود و اگر موسم سرما باشد و سزاوار است که باشد اسپ در خانه
خود و در تاریک زیرا که سردی هوا دشمن اند این مرض را و در بینی اسپ چکانیده
باب آرد گرسنه و آن دوا باشد نخود است و تیره مائل بسرخی و خوردن
اسپ گاه سبز باشد و اگر نه نخل که آن سبزه است که میروید بروی دریا و جای
نمناک و آن در بن از زرنیخ سیاه است بسیار از قسط که در فارسی اسپست
و جو نوعی دیگر که گرفته شود از انگوزه و زعفران از هر یک جزوی و کاوزوشه و ارم
از هر یک نصف جزو و مسیده شود در سوراخ بینی با کلاب پس به تحقیق نافع است
و مجرب است باب بیست و هفتم در علاج فساد دماغ در تابستان در این موسم

سزاوار است که گرفته شود خون بقدر حاجت و دمیده شود در بینی بعد از آن
گلاب و آب درخت بید و اندک زرکافور و بعده گرفته شود یک پیاله جو و جوش
داده و گزوه شفا را چنانچه عمل توبره در زمستان کرده شود و بسته شهان توبره را
در سر اسپ تا بخار دماغ رود و نوشانده شود آب پست گوگنار و گاوزبان
نشود از قسم بخل و این گیاه سبز و در کناره دریا و نی شکر شیرین و جبار
و کاسنی و کاهو و بیت شسته مجربست باب بیست و هشتم در علاج
بیماری صداع و این پیدا می شود از بسیاری دماغ در موسم گرما یا در موسم
سرما مانند چیزی که پیدا می شود در پرده سینه و نام آن برسام است
برای آدمی پس سرهای گرم و این پیدا می کند کوری چشم را و سزاوار است
آن که خون گرفته شود بعد از آن علاج کرده شود به کمی غذا و پاکیزگی غذا و گاه
دادن باشیا و سرد نمودن بخل و کاسنی و بادرنگ و بعضی مردمان
در سر اسپ دوا چکانند بمانند بیخ درخت مریم و کافور قدری کوفته شود و آمیخته
شود با آب گلاب و در بینی اسپ چکانند که تخفیف میکند کوری را پس بشد سر
بر چشمان اسپ با شهد و مگس و صبر و حیوانی که مرض صداع دارد بالارفت
وقتی که بسیار جنبیدن از روی راست اسپ پس حکم مکن اسپ را بموت والله

اعلم

والله اعلم باب بیست و نهم در علاج اختلاج یعنی بریدن عضوی از اعضا و وقتی که در
تو علامات آن و فرق کردی در میان آن و مرض صداع پس سزاوار است
که بزودی رگ زنند اسپ را از نواظر و برآورده شود خون بقدر احتیاج بخلاف
مرض صداع پس لایق نیست که او را رگ زنند در رحمت صداع و برای این مرض
مناسب است داروهای سبز و ترمانند علفها و از دمیدن در بینی دواهای سرد را
چنانچه صفت کردیم در بالا در رحمت صداع و برای این مرض مناسب است داروهای سرد
را چنانچه صفت کردیم در بالا که به شود انشاء الله تعالی باب سیم در علاج صداع
یعنی درد سر و ماشرا یعنی ورم جهت اما چون که باشد بیماری صداع پس در
بینی دمیده شود اندکی افیون و زعفران و زبیر یم و سرکه و شراب
و چبانیده شود در دماغ و هر دو جانب را از نعلهای اسپ را به خاک ارمنی و سرکه
ترکنند تا مرض ماشرا پس از فصد رگ پس کوشش و تقصیر نکنند و بسیار
برآورند خون را تا ساکن گردد گرمی های که تیز میکند بیماری را بعد از آن چبانیده
شود تمام سر حیوان را خولان یعنی رشوت با کشنیز خشک و باب عنب الثعلب
و در بینی دمیده شود آب گلاب و آب بید مجنون و کافور و یا چرب
کرده شود سر او را به بنفشه عراقی و سرکه کشیده شود در چشمان آن اسپ

به بعضی دواهای سردی بخش **باب سی و یکم** در علاج مرض کری گوش است
پس اگر باشد آن بیماری از سده انداخته شود در گوش اندکی از آب
کراث یعنی کندنا و جاوشیر صمغی و از زیبق چهارم حصه جزو شیر گرم کرده
بجوش داده شود در آب کراث ریخته شود در گوش مجرب است
نوع دیگر بگیرند از زرد و از روغن بادام برابر آمیخته شود در آن
ادویه اندک از شیرینی و شیر گرم کرده شود و قطره قطره انداخته شود
نوع دیگر گرفته شود روغن ترب و ریخته شود اندک اندک در گوش در
حالتی که شیر گرم باشد به شود **نوع دیگر** برای آن زحمت گرفته شود
روغن زیبق و گل سوس هر دو برابر شیر گرم کرده اندازند در گوش
اسپ **نوع دیگر** بگیرند روغن تنویر یعنی سیاه دانه جزوی و زعفران هشتم حصه
آن و شیر گرم کرده شود و در جو ریخته شود به سرکه خالص تا بگردد
آن مانند حریره و طلا کرده شود بان و اهلیلجه را وقتی که ظاهر شود
زیرا که ریخته میکند و گشاده می کند آن را و چون گشاده شد شلبده شود آن
را تا برآید تمام ماده که در آن باشد بعد از آن پنبه بگذارد و این مرهم این است
که بگیرند کوندصنوبر و جهار که آن بنه درخت خرماست و سعد اخرار برابر

وقتی که

وقتی که گداخته شود در روغن طیب و استعمال کرده شود تا که به شود به فرمان خدای تعالی
باب سی و سیوم در علاج قرحه هایی که در میان هر دو گوش باشد
داخل اذنین زخم و روان باشد از آن خمها از و پیکانده شود در هر دو
گوش و این دوا را روغن سیاه دانه و زعفران چنانچه ذکر کردیم در باب طرش
یعنی کری و ریخته شود آن در هر دو گوش بعد از پاک کردن از آلایش
باب سی و چهارم در علاج فاره و آن ریشه است که پیدا میشود در گوش
آن نرم کردن است اگر باشد بارد و غن قنه که آن را پیزو گویند یا بارد و غن کنجد
و روغن سنام جمل یعنی چربی کوهان شتر و چربی بط که گداخته شود همه را و مالیده شود
ورم را تا شکافته شود ورم و مردمان داغ میکنند اطراف او را و در این عمل
وقتی شود که ورم کلان باشد و بعد از آن برای او فتیله سازند از پنبه یا از
و چسپانیده شود در آن این مرهم را در موضع زخم تا که پر شود و بعضی مردم پر میکنند
شکر را هم اما **باب سی و ششم** در علاج افتادن سنگریزه
و مغز خرما در گوشها و آن وقت که معلوم کنی سزاوار است که بسازی
فتیله از پنبه یا از برگ نرم و چسپانیده شود تا چند دفعه که مدعا حاصل خواهد شد
برای اوست **نوع دیگر** از علاج حکیمان قدیم بستن گوش به ریسمان

بعد از آن ریخته شود در گوش در دناک از زیت و داخل کرده شود در آن
گوش که اندرون آن خالی باشد و بکشد به سوی دهن خود تا آن برآید چیزی که در
اوست **باب سی و هفتم** در علاج آب زرد که در چشم باشد ذکر کردیم
در عبارت بالا که آب زرد و کبود را نسبت برای آن هر دو علاج و در اصطلاح
آورده میشود بعضی سرمه ها که منع میکند از فرود آمدن آبها در چشم و روشن
میسازد هر دو چشم را زیرا که هر دو چشم مرکب اند از هفت حلقه و سه رطوبات باران
چیزی که ذکر کردیم در عبارت ماقبل یکی از آن طبقه شبکیه است دوم مشیمه سیم
صلبه چارم عنکبوتیه پنجم غلیظه ششم ملتحمه هفتم قرنیه و آن آب زرد و کبود
جز باین نیست که میباشد زیر طبقه قرنیه زیرا که نسبتی و صفای آن برده
اما چون که باشد سرمه ها منع میکند از فرود آمدن پس آن است که گرفته شود
چرک طلا و چرک نقره و سبد یعنی بیخ مرجان و گوشت خره از هر یک جزوی
و فلفل سفید و مروارید نسفته و حجر یعنی سنگ فسان و نمک اندرانی
و شکر تری از هر یک نصف جزو باریک کرده شود همه را و بپرچه سبز کرده شود
و سرمه کرده شود با چشم بدان مرض قرنیت که به شود پس برای
همین کوتاه کردیم آن **باب سی و هشتم** در علاج ماء الازرق یعنی آب

کبود

آب کبود آن سید نیست این که به شود لیکن ذکر کرده اند بعضی اطبا آن
که صلاح دیده اند در علاج کردن آن مرض بقدر وسعت که گرفته شود و چوب بید
یا از دو شاخ فقاح که آن گیاه است که چون خشک کنند سخت شود یا چیزی
چهار پایان و آن را در سایه خشک کنند و بگیرند کتان یا از پنبه صاف کرده شده پس
شسته شود آن به صابون و خشک کنند آن را و بعد از آن پیچیده شود بر چوب
در حالی که باریک کرده شود سر چوب را و بگذارند آن را بر گوشه کلان
چشم که آن دیگ بینی است پس ببرد آن را بچوب مذکور مانند چیزی
که گرده میشود با است و آن نیشتری است که بدان از چشم آدمی آب
می برآرند در قدح چشم انسان و آهسته آهسته برده شود این چوب را تا که
برسد به سوی آب زیر پرده چشم تا خشک کند این را تمام از آن چشم در
همان وقت شود در چشم اسپ از ده تخم مرغ نیم گرم و قدری روغن
گل و رزه و گذاشته شود آنها را سه روز و بعد از سه روز بکشانند و سرمه
انداخته شود بعضی از سرمه ها که ذکر کردیم و این منع میکند از فرود آمدن آب
در چشم و سزاوار است که در این مرض داغ کرده شود آب را بقدر
نقطه با آتش در چیزی که بارد می چشیده تا آن بچکد ماده **باب سی و نهم**

در علاج باد سبل و آن زحمتی است که آب از چشم اسپ میرود و چنانچه
ذکر او در بالا گذشت و علاج آن تمام دراز کرده شد صفت سرمه
برای دفع کردن سبل بگیرند شادنه و حجر الیهود و عربی گویند و آن سنگی سفید
رنگ باشد و گوشت خوره و فلفل سپید و سیاه و مردار سنگ و زعفران
بوزن یک برگوفته و باریک نموده شود و انداخته شود و بر هشتم حصه زنگار و
همه را پارچه بیز کرده در چشم کشد و دیگر بگیرند از شکر سرخ جزوی و
اندازند در آب کند تا سرمه گنند بان چشم اسپ را دیگر بگیرند مامیران
و شکر و زهره کبک و کافور و فلفل هر یک قدری بکوبند و سرمه کنند
چشم اسپ را و دیگر سزاوار است که رگ نزنند بلکه داغ کنند بقدر
نقطه باتش در مهره که بالای دو چشم اوست تا که بلند شود پاک موی
او **باب چهلم** در علاج کردن ماسین در چشم رگ نزنند اول رگی
را که نزدیک بگوشه چشمست که جانب بینی است بقدر ضرورت خون گیرند
که سبک شود چشم به برآمد خون پس گرفته شود از برگ حنا و بکوبد
و بشپلد و آب او را در چشم کشد دیگر بگیرند سفیدی بیضه
مرغ و بار روغن گل در چشم کشد سودمند است دیگر بگیرند سفیدی

بیضه مرغ

بیضه مرغ و بار روغن گل در چشم کشد که سودمند است دیگر بگیرند شیره خر
و در چشم کشد دیگر بگیرند سفیدی بیضه مرغ و بار روغن گل و در چشم کشد
نافع باشد **باب چهل و یکم** در علاج حراصیر و آن علتی است که میرود بدر
سر گوشه چشم از بیرون مانند توتیا آن که ظاهر شود از بیرون بدرد آن است
که داغ کرده شود بآلت آهن که تجربه کرده اند او را بعد از داغ کردن بر دو برو
و بر سر اندام داغ کرده بآلت آهن که تجربه کرده اند او را بعد از داغ کردن بریزند بر سر اندام داغ
اندکی شکر سرخ بگذارد سه روز که پوست کنده شود و چون پوست کنده شد
بپاشند او را دوای پاشیدنی خشک کننده زخم و منفعت دوای خشک کننده
زخم صفت آن بگیرد گل نار و خون سیاوشان و گوشت خوره و شیمانی بوزن
برابر و بساید و بپاشد آن زخم را بفرمان خدای تعالی به شود **باب چهل و دوم**
در علاج کردن کمنه یعنی سرخی که در چشم بماند در پس رفتن درد اول آن است
که فصد کنند اسپ را از ظاهر بدن رگ پیشانی پس بگیرد از سفیدی بیضه مرغ و بیاشد
با او قدری بوره ارمنی و در چشم کشد **نوع دیگر** بگیرند گوشت خوره و شکر سرخ و کافور
و پلپل دراز هر یک قدری بکوبند و بیامیزند و در چشم کشد و دیگر بگیرند ضمغ پی
یعنی کندر استخوان دندان سگ بدشیر خر و در چشم کشد و دیگر سعد هندی

وگوشت خره و آقاقیا بوزن برابر و در چشم کشد و دیگر بگیرد ضمغ یعنی کندر استخوان
دندان **باب چهل و سیوم** در علاج ناخنه و آن هر است بمشط و معنی کشط
که بگیری تو بنعوله کلان از روی چشم و بکشی آن به انگشتان خود و بکشیدن بسخت
تا که ظاهر شود ناخنه بسوی خارج بعد از آن تعلق داده شود آن به رشته در
سوزن و جذب کنی او را خارج از چشم و قطع کنی او را به سر نشتر تدریجی
که خارج میشود بشکل عفروف یعنی استخوان م که خورده می شود مانند استخوان
اندرون و بیرون گوش و بعد زان پاک کرده شود از به نمک پس اگر خارج شود و
خون بند کرده شود خون او را و سزاوار است انکه سر زخم دوخته شود با
سوزن و رشته ابریشم و دیده شد بسیار سیان که گذاشته اند آن را
همچنان که خون بسیار رفت و اسپ کور شد به سبب خشک شدن تری چشم
و بعد زرنیخ شدن خون سرمه کشیده شود در چشم انبه بعضی سرمه
های تیز که منع کند رسیدن آن را از چشم صفت سرمه انیست بگیرند نمک
هندی و نمک رزد و نمک اندرانی و نوشادر و فلفل از هر یک جزوی
بوزن برابر و شکر تری نصف جزو و همه را باریک کرده و بیخته سرمه
کرده شود در چشم نافع است **باب چهل و چهارم** در علاج داء الشعره یعنی ورم

زیر مژگان

زیر مژگان اسپ پیدا شده شود و بر فشردن فنا می یابد **باب چهل و پنجم** در علاج توتیه
و آن قسمیست از نوع سیروان پاره است از گوشت سرخ مایل بسیاهی که
بسیار میشود در اندرون مژگان پایین در اصل حدقه یعنی خانه چشم و علاج او
آن است که انداخته شود اسپ را به زمین و بعد از آن گردانیده شود مژگان او را
به نشترهای پیچ داده بعد زان پاره کن توتیه را با ناخن خود و اندک تا که جدا شود گره آن
بعد زان گرفته شود ذریره سفید قدری در دهن خود و مسیده کرده نفث کنند
آن را در چشم او و بگیرند بعد زان تخم مرغ نیم برشت و نیم برشت آن
است که ابرا در دیگ گرم کرده تخم مرغ را در آن اندازند و شمار کنند
تا سفید در این قدر نیم برشت میشود و زر آب را در ده پوست کنند و با زرده
سفید در روغن گل لت کرده در چشم بسته کنند تا سه روز و بعد از آن
دور کنند آن را و بعده علاج کرده شود باین سرمه که تجربه کردم صفت سرمه
که بگیرند زنگار و چرک طلا و نوشادر و سنگ سن و شکر تری از هر کدام جزوی
باریک ساییده در چشم کشیده شود **باب چهل و ششم** در علاج بواسیر
که در گوشه چشم باشد سزاوار است این که فصد کنند از گوشه چشم تا
بیرون شود خون بسیار اندازه تا که ظاهر شود رطوبت ناسوره کم گردد خون آن

به کم کردن خون و بعده بپاشند در گوشه چشمی که ناسور است قنطوریون سفید کرده
و نمک سیاه و زنگار بوزن برابر که به شود انشاء الله تعالی و دیگر کوفته شود نمک
آرد و پشک و حرون که جانوری است مانند سوسمار و خاکستر چوب کز و نوشادر
همه را برابر باریک نموده بنجیه در گوشه چشم پر کنند زیرا که جلا سفیدی را و
پاک میکند و بچاند سرخی را **باب چهل و هفتم** در علاج شب کوری
پدرین علاج سیکر بادین و اما اگر گرفته شود پاره جگر بز کوهی و نهاده شود بر آتش که آید
کف او و نهاده شود بر آتش که آید کف او و نهاده شود بر آن قدری خایه و سه
کشیده بر آن که مجرب است و بعضی گفته اند که انداخته شود بر کف شش فلفل
کرد را باریک نموده و بعضی از بنان گفته اند که شش شتر را نهاده شود
بر آتش تا که ظاهر شود کف او بان خون آمیخته و سه کشیده شود نافع است
باب چهل و هشتم در علاج طرفه یعنی نقطه سرخ که در پرده چشم
پیدا شود و سزاوار است که گرفته شود بچه کبوتر صحرائی و کنده شود پر و بال
او و آید در چشم آب شیشه و دیگر سه کشیده شود در چشم با نشکر این
در روز اول است چون روز دویم باشد سه کشیده شود بروغن
با سلیقون تازه و آن دوائیست که روشنی بخشد چشم را مجرب است

و بعد از آن

و بعد از آن کوبیده شود تخم نیم پشت و نیم پشت آن است که آب را در دیگ گرم کرده
تخم مرغ را در آن اندازند و شمار کنند تا سیصد و درین قدر نیم پشت و نیم پشت آن
است که آب را در دیگ گرم کرده تخم مرغ را در آن اندازند و شمار کنند تا سیصد
درین قدر نیم پشت میشود و از آب برآورده پوست کنند باز به سفید در روغن گل
لت کرده در چشم بسته کنند تا سه روز بعد از آن دور کنند آن را و بعده علاج کرده
شود باین سه سه که تجربه کردیم صفت سه سه که بگیرند زنگار و چرک طلا
و نوشادر و سنگ مس و شکر تری از هر یک جزوی باریک سایند در چشم
کشیده به شود **باب چهل و ششم** در علاج بواسیر که در گوشه چشم باشد
سزاوار است این که فصد کنند از گوشه چشم تا بیرون شود خون بمناسب اندازه
تا که ظاهر شود رطوبت ناسور به کم کردن خون و بعده بپاشند در گوشه چشمی که ناسور
است قنطوریون سفید کرده و نمک سیاه و زنگار بوزن برابر که به شود انشاء الله
تعالی و دیگر کوفته شود نمک آرد و پشک حرون که جانوری است مانند سوسمار و خاکستر چوب
کز و نوشادر همه را برابر باریک نموده بنجیه در گوشه چشم پر کنند زیرا که جلا سفیدی
ناسور را و پاک میکند و بچاند سرخی را **باب چهل و هفتم** در علاج
پدرین علاج سیکر بادین و اما اگر گرفته شود پاره جگر بز کوهی و نهاده شود بر آتش که آید کف او

و نهاده شود بر آتش بر آن قدری خیار و سرمه کشیده بر آن که مجرب است و بعضی گفته اند که
شش شتر را نهاده شود بر آتش تا که ظاهر شود کف او با خون خرا آمیخته و سرمه کشیده
شود نافع است **باب چهل و هشتم** در علاج طرفه یعنی نقطه سرخ که در روی
چشم پیدا شود و سزاوار است که گرفته شود بچه کبوتر صحرائی و کنده شود پر و بال او
او را چون از پر و بال او برآید در چشم آب کشند و دیگر سرمه کشیده شود در
چشم باب نیشکر و این روز اول است چون روز دوم باشد سرمه کشیده شود
بروغن بلسان یا زیتون و دوائیست که روشن بخشد چشم را مجرب است و بعد از آن
گرفته شود روغن بلسان و زعفران و روغن گل و زردی تخم مرغ و بروغن
زرد آمیخته شود بخون پرهای کبوتر و در چشم بکشند پس آن وقت که پر شود در حمام و قوی
شود چشم برود طرفه یعنی نقطه سرخ و باقی ماند موضع بهم آمدن زخم سفید
بدهد بعضی سرمه که صفت آن این است زهره بلبک و شکر سرخ و سرمه
اندرانی از هر یک جزوی ریک کرده شود و آمیخته در چشم کشیده شود و از مجربات است

باب چهل و نهم در علاج سفیدی که در چشم باشد گرفته شود گیاهی
که میخورد در صحرا حیوان شکیده شود و آب او را در چشم بکشند و بود بدرین که
علاج سیکر و سفیدی چشم را به گیاهی که مشهور است بخلوب و آن گیاهی است دراز

بقدر

و دراز بقدر یک وجب زبر شاخ و گره دار و گرید نشود سرمه بکشند آب او را بروغن
تازه نو عدیگر بگیرند آب شیرین بشویند چشم را بآن آب و بگیرند سکه تازه و شاخ سرخ
و برگ خنار هر یک جزوی بکوبند و با سکه آمیخته به پر کبوتر سرمه بکشند نو عدیگر روغن
گاو و آرد جو بیخته شده در چشم بکشند **باب پنجاهم** در علاج زقین بینائی به
رسیدن کمی و سردی و آن است که رگ زده شود در ما بین دو رگ در
در گوشه چشم نزدیک به بینی تا برود گرمی از چشم بعد از آن سرمه کشیده شود
باین سرمه سفیدی تخم مرغ و روغن گل و آرد جو از هر یک جزوی همه را
یک جا نموده سرمه کشیده شود باشبابه و گنبده که دور کند حرارت را
بعد از رگ زدن از دو گوشه چشم زیرا که سلاق در چشم آن حرارت را هر شود
در آن تند ظاهر شدن در سلاق در دهن از گرمی و تعریف آن سرمه کحل
خوره و زهره کبک و شکر تری و کافور را جزا و را به باریک کرده و آمیخته بیندازد
در چشم تا دیده نجشد **باب پنجاه و دویم** در علاج رعاف در انف
یعنی بر آمدن خون از بینی و ذکر کرده است پدرین و گفته این که در بینی آب دیده
شود شرابی که نامیده شده را سیمین و آن نوعی از شراب است
بدرستی که آن خون بینی را بند سکند هر قسم که باشد و دیگر جوز

وحفص یعنی مازو و شب یمانی و گل انار از هر یک جزوی با
کرده در نی انداخته در بینی اسپ نفخ کنند که عجب آزموده است نوعدیگر اگر باشد
رعاف قوی بگیرند کاغذ سوخته را و کندر و مر و دارسنگ و افیون
و کافور و زاج و مازو و همه را برابر باریک کرده در نی انداخته در بینی اسپ
بدمند و پاره از سرکه و شراب آمیخته بالای آن دواها اندازند
تا آن بند شود اگرچه مانند دریا باشد **باب پنجاه و سیوم** در
علاج عنکبوتیه است یعنی بیماری که در پرده بینی باشد سر او را راست
این که قطع کرده شود به نیشتر و بعد از آن سخته شود بزاک سرکه تیز
و دیگر دوائی که بگیرند زنگار و زاک و مازو و خرابرابر باریک نیمه به سرکه
آمیخته با قدری ارد گرسنه و برگ گل گلاب برابر سائیده و جمع کرده
به سرکه و شراب چکانیده شود بر عنکبوته و دیگر دوائی زراوند را جوش بنده
در روغن زیت انداخته شود قدر نمک و مالیده شود بر عنکبوته **باب پنجاه**
و چهارم در علاج غیاثه یعنی آبله که پیدا می شود به بیرون بینی پس دو امیکنم آن
را به نوشادر سائیده و آمیخته بروغن زیت انداخته شود قدری نمک
نوعدیگر بگیرند زاک سائیده در سرکه اندازند و بمالند در آن موضع

باب پنجاه و پنجم

باب پنجاه و پنجم در علاج عقاص یعنی تری بینی مانند زکام و درد سر
چون پیدا شود در دو سه روز کام باید که دمیده شود در بینی اسپ قدری
از کندش و آن بیخ نباتی است در ملک شام شمینه را بدان می شویند
و آن کندش عراقی باشد یا عطسه آید اسپ را و برآید آنچه در بینی
و هی است زرتری و بعد زران گرفته شود نوشادر و عروق یعنی زرد چوبه
و زعفران از هر یک خردی و باریک شود انداخته شود در بینی اسپ
هر روز بوزن سه درم با روغن گل و برگ زنند اسپ را از هر دو برگ
با رنگین که بالای هر دو چشم اند و خون گرفته شود بقدر حاجت
و بعد زران چکانده شود در بینی او روغن زیت و کندش و شراب
شود انشاء الله تعالی **باب پنجاه و ششم** در علاج زقاق زلو در منخرین
یعنی سوراخ های بینی باید که چکانده شود در بینی اسپ قدری
روغن زیت پس زلو در این وقت خواهد برآمد و چسپان باشد
نوعدیگر چکانده شود در بینی اسپ آنکه از آب سماق و روغن
زیت آن زلو خواهد افتاد و بفرمان خدای تعالی **باب پنجاه و هفتم**
در علاج سلاق یعنی ورم کردن زبان و بن دندان اسپ چون

چون دوائی ازان پدرمن ذکر کرده است گفته است اولا هر دو جانب زبان خون
گرفته شود بعد ازان مسواک کرده شود باین مسواک که صفت ان این است که گرفته
شود سماق و زغیر شامی یعنی تخم کتان و نمک و برگ گلاب از هر یک
جزوی همه را باریک نموده خمیر کرده شود باسرکه و شراب و مسواک کرده
شود در دهان اسپ هر صبح و شام نوع دیگر گرفته شود برگ زیتون و بید
کرده شود بان برگ مذکور دهان اسپ را هر روز اول زبان اسپ را بالائی
مانند برگ زیتون و بعد ازان مالیده شود بپارچه مذکور علاج دیگر گرفته شود ذراک
را باریک نموده باشهد همراه شود و چسپانده شود درون دهان و باب
بیست و هشتم در علاج ورم لهات یعنی اندرون حلق و این را نصبا
نیز گویند هرگاه که اماس شود و ورم حلق اسپ را بسبب ریزش خون
بسوی ان باید که رگ زنند لهات اسپ را بنیخ کلان یا بچوب گز شیر یا موضع رگ
زدن باشد دور تر از دندان به سه درجه از سقف حلق وی و چون فصد
کرده شود باید که بانگشتها زیر کند جای فصد را تا خون باید پس ازان مالش کنی سقف
حلق را به نمک و سماق مالیدن سخت و اگر خون بند نشود به سبب تنگی زخم رگ
زدن باید که بخورانی اسپ را قدری از گندم و سبوس گندم باب بیست و نهم در

دوا کردن

دوا کردن خوردگی گوشت دندان اسپ و سزاوار است که رگ زده و اسپ
در هر دو جانب زبان برآورده شود خون بقدر حاجت و گرفته شود ذراک و مازو
و برابر سائیده و آمیخته شود باسرکه و شراب و مالیده شود نوع دیگر آرد گرسنه
و مازو و طراثیث و تخم انجره همه را باریک کرده در سرکه بیامیزد مجرب است
نوع دیگر گرفته شود دغوک ها را از آب و پخته شود و در شوربای آن کرده شود نان
با قدری روغن زیت و بخورانند اسپ را به شود انشاء الله تعالی و این معالجات
پیشینیان است باب شصت و یکم در علاج ورم لثه یعنی اماس گوشت دندان
اسپ باید که خون برارند از هر دو رگ دو جانب زبان بقدر حاجت حاجیان را ورده شود
آب بهی و آمیخته شود برابر ان شهد و چسپانیده شود لثه را دیگران که گرفته شود انار خام
و کوفته و شبلیده شود آب ان بچسپانند با قدری روغن زیت و بخورانند اسپ را
دوا دیگر گرفته شود گره چوب صنوبر و تخم بنگ و جعده و برگ حنا را همه چیز
را برابر جوشانده و مسواک کنند باسپ یا با برگ زیتون تنها به شود باب
شصت و دویم در علاج دندان زیادتی یعنی دندان کرسی که زیاده باشد
هرگاه این عارض شود مر حیوان را به سبب چیزی که بیان کردیم در فرس زاید
مانع باشد حیوان را از علف خوردن پس باید که شتابی کند به برآوردن ان

که کنده میشود بان دندان را لیکن احتیاط کند که گوشت دندان کنده نشود و استاد
کار صاحب وقوف نورزد و زور او زیاد باشد و اگر قدری دندان شکسته درین
دندان مانده مضایقه ندارد چرا که خون آن ریزه کلان شده باز برآورده میشود
باب شصت و سیوم در علاج بنش دندان که قوی شود دندان بگیرند قدری
انگوزه و زفت هر دو را باریک کرده با قدری از روغن زیت بیامیزند
نوان را شیر گرم کرده درین دندان بریزند که محکم میشود باب شصت و چهارم
در علاج اماس لوزتین که در حلق باشد رگ زده میشود رگ هر دو
جانب زبان را تا دفع ورم شود و بعد از ان گرفته شود برگ گل خشک و باریک
نموده باب عرق و آب بهی بیامیزند و ان را به زبان بمالند تا به شود باب شصت و پنجم
در علاج بدبوئی دهن باید که چکانده شود در بینی اسپ اول این دوا
را قرص سینی و سعد هندی و مازو از هر یک یکجزو و قسط ان قی
نیم جزو و ان نام دوائی است سیاه که بر شتران میمالند و گلاب
مقداری که همه چیزها در ان عرق شود و چکانده شود در بینی اسپ هر روز
نیم رطل و داروی دیگر گرفته شود شکر سرخ و زاک از هر یک یک جزو
و انگوزه و جند بیدستر و انیون از هر یک نیم جزو و جوشانده شود همه را

در چار رطل

در چار رطل آب تا ان که چارم حصه آب کم گردد و چکانده شود در بینی اسپ
هر روز یک رطل باب شصت و ششم در علاج قطع زبان و زخم آن و اگر بریده
شود تمام زبان اسپ یا حیوان دیگر بسبب گزیدن سگ یا تیری لگام یا غیر ان و اگر باشد
زبان اسپ مجروح یا نیله گون یا کنده شده باشد زخم آن پس چنان علاج باید کرد
که کرده ایم چند اسپ را و ان قطع کردن بان است مجروح یا نیله گون یا کنده شده
باشد و این مناسب تر است از بدن و هیچ کم نمیشود از و و از علف خوردن
باب شصت و هفتم در علاج شق لهات و دهان و آن لهات جوهر است معلق
داشته شده بالای سقف حلق و آن شق بسبب سختی لگام و جاری شدن خون باشد
از ان ابتدا باید کرد باز داشتن خون و اگر نه هلاک خواهد شد و صفت قطع کردن
ان است که قدری از آرد گرفته شود و چسانده شود از زخم و بسته کنند ان
بر رشته بر استخوان بالای دهان از اندرون یا ساخته شود برای ان دوا اینست
که گرفته شود پاز و و شاخ گاو سوخته و باریک کرده شود و انداخته شود بر پارچه
و بسته شود بر ان چنانچه بر وقتی بسته شود و گذاشته شود یک روز و بعده کشاده شود
و علف را درین روز ها جوشانده بدهند تا زود بیارد و اماس نکند زخم را از
موده شده است باب شصت و هشتم در علاج علق یعنی رگوی پیه در دهان

در دهان آن گاه که روا شود و از آن خون باید که گشاده شود دهان را بالتی که نام آن سلم است
یعنی زبان و شکل آن این است 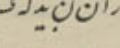 پس نظر کرده شود در حلقوم اسپ پس اگر باشد
زلو ظاهر پس داخل کند دست خود را در حلق اسپ از میان سینه تا دهان را زرنیخ بر کند و
اگر نمایان نباشد بنوشانند آب را با قدری روغن زیت تا بمیرد و بیفتد یا بنوشانند
قدری آب باران را تا بیفتد **باب شصت و نهم** در علاج عارضه افتادن
علف از دهان اسپ بی اختیار و این پیش ذکر شد که این عارضه بسبب قروح
و تل است که پیدا میشود در حلق اسپ در سقف اندرون آن گاه که گذر میکند بان
جو و گاه بسبب سختی فرو برده نمیتواند از الدرم پیوند بدهد زخم را مانند مالیدن سکو
شکر سرخ و روغن بادام و ذکر کرده اند پیشینیان در مداوای این عارضه چکانده شود در
بینی اسپ اسلق که آن را چغندر گویند و آب بوره ارمنی تا به شود **باب هفتادم**
در علاج مانع شدن لگام از فرو رفتن آب چنانچه بیرون میرود آب از راه
بینی پس اگر باشد عارضه مذکور از جهت آن که با لگام آب خوردن عادت ندارد
چنانچه بعضی اسپان میباشد وقت ابدادن لگام در کشند تا آب از راه بینی نبرآید
و اگر بسبب قروح باشد یا بسبب سردی که باو میرسد نمی تواند فرو بردن
آب را پس تا چند آب از راه بینی فرو میریزد پس علاج باید کردن بر آن شما را که ذکر

کردم

در باب افتادن گاه از دهان اسپ **مقاله هفتم** و آن شصت و شش باب است
باب اول در علاج خلد سر یعنی ماسکی میباشد زیر کام اسپ **باب دویم** در علاج
سقاده که ماسی زیر کام است **باب چهارم** در علاج خناق یعنی ماسی که در
زیر گلوی باشد **باب پنجم** در علاج سرفه و اقسام آن **باب ششم** در علاج
قی **باب هفتم** در علاج فرو بردن غمگ **باب هشتم** در علاج لقوه یعنی
کج شدن دهان اسپ **باب نهم** در علاج قصر که آن خشک شدن گردن است
و خشکی در پنج گردن بهم رسد **باب دهم** در علاج تشنج یعنی کشش دست و پا
از هوا **باب یازدهم** در علاج جردون و آن بیماری است که مور را میرزاند **باب
سیزدهم** در علاج داء الثعلب و آن هم بیماری است که مور را میرزاند **باب سیزدهم**
در علاج افتادن موی دم و پیشانی **باب چهاردهم** در علاج کج شدن گردن
اسپ **باب پانزدهم** در علاج شانه **باب شانزدهم** در علاج شکستن استخوان
سر بازو **باب هفدهم** در علاج شطا در کتفین یعنی پاریدگی در هر دو شانه
باب هجدهم در علاج دور شدن گوشت از کتف حیوان **باب نوزدهم**
در علاج کرک و آن ضی است از سر اسپ و دور میشود **باب بیستم**
در علاج خلد سینه یعنی ماسی سینه **باب بیست و ششم** در علاج تب

تب است باب بست و هفتم در علاج تشنگی است یعنی خوردن اسپ هوا
باب بست و هشتم در علاج حطام یعنی شکستگی در زانو باب بست و نهم
گرگ زدن تمام بدن . باب سیم در علاج انصبابه یعنی ماسی در زانو
باب سی و یکم در علاج لطمه یعنی دوا کردن اسپ کاه را باب سی و دوم
در علاج سودگی باب سی و سیوم در علاج کردوان مرضی است که
پیدا میشود در پی ها باب سی و سیوم در علاج کردن انصبابه و آن آبست
که به بینی تو تمام حلق و کام اسپان کرست شده و پر شده است از باره
باب سی و پنجم در علاج گره بستن در پی باب سی و ششم در
علاج انتشار . و آن ماسی پی که بالای رمانه است استخوان گرد بلند
است که بر بیرون میباشد باب سی و نهم در علاج شطاط یعنی دگرگشتن
باب چهلم در علاج زخمها که در پی باشد باب چهل و یکم در علاج درد چشم
باب چهل و دویم در عظم سق یعنی بزرگ شدن استخوان که در پای
اسپ است باب چهل و پنجم در علاج اصطکاک یعنی مرضی که پیدا میشود
به سبب کوفتن پاهای اسپ باب چهل و ششم در علاج روان
شدن قروح شهدیه یعنی روان شدن ریشهای که ریم آنها مانند شهد

سفید

سفید و چسپنده باید باب چهل و هفتم در علاج سرطان و آن ماسی است که
از سو و اپیدا میشود مانند پاهای چنگ باب چهل و هشتم در علاج قرن یعنی
پاره شدن پوست از سردی و غیر آن باب چهل و نهم در علاج تحریک
وضوض یعنی جا شدن بندها از جای خود باب پنجاهم در علاج تقاس یعنی
ریشی که پیدا می شود از جمع شدن ریم در عضوها باب پنجاه و یکم در علاج
در علاج فتوق یعنی پاره شدگی که گرد موی سم پیدا می شود باب پنجاه
و دویم در علاج شحوان باب پنجاه و سیوم در علاج شقاق یعنی
ریختن موی باب پنجاه و چهارم در علاج تنگی سمها باب پنجاه و پنجم در علاج در
شقاق عرض سم یعنی خلیدن سنج در سم اسپ باب پنجاه و ششم در علاج نملة
باب پنجاه و هفتم در علاج دمل خورد باب پنجاه و هشتم در علاج قرحه یعنی گندیدن
باب پنجاه و نهم در علاج تثیه و آن بیماری است که از خطا غلبه سبب و
سنج پر و زردن در سم اسپ پدید آید باب شصتم در علاج سنگ
رسیدن بسم اسپ باب شصت و یکم در علاج لفط عضام و سایر و غیر آن
یعنی خلیدن استخوانها و سنجها و غیر آن باب شصت و دویم در علاج قصعه
یعنی کوز پشتی اسپ باب شصت و سیم در علاج خرو یعنی برآمدن استخوان

در علاج خرد که برآمدن استخوان بر پای پاشنه باشد **باب شصت و چهارم**
در علاج نفخ شکم **باب شصت و پنجم** در علاج ضعف یعنی بیجا شدن
بند پاشنه **باب شصت و ششم** در علاج قمع یعنی برآمدن استخوان از
پای پاشنه **باب اول** در علاج خلد آن است که میان باشد زیر کام نزدیک
حنجره باید که شکافته شود پوست او را از زیر حلق با سره یا بداغ کردن آلتی که
تیز و دراز باشد که بگذرد از پوست پس کنده شود پوست باریک
و اخری را با خن پس آن را برآرند اندک اندک و دور دارد انگشتان خود را از خنا
و آن دو رگ است در دو جانب زیر استخوان کام و هرگاه که بریده شود آن رگ
هلاک میشود حیوان پس احتیاط کند و اگر رسد بزخمی بروی کی نیست زیرا که
خون بند خواهد شد و پوست نخواهد رفت و اسپ پرواز نخواهد برد پس روغن
کن تمام پوست را تا خیری باقی نماند و اگر ماند خیری زیاده خواهد شد پس داغ
بکند داخل خلد را با تش و دیوار کن بر دهن زخم از آتش و بنهد زیر استخوان
روی از طرف طرقین و سطرف چادر است و قلاده کن گردن اسپ را نیز
با تش و بنهد آنجا که دفع شود ماده خلد از هر دو جانب و اگر باشد حلیان
مشغول به خلد یا جرب سخت رسیده باشد بکناره کردن بر پوست سوی

کناره

کناره از کناره ها مانند آنکه بیان کردیم با تردد و علامات پس باید که داغ کنی آن را با تش
طول رگ سلم را که این است صفت آن و باشد سطر قلین در
در زیر طول رگ از جانبین و طعطیعی یعنی پاره کی در وسط چشم کشاده در رگ و اگر
باشد چشم ورم ناک بند کرده شود به سبب خلد یکه داخل است یا خلد ماسیده
باشد پس سزاوار است که سقاطه کنی هر دو روی را با تش و چشمی که
منفرد از خلد باشد و نباشد در رگ ضارب باید که نجات بخشی او را از
آتش و اگر باقی ماند در آن مدت چوک پس عالج او را و پاک کن او را با پارچه و میز
سیاه و در خود لازم گیر هر روز به پاک کردن و سه کشی آن چشم را که در خلد است
بروغن و شق و آن جانوری است که زر پوست او پوستین سازند پس آن خواهد کشید تمام
چشم را و بعضی سرمه های تیز که ذکر خواهد شد **باب دویم** در علاج سقاده
شروع کرده شود بمعالجه ماسک زیر کام است داخل بین یعنی میان هر دو رخساره
با تبرید کرده شود بزود بدو بدواء های سرد که ذکر او این است که بگیرند صبر
و مر هر دو را سیده کرده خمیر شود در آب نخار و سرکه و یا گرفته شود آب کشنیز و
آب عنب الثعلب و آمیخته شود به صبر و گل خطمی و هر روز سه بار بنهند شود دو مرتبه پس از دور
شود بعد از سه روز بهتر خواهد بود و اگر نه لازم گیر نرم کردن آن را تا یکجا شود

تا یک جا شود در روی چرک و نرم گردد پس بزن تا شکافته شود و صفت نرم کردن
این است که بگیرند روغن کنه کاوی گداخته شود در روغیا که نام گیاهی است از اقسام
گیاه و نیم گرم کرده شود آن روغن را و مالیده شود بر آن نرم و یا گرفته شود پنجال کبوتر
باریک کرده شود و آمیخته شود با چربی خروس شیر گرم کرده بر ورم بمالند و گاه
که نرم شود و جایی ده معلوم گردد که بشکافی آن را بسر آلت داغ گرم پس افتد
شود تا برآید چرک پس چاره می کرده شود قطران سیاه و سواد آن زیرا که پخته خواهد شد
تمام چرک را بعد از آن ساخته شود برای آن این هم بگیرند زنگار و موم گداخته
هر دو را در روغن زیت پخته کرده بکار برند بر قیله و پر کرده شود و بان قیله زخم را
از اندرون زیرا که سقاوه کشاده میشود از درون برای سردی ده و سقاوه
از سردی است نه از حرارت این قدر که منفع دهد و کشاده کند از خارج و اگر باشد
اسپ که می اندازد از دهان کف مالیده شود خاذیر را بسر نیشتر و خالی کرده
شود پس استعمال کن بر آن ذرور زرد که بند کننده خون است و ذرور این است
که بگیرند پوست انار و زاج و مازو همه را کوفته پر کرده شود اندرون زخم را با دوا دیگر
که خشک کننده است که مذکور خواهد شد در دواهای دیگر پس خون بند شود خون
علاج کرده شود در روغن زیت و آمیخته کرده شود این دواها تا گوشت برآرد **باب چهارم**

در علاج

باب چهارم در علاج خناق یعنی ماس کلو و اگر باشد آماس گرم که گرفته باشد حنجره را
یعنی حلق را و خشک کرده است از پس این از آب است و کشنده و اگر محتاج شود بدو اگر آن
باید علاج کرد به چیزهای که نرم کننده ماده آن خناق است مانند حکانیدن در سوراخ بینی
اسپ روغن بنفشه عراقی در روغن پر آن چیزی است که از دانه آن روغن میگیرند و دانه
خامالیده شود در دهان حیوان آب شاتوت و روغن بادام یا سکه و شکر تری در روغن بادام
تلخ و بود پدر کن میگرداند ماس کلو را در گردن اسپ رشته خناق و آن جغه می سکند
و شفا یابد از این مرض و باید که باشد گیاه حیوان در این وقت از بخل و آن سبز است
میباشد به کنار رودها به شاخ های رگ و برگ کاسنی خوید **باب پنجم در علاج**
سرفه سه قسمت یکی از سردی دوم از گرمی سیم به سبب این که باشد در شش
قرحه و اکنون ذکر می کنم صفت علاج هر یک را بانچه به تجربه رسیده است پس اگر باشد
سرفه از سردی باید که نوشانیده شود او را بگیرند تمر و انگوره و انیسون و ابرار
و عرق سوسن و عرق حجم و آن بیخ است مانند زردک صحرائی و باریک و دراز
بیرون و مایل به زردی از هر یک نیم جزو و جوشانیده شود تمام ادویه را و صاف
کرده شود و در و انداخته شود شکر سفید و یا قند بسیار خوب بقدر حاجت و نوشانیده
شود حیوان را سه روز سه رطل و جو هندک و علف از ملبه و آن تره است شبیه

وآن هبه باشد خشک و باید که گرسنه باشد که مقدار نیم پیاله از آن را خورده باشند
و سبت تر کرده باب مدا و مست نماید و در بینی اسپ چکانده شود و روغن بابونه هم رو
وقیه و بسا اوقات که داغ کردیم بهر دو رگ گردن و شفا نیافته و علاج فقه
که بسبب سردی باشد گرفته شود سیر و انگوزه و شاه دانه و هیل و آن ورق گلاب است
برگ او مانند درخت گز و شاه تخم که یک قسم تره است و ریزه و نانخواه برابر جوشانیده
شود این دوا را در پنج رطل شراب که چهار صد و پنجاه مثقال باشد و چون خواهی که علاج
کنی حیوان را باین دوا سنگ کن که آن را از نیم شب تا صبح پس بنوشان اسپ را
صبح از این مقدار نیم رطل یا سه رطل شراب آمیخته باب مجربست و دیگر دوا
سرفه که از سردی باشد این است که گرفته شود مازو و انگوزه خشک و خرمای
خشک برابر بوزن کوفته همه را و خمیر کنند بشهد کوفته بدهان اسپ انداخته
شود نیز دهند این دوا را هر روز نیم رطل و گاه باشد سرفه بسبب گرمی
باید که گرفته شود بیضه مرغ که همان مان از شکم او فتاده باشد آن در شراب
سرکه تا سه روز بگذرد که نرم گردد و پوست بیرون آن جدا شده شود با سپند
و نیز این مان اسپ فرو برده شود چار بیضه و دیگر برای سرفه سرد گرفته شود
انجیر خشک و خوب تر کرده شود در آب و شکسته در این همان چار بیضه را همراه کرده

در روغن بادام

در روغن بادام انداخته اسپ را بنوشانند و باید که بینی اسپ را بنوشانند و باید که بینی اسپ را
بنوشانند و باید که بینی اسپ دیده در این مرض در روغن بنفشه و روغن خیار چکانده
و اگر سرفه بسبب قرحه در شش باشد که می اندازد از دهن و خیری که باشد قید نیم
سپید با کف باید که او را داغ کرده شود و سر بسته او را با تش نقطه و حلق و نقطه
دهان او را بروغن سوسن نوشانیده شود این دوا را بگیرند انجیر خشک بوزن رطل
و تر کرده شود در آب چنانکه آب بالا ایستاده شود در روز دو یا سه روز همراه آب انداخته شود
در این غار طباع و رب سوسن یک مقدار نیم وقیه و اندازند شکسته در آن از آن
قسم چار بیضه نوشانده شود اسپ را دوای دیگر بسبب سرفه قرحه شش گرفته
شود حب صنوبر بعضی ملغوبره و کتیرا و صمغ عربی و اصل السوس و شلیت و دانه پنبه و
بادام مقشر و نبات اجزا برابر کوفته بخورانند اسپ را مقدار هفت مثقال یا نود مثقال
شیر تازه مجربست و دیگر برای سرفه مذکور آب برگ خرما و آب بابونه
و انداخته شود در وارد گرسنه و روغن گل و بخورانند اسپ را و دیگری
برای سرفه که همیشه بدن داشته باشد بگیرند مقدار دوا وقیه اق که چارده
مثقال و حل کرده شود آن را در آب و انداخته شود در روغن زیت
و نوشانده شود اسپ را **باب ششم** در علاج قی هرگاه که عارض شود

شود اسپ را قی پس داغ کنند بناف وی یا تش پس فصد کن او را از مجاری یعنی از جای
شک اسپ و برانند خون بقدر حاجت و بخورانند باسب کرم یعنی شاخ های کبور
اندر انجورانند بگیرند در شک و انار و رنه و دانه غوره و پوست پسته و پودنه
از هر یک جزوی و جوشانده در آب صاف کرده شود با شکر تری باسپ بدهند
دوای دیگر مجربست از زیره و پوست بیرون پسته و پودنه جوش داده شود همه را صاف
کرده شود با شکر تری باسپ بدهند و دوای دیگر مجربست از زیره و پوست
بیرون پسته و رب مرزنجوش داده شود **باب هفتم** در علاج فرو بردن
اسپ غوک را و هر گاه ببینی تو علامت آن را که پیش ازین ذکر کرده بودیم
پس علاج کن او را بگیر چند عدد غوک را از آب و بجوشان آن را و ترکن در آن
آب جوشانده غوک نان را و بخوران اسپ را **باب هشتم** در دوا کردن
لقوه هر گاه عارض شود اسپ را کجی دهن سبب آن پس باید که بخوراند اسپ را
دواهای گرم مانند شلیت و داغ کرده شود بر نخدان و چار مطارق به پهنای
روی و دمیده شود آن دواهای مذکور را با شراب و میعه و قیصوم روی
در سوراخ بینی اسپ با روغن گل و زعفران و این است علاج که آزموده شده
و باید که خون گرفته شود از دو رگ گردن اسپ **باب نهم** در دوا کردن

درد

درد و اگر دن قصه که عبارت از خشکی گردن است چون ظاهر شود در بدن اسپ خشکی
تبه کنند اسپ را در مکان تردد و دکنند گرد او بدهنه و پوشانند آن بدهنه پشمین زند
و بدهند اسپ را گیاه گرم مانند رطبه خشک و کاه و دانه و چوب زرد رنگ تا سه روز چون بعد
سه روز دیده شود که اسپ می کشد گردن خود را به طرف زمین و می جنباند گردن خود را به
طرف زمین می جنباند گردن خود را به طرف راست و چپ و دو کرده شود گرد او را
بدهنه و پوشش های پشمین تا به شود و اگر خشکی زیاده شد و دراز نگردد گردن خود را
به سوی زمین پس نظر کن هر دو چشم اسپ را که دانیده شده است در هر دو
سوراخ بینی پر کنده چرب کرده شود گردن و پشت اسپ را بروغن کنه و ریزه و شکر
و دیلم که ورق درخت روم است و نمک پوشانیده شود گردن اسپ را بروغن
کنه به پوست گوسفند که همان ساعت بر آورده باشند و مسیده شود در سوراخ
بینی اسپ روغن گل و روغن بابونه و یا شراب را بروغن بوره سرخ که آرد
رسته میباشد و چرب کرده شود تمام بدن او را به چربی گاو و چربی بز کوهی
و روغن بطم بشراب جوشانده شود همه را و چرب کرده شود تمام بدن اسپ را
آزموده است و گفته اند اگر زنجیه شود در گوش اسپ روغن شیر گرم سیاه
نافعست و اگر در کشید مدت و به نشد ازین چیزها که ذکر کردیم پس باید داغ کرده شود

داغ کرده شود مثل گوشت اسپ یا آتش نزدیک یا گوشت بز و سیخ آهنی داغ کرده شود
نزدیک بنیاد گردن اسپ که نزدیک باشد بیاز و آهن التبه چرب کردن
دود دادن و خوراندن گاو گرم خوب است و حکمای پیشین اسپ از زر قصر را
دفن میکردند در سرگین چنانچه ذکر کرده اند در کتاب های خود و خالی نمی داشتند
زر اسپ مگر هر دو سوراخ بینی را میگذاشتند اسپ را تا هفت روز میان آن سرگین
و بعد بزدن بر می آوردند و چرب میکردند تمام بدن او را با بند و اما کوند صنوبر
و کردند درخت صنوبر و کردند درخت بطم با سیر زنگ برابر باریک کرده شده
بر آتش با روغن و چرب کرده شود همه را گداخته شود بر آتش بر بدن اسپ بر
خلاف دمیدن و دمیده شود در بینی اسپ و اما را فلفل و بوره سرخ در کوزه
برابر باریک نفته با شراب آمیخته در بینی اسپ بکشانند **باب دهم** در دواهای
تشنج و آن دهم کشیدن سپاست باید دانست که پیدا شود این مرض از
نشان معلوم باید کردن از هوا و این مرض صحیح تر است از مرض قصر و علاج این
مرض از نشان معلوم باید کردن از هوا و این مرض صحیح از روی شتاب
تر است از روی بستن و علاج به بخارات کنند و گیاه های گرم دهند و تشنج
را داغ احتیاج میشود و بعد از داغ کردن بیع میشود بدواهای چرب کردن که در

او بالاذن

باب یازدهم در دوا کردن جرد و آن بیماری است که گره های سخت خشک و
در دم و رگ های گردن و بال اسپ پیدا می شود در ظاهر پوست و ذکر کردیم پیش ازین
علاج امراض پوست و در اینجا مانند همان است از شکاف کردن آن با استره
یا بدوای تیز داغ کرده شود گرد آن با آتش مگر آن وقتی که باشد آن موضع
خطرناک **باب دوازدهم** در دوا کردن جرد و آن بیماری است که گره های
سخت و خشک در دم و رگهای گردن و بال اسپ پیدا میشود در ظاهر پوست و ذکر کردیم
پیش ازین علاج امراض پوست و در اینجا مانند همان است از شکاف کردن
آن با استره یا بدوای تیز داغ کرده شود گرد آن با آتش و بچربی روباه و یا
بچربی خوک و شیر بر گفته اند هر گاه بچربی سگ و روغن بازوی سبز زنگ چرب
کرده شود اسپ شفا یابد و نیز برای آن گرفته شود شلیت و تخم کتان و آمیخته شود همه
چربی خرس و چربی خوک و موش و روغن کنجد و زعفران چرب کرده شود و شفا یابد
و نیز برای آن گرفته شود **باب دوازدهم** در دوا کردن افتادن موی گردن
و پیشانی باید که شسته شود گردن و پیشانی اسپ با آب شیرین و گل خطمی و یا آب
شسته شود گردن و پیشانی اسپ با شیرین نخوله و یا به بول کودک یا بول خر
و یا با جعفر و چرب کرده شود به بهای اسپ را به چربی موش آمیخته شود

چربی موش و چربی اسب و چربی شرغ و چرب کرده شود بان بعد از غسل
کردن جمل آدمی و آب جهیند **باب چهارم** در درد و اگر دن کج شدن گردن اسب
دیدم بسیاری از اسپان و چارپایان را که کج شد گردن های ایشان بسبب
خشک کردن و افتادن و لغزیدن ها یا و بعضی از این ها زنده میماند و ذکر شده
از پیشینیان در علاج این که انداخته شود بزمین از هر جائی که پست شده است و کشیده
شود بر جائی که بلند است تا که استخوان اسپ در مکان خود بیاید بعد ازین عمل
کرده شود غذیین و چوب دراز برابر درازی گردن اسپ در مکان خود بیاید بعد ازین
وزیران هم که غذیه شود از هر دو جانب بر طریقه آن و چرب کرده شود بعضی
روغن ها مانند روغن شلغم و روغن گاو و دانه که همراه شود آن را تا که سبز گویند
و ضمع شهور و چرب کرده شود و این علاجی است که در این وقت خطر است
که سلامت بماند ازین مرض ها نه **باب پانزدهم** در درد و اگر دن شانگاه اسپ
و این بیماری پیدا می شود از نغل کردن ها بر چیزی که مایان وصف خواهم کرد
در وقت ذکر کردن نغل و چون باشد از بالا پس باید که قود کرده شود
موضع درد را و غذیین بر موضع شانگاه و بکار برده شود انجیر هم
را صبر و مر و انجیر چسپانیده شود در سرکه و بیامیزند تمامی را تا که شود مانند

و چسپانده شود بپارچه کرباس بسته شود بر جای زخم شانگاه **باب شانزدهم**
در داء الکتاف و آن شکسته شدن سپاروست پس میباید که کشیده شود آن
استخوان ها اگر باشد زخم شده باشد مکان آن و ظاهر شده باشد استخوان گذاشته
نشود هیچ چیز از استخوان بعد ازین علاج کرده شود به بعضی روغن ها مانند شلغم و روغن
گاو و دانه که همراه شود آن را تا که سبز گویند و ضمع شهور و چرب کرده شود
و این علاج است که در این وقت خطر است که سلامت بماند ازین مرض ها نه **باب هفدهم**
در درد و اگر دن شانگاه اسپ و این بیماری پیدا میشود از نغل کردن ها بر چیزی که وصف
خواهم کرد در وقت ذکر کردن نغل و چون باشد از بالا پس باید قود کرده شود
موضع درد را و غذیین بر موضع شانگاه و بکار برده شود این هم را صبر و مر و انجیر
چسپانده شود بپارچه کرباس بسته شود بر جای زخم شانگاه کلان **باب هجدهم**
در درد و اگر دن شنطا یعنی پاره شدن وقتی که دیده شود علامت و باید که
نیامیزده شود بر انجای بعضی مرهمهای گوشت بالا کننده یعنی مانند این مرهمها
گوشت بالا کننده مثل بان و مصطکی و جلوزه و دم الاخوین از هر کدام قدری باشد
برابر جوشانیده شود و آمیخته شود برابر اندوها سرش و چسپانیده شود بر زخم
و اگر خواهی سندل کنی پس بشوان آن باب گرم و بگذر آن را تا که نرم شود و همیشه بزنید

چپانیده شود و آن دواها را تا که بشود و چون زرداب شود آن زمان علاج کنند
پارید گرا بداغ کردن شانه اسپ از جانب بیرون میباید که اول مانده شود
بروغن گل و دوا مثلغم و روغن کتان و زیتن نیاید بست هر طرفی که در دست و دور
کرده شود از اسپ زین و پالان از جانب درد تا بخرد و اگر بند استخوان بکان
خود آید بهتر است و اگر نه بچسبانند برای جای مرهم زرق آزفت و آن این است که
بگیرند لبان بکشانند تا که مرهم تر کرده و پس چسپانیده شود در بازوی اسپ
و بسته کنند آن را با صوف پشمی و گذاشته شود تا سه روز بعد از سه روز پالان
کرده شود بجائی که درد ندارد و گرداننده شود تا هفت روز پس وا رند آن
مرهم را از زخم که چپانده است با روغن زیتون و بمالند و گذاشته شود تا چهل روز
اگر به شود خوب والا داغ کرده شود بر شانه باین طریق داغ یا بعضی شمات
و آن ذکر خواهد شد در کیفیت آن **باب نوزدهم** در دوای چسپیدن پوست
باندرون گوشت از شانه اسپ زخم کرده شود و سر شانه را بسر سنبع و آن
آلت شکاف کردن است و طریقه آن نیست که از بالای شانه بقدر
یک وجب شکاف خورد و گذاشته آن مقداری که یک انگشت در آن داخل کرده شود
و در آرد و در آن شکاف انبوبه یعنی سوراخ که نفخ کرده شود و اورا بان شکاف

انبوبه او دوا بان

اورا بان در آمدن نا بدادن هوا را از دهیدن تا شانه بهر دو دست تا بر پوست
که چسپیده است بر گوشت بسبب آن باد بعد ازین ریخته شود در سر زخم قدری از روغن
سیاه یا نفط بر موافق وقت بعد ازان کشیده تمام جائی که شکاف کرده بود بر همان
آلت مذکور رگ زده شود در بعضی جایها تا که برآید تمام بادها که در آن مکانها باشد
گداخته شود گوشت را و زرج کرده شود شانه را و این طریق کرده شود هر روز تا
شود بدست و بعد ازین زرج کرده شود با زرج و سلیقون اسفیداج با هر هم
سرکه و همیشه کرده شود باین طریق تا خوب جلد آن و میروید موی آن و همین است باب بیستم
در دوای بریده شدن گوشت از دوش شانه حیوان در موضع شهور بسبب
ترک خصلت الکتف باید که جبر کرده شود بعضی جایزی که تا سفن باشند دواهای
آن و همراه ابجا بندد و دواهای گوشت پیدا کننده را و آن کمتر است از دوائی
عمل کردن گرفته شود صبر و مر و شق و مدب آخل و بعجون ساخته شود بسبد و لطخ کرده
شود بران و گرفته شود گوند نمک برابر عمل کرده بر سر آتش تا قدر آب تا که بسته شود
با دوا سرش و چپانده شود بران جای و من دیدم کسی را که این دوا کرد و شکاف
کرد مکان نتادن گوشت با آتش و گذاشته باشد به غیر علاج تا که به شده
از آن و نهایت چیزی که در قطع گوشت است چون به نشود پس داغ کرده

پس داغ کرده شود بران به صورت شمسه و این طریقه در باب داغ کردن معلوم خواهد شد
بعد ازان هرهم که نام او زرق آزفت است باب بیست و یکم در دوا کردن جایی
که ذکر کردیم نام او را که سخت ترین از زرهاست بعد از شکستن باید که رد کرده شود
بن شهور بقبود و ضمع صنوبر و قنه و اشق و شلیده و تخم مغیلان و بیخ کریه و خون سیاوشان
بوزن برابر جوش داده شود تمام این همه دواها را با سریش خیانیده دران حالت
که گرم باشند و بسته شود موضع شکستگی را با جبیره ها و گذاشته شود هفت روز و حرکت
نکند آن اسپ بلکه وزان کرده شود جبیره ها و گذاشته شود هفت روز و حرکت
نکند آن اسپ و جبیره را بدل کرده شود بران سکان و گذاشته شود تا سه روز تا که جوب
ضمع شود و خلع و اگر بعد از چهل روز بجای خود رسد گوشت و آمد بموضع خود پس باید
مطول کرده شود باین مطول بعضی مطولات که ذکر خواهم کرد و اینکه خشک نشود موضع
ملتحم و امنیت موضع و صفت آن این است حرمل و قیر و جلبا و سرنوق و
سداب و سریش را بر در وزن و جوش داده شود باب و ریخته شود
بران موضع و بعد ازین سبز قرق کرده شود به نرمی و اگر دیدی که بعد از سی روز
به نشد پس داغ کرده شود موضع خلع تا تش به بعضی داغ ها که قابل آن سکان دراز
روی یا رقه یا زر روی خلیه یا زر روی شمسه که نام داغهاست و بعد از داغ

کار دوز

و بعد از داغ سی و نه یا چهل روز که همان است نیست هی خلع اگر به نشد در انجدت پس
امید خیری است بلکه ذبح باید کرد اگرچه باشد اسپ اصیل باب بیست و دویم
در علاج شکستن استخوان اسپ اگر باشد شکستگی در لوح شانه یا در بند بازو
و یا در گردن اسپ امید شفای آن نیست و اگر باشد کسر و تسعیر یا قلما برای آن
ملاطفه است و آن سخت بستن است با جبائر و لحیات و تعلیق تا تند خیری که ذکر کردیم در علاج
کسر و همیشه بسته کند جبائر را و گذاشته شود بدل آن هر هفته تا چهل روز مگر این که باید برای
این شکست شاخ آهنی تا در چوب کرده شود و بسته شود بر شکست استخوان از تمام
طرف تا که تغیر پذیر نشود بر آن خیری که هست پس وقتی که گذشت چهل روز به نشد باید
که داغ کرده شود باتش چوب موافق آن استخوان مذکوره و گذاشته شود داغ را
و بعد از داغ کردن ده روز دیگر بگذرد تا تمام شود پنجاه روز برای آن که همان است
مدت شکستن استخوان پس اگر دور نشد این کسر بعد ازین خیر نیست در علاج
کرک در زانو دران کرک انصبابه است که بلندی است در سر زانو آن مشهور
است بر اسپ اقصر و سبب مرض کثرت تخم و کثرت گیاه و جو نابر خیری که
بیان کردیم باید بجهة دوای این علت کم کرده شود علف و جو از حیوان و بعد ازان
همراه کرده شود در دواهای سرد باب و چسپانده شود آن موضع کرک را به بعضی

ضمادات سرد نجسنده و پاک کننده و غوطه داده شود در آب سرد و همیشه باید
کرد این عمل را تا سه روز اگر درین سه روز به نشد در رطلت نیامد زان مرض پس مالیدن کرد به بعضی
ضمادات سرد نجسنده و پاک کننده و غوطه داده شود در آب سرد و همیشه باید
کرد این عمل را تا سه روز اگر درین سه روز به نشد و در رطلت نیامد زان مرتبه پس مالیدن کرد به بعضی
ملینات که مذکور خواهد شد بگیرند روغن کنجد و قاقله سرکین خر و شیر گرم کرده شود
تمام را و چرب کرده شود برای آن که سخت است تا نرم گردد پس گرد در شد باین
مدت یا نرم شد پس بشکافند آن را بالت شکافتن و خارج کرده شود تمامی را و زان
گذشته شود فتیله که مخلوط باشد به شهد از زردوت یا بعضی مرهم که دور میکند
گوشت را و همیشه کرده شود باین عمل تا که فارغ شود زرجمع مده و به شود بعضی کسانند
که معطل می سازند و شکافی کنند پوست آن را و خارج می کنند پارچه زران و
بعضی کسانند که می کنند با دواهای گرم که این امور در غفلت است زرد و اگر در
در اول پیدا شدن آن مرض تا بر خیری که سر او در رست و دیدم همین را
عمل کرده شود درین رشته ز موی که صفت ترکیب الخط و شعر است و آن
است که نیشتر زده شود در میان وسط گرک به نیشتری که نام آن این است
تسبیح الحبه و نفوذ بکند ز یک طرف بجانب دیگر بعد زرین بسته شود با رشته

از موی

از موی که بافته شده باشد و باقی مانند هر روز افشردن زخم بموی
صبح و شام بدان که این کار که مذکور شد کرده می شود به سبب گوشت مرده
باشد و خشک شده باشد و غفلت از آن بوقوع آمده باشد از علاج
کردن در اول و ممکن نباشد شکاف بان استره و دور کند پوست آن را
پس گاه که ظاهر شود گوشت یا تار موی پراکنده می شود از آن شیئی که فارغ
شود تمام از گوشت مرده بعد ازین بسته کرده شود مرهم زخم و دمل مانند مرهم
زنجار مرهم و اخلیون یا بر خیری که ذکر خواهد شد در مرهم باب پنجاه و چهارم
درد و اگر دن خلد اصدر آن ماسش سفیر است باید که کار کرده شود درو
کار خلد اگر اسش از شکافتن پوست باستره و بعد زران شکافته شود پوست و اطراف
رعباخن و جدا کرده شود از خلد پس وقتی که برسد بر موی او کند بده شود اندک
اندک باخن و پرهیز باید کرد از رگ اطراف سینه که سلمی است به قاف قرب است
باستخوان شانه از خانه خلد پس گر جدا شود آن رگ هلاک خواهد شد زیرا که
آن رگ حیات است که پیدا است از جگر پس دیقان کرده ایم در اکثر جاها
از بالا و پایین که منقطع میشود و روان میشود زران خون پس سلامت نمیماند
و وقتی که پاک کرده شود گردن آن را پس زده شود رگ سینه یا رگیکه می گردد از شانه

از شانه به سوی اطراف پس داغ کن آنجا را بداغ دراز بان که صفت کردیم مالا
در غلاف آهن و بخر تمام اغراض لفاره تبه النفره منه بالنار و بعد ازین گرده شود سه روز بعد
زرجدا شدن تا که تمام شود در این مدت و بعد ازین همیشه باید کرد پاکی و بکشش بطوان
و جبرات و هر گاه که ظاهر شود ازین مرهم باید کرد تا به شود باب بیست و پنجم در دوا حمی بلغم
یعنی ورم سینه باید که سر کرده شود آن دو فرو نشانده شود به تدبیر بعضی چیزها مانند آب گرین
و خولان آب انگور یا برگ تاک بانگ زرد و سرکه زیرا که در آن موضع جایی
انفراک است با ضماد کرده شود با این ضماد مرو صبر سکبینج و مقل و جاوشیر و صمغ عربی
و خطمی برابر وزن ها ریک کرده بجوش کرده شود به سرکه و غشانیده شود در آن جسم
و ذکر کرده اند متقدمین در این علاج که خط کرده شود با آتش گرد اگر دان را و پاک
شود آن موضع با بنط یا سکه یا نمک و این علاج زود خطر ناک است و غسل داده
شود حیوان را به شتاب زیرا که آتش به سوزد رگ را که نزدیک است بدل
و اگر چنانکه این عمل شود زخم زیاده بسیار دور سپ ک بسیار و دو بکره که علاج
کرده به سردی دور خواهد شد و دیدم بسیار که حیوان مرده اند مرض
دبیله باب بیست و ششم در دوا حمره یعنی جوگیر است در سابق ذکر شد
باید که در اول روز این که اسپ را بسته کرده و بسیده شود در بینی و بعد

دکافور

و کافور با پاز و حرارت آتش که نام دوا نیست که دور دارند دور از رگها و از رگ
گردن اسپ زیرا که این بیماری از بسیار خوردن است و اگر گذشت سه روز به نشد
پس تلیین بدکر و بروغن بنفشه چربی پا بسط و چربی مرغ و روغن کنه و شیر کرده بر شانه
به نهند و بالای آن پارچه به بندند که باد نرسد و این عمل تا هفت روز به کنند چون هفت
روز گذشت و به نشد پس تلیین بدکر و بروغن بنفشه چربی پا بسط و چربی مرغ و روغن کنه
و روغن زیت و روغن تلخم و خون بگیرند بقدر حاجت و بعضی خون بگیرند از رگ
گردن و بعضی رگ نیز تند با سکین الغو جا که نام آلت است و بدین که خون بکشید
کف پا و طریق این است که شکاف کرده شود پاشنه را کلان و بعد از آن پوست او
دور کرده شود و برهنه کنند رگ پاشنه را از پیش بر سر نشتر و روان کرده شود خون
بقدر حاجت و اگر از رده قطع خون شود و پس بگذارند آن چیست را بر جایش که منقطع می شود خون
به غیر بند کردن و این طریقه از رگ زدن و بعضی رگ را بسته می کنند به سبب من
علاج حمر انکه از نزدیک رگ باسره از طرف بالا بقدر چار انگشت پس اگر ظاهر شد
آن مرض حمر شکاف کرده شود بالت شکاف و بسته بر بسمان حیوان و بعد از آن
خون گرفته شود از آن موضع و خارج کرده شود از آن خون بقدر ضرورت و بعد
ازین بسته شود بپارچه و بعضی اند که نیز رگ را و می گذارند بلکه خود بسته می کنند

از بالا بوی چنانچه ذکر کردیم و ترک شود خون تا که جاری شود از آن موضع تمام خون بعد از این
دوا کرده شود خون که جاری شود از آن موضع تمام خون بعد از این دوا کرده شود نافع آید
بر هوا و بعد ترک کرده شود و چون بر شود **باب بیست و هفتم** در علاج مرض شبیک است
که عارض میشود به سبب هوایی آن مغلول است و دفاکه ذکر کرده شد در حمر
باب بیست و هفتم در دوای حطام و راکب آن برآمدن و شکستن استخوان
بلند از انو پشت است به بهنای آن و علاج این است مگر آن داغ را با آتش این
طریقه داغ حطام طراز با غرض و بعضی طرازی که عجب نا سکبند را در ذکر باب
اتمام داغ **باب بیست و نهم** در علاج مذکور است و آن بلندی استخوان
که گرد باشد و رخدی کند از رکب و نیست علاج مگر داغ آتش و این است
صفت آن در حالتی طاقت باشد یا بعضی بات باشد پس عجب نا سکبند را
در ذکر باب کیات **باب سیم** در علاج انصباب است در رگ وقتی
که عارض شود و ورم کند باید که آب آمیخته شود و اما را که سردی
بجشد که افشرده می کند ورم را مانند رضاد ات مبرده اگر دور نشد تلیین
به بعضی روغنیات مانند روغن کهنه و قثا و روغن رزد و ثوم و سرکین
مرد رگ زمین از رگ صافن و گرد انیده شود بسیار اگر باین دور نشد

باید آمد

که تبه شود بند و چرب کرده شود باین روغن دانه فروغ باریک کرده شود و آمیخته شود روغن
کنه و معز ساق فرو بسته کرده شود چرب بان و اگر دور نشود گرفته شود شحم و جاج سنام
باریک کرده شود همه را با قنا و چرب کرده شود در حالتی که تغیر کنی برای سیاه و روغن بزد
و ثوم و نمک باریک کرده بالد و بسته کرده شود **باب سی و چهارم** در علاج انصباب باید که اگر آن
ظاهر شده باشد در بیت القرون پس بکشایند از آنکه ما بین نعل و غلاف هر دو خایه است
بسته شود سر او بالای بر سپان تا که یک جا شود همه آب در بیت القرون پس
بکشایند از آن سر نیشتر از بیت القرون و بیرون آرد خیری را که در آن است
زریم پس چسپانیده شود بر پی بعضی از وجات را که ذکر کردیم با رفت معتی با روغن
وضع چرب کرده شود تمام جای نیشتر زده را بروغن سیاه و پرهیز باید کرد از تریاب
برای آن که بیت القرون نزدیک است بزهن و اگر بهم باشد زهن رفت
بزرگ رو را رسد در سر نام بیماری است بی شک بدرستی که دیدم من
بعضی را که دوا کردند انصباب را در پی باین طریق که سوراخ از زر و دهن سکار و بیرون
آوردند تمام آنچیزی که در دست از آب پس داغ کردند جای نیشتر را به خشت پخته
سوخته شده و دور شده است آب باین علاج **باب پنجاه و پنجم** در
دوا کردن تعقد و عصبها لاتی است این که گرفته شود حرام مغز روباه و بجوشانده

وجوشانیده شود در روغن کنجد و چربی بط و چربی ماکیان گداخته شود همه را و انداخته شود
بر و قدری لعاب تخم کتان و مقل ازرق و لیسیده شود بر پای و دیگر گرفته شود
بر و قدری لعاب تخم کتان و کنجد به بندند **باب سی و ششم** در دوا کردن
زمین اگرچه نیست برای آن کردن چیزی ولیکن یاد میکنیم بعضی روغنهای که
گذران کنند و بمالند و بگیرند روغن سیاه کهنه و روغن شلغم و روغن سبط و روغن
زیت کهنه و نفط و شیر و نمک هزار برابر بکوبند آنچه کوفتنی است و بگدازند آنچه گداختنی
است و بیامیزند همه را و بمالند و بعضی درمان ندکه عمل کنند در دوا کردن
زمین باین کرده شود زهر دو بند دست اسپ را پاره چوب بلند را که
اطراف بند در اسپ را از دو یک باشد چنانچه می کنند در بستن مهتران
می برند که این هم همان عمل است و بر خاستن دست او این علاج خطرناک
است و اکثر اوقات تلف می شود و بسیار است که در پس می بندد
در چوب ریسمان را از پیش درازی و عمل می کند دست او را بدوا تا که
ذکر کردیم همه دواهای سرشت را و گفته اند بعضی علاج کننده کان چاه را پایان که
چون آب ریخته شود در هر روز دو مرتبه یا سه مرتبه سه روز با آبی که
داده شود جوش در قشیر پس بعد آب پاشیدن چرب کرده شود

بالعجی

مانند روغن کهنه و قنا و روغن رزد و ثوم و سرگین خر و رگ زدن از رگ صیاد
گردانیده شود بسیار اگر باین دور نشد باید گرفتن خرء الحمام که سنگ شکاف پشت
و دوام التزام بخف بران و این گرم است و گذاشته شود سه روز تا که نرم شود
و اگر شد بهتر و الا نه بگیرند در شمام الحل و شحم النعام و ریت اسود در شمام
و رمل الحمام و سر را بوزن بر باریک کرده همه را عمل کرده شود بقدر دو مثقال و بر
رگبه پوشانند بمیل موزه پوست را و بسته اند چهار روز یا زیاده که خوب نرم شود
اگرچه مانند سنگ باشد و بعضی چیزی است گشاده میکند از آن و اگر زرم باشد پس گشاده
بکن به بیشتر و بلیده شود تا نماند چرک باقی و چسپانند آن زرقه رفت را از بیرون شحوم
پشت تا تلیین کند زیاده و بعد از آن در دهن زخم قتیله بگذارند رگ که باشد
این دوا از زنگار و موم برابر موم را بگدازند در روغن سیاه قدری و بمالند در قتیله
و بگذارند بدهن زخم تا علت برآید همه و بشود و آب را بسیار بگردانند
شب و روز **باب سی و دویم** در علاج دانه که پیدا میشود در رگ برای
این چند علاج است آنچه تجربه کردیم این است که قدیم ها گفته اند و ثبت است
که ذکر کنم از اول آن است که چرب کرده شود پشت را به روغن کهنه و
خروع و قنا و شیر گرم شود آنها و چرب کرده شود و بسته شود به بند تا دور شود

دیگر رقیه شود تخم نرگس و سنام الجمل باریک کرده بسته شود به تا دور خواهد شد
و اگر نشد دیگر بگیرند رای و نمک اندرانی بوزن برابر بکوبند تا معجون شود و با روغن گل
آب جلغوزه و بسته شود بران دانه دیگر گرفته شود کژدم و بریان کرده و بروغن بادام
و مر باکرده شود قدری از رتاء و مغز جلغوزه و جو رونگ اندران و بسته شود بران
دور خواهد شد و آزموده است که گرفته شود کمون ارمانی و نمک هندی باریک کرده
آمیخته شود بچربی روده گوسفند و چربی گاو و بسته شود بران و همیشه باید کرد
این را تا دور شود و برای آن گرفته شود تخم گل نرگس و چربی گاو و بسته شود بران
و همیشه باید کرد این را تا دور شود زیرا که نرم کننده است پس آن وقت که نرم شد
شکاف بکن و بیرون کن تا مرآن که ثابت شود و کش بکن بخرق می سوزد
در حالتی که سخت باشد و این علاج زردها خاطره دارد و صاف کرده می شود
به شتاب زیرا که شمس مرکب است بر ذات عصب چون شکاف کنی
ایمن نیست بر عصاب ازین سبب ذکر کرده شود بعض بیطار که شمس را نکرده
شود مانند آنچه که بران مرض انتشار دارد و این داغ وقتی است که سفید شده
باشد دوای مذکور و طرفه داغ داده شود که در وقت مرتفع از اندرون بیرون شد
باب سی و سیم در علاج داغ کردن این مرض عارض میشود از حرارت و گرما

باید که بسته شود

به بعضی روغن که سخت کداز نده باشد چنانچه بیان کردیم نهار از خواهد شد
خشکی و قوت میدهد دست اسپ را و بعضی نقل میزند بغسل مغز پای این علت
را و این وقت راست که منقلب شود سم اسپ از آن و این دیان زمن
که گفته شد **باب سی و چهارم** در دوا کردن انفتاق عصبه یعنی شکافته شدن
عصب هر گاه بنبی در و علامت آن لایق است این که رو کرده شود
بچپانیدن ضمیمها که ذکر شده و این که بگیرند ضمع عربی و کتیرا برابر همه را
کوفته خمیر کنند به سفیدی بیضه مرغ بارچه اندوده بران می پیچیده و بالند
مجرب است **باب سی و پنجم** در دوا کردن جشار بعضی مردمان استعمال می کنند
برای اول مرتبه مالیدن روغن زیره سفید نیم گرم و بعضی عمل میکنند
بر روزنهای بریده شده نه به بندند بران زار رو دیگر گل خمیر کرده
با موی ها متعرض کرده شده و اگر به نشد باین علاج ها پس بچسپانند بر او ضمع
یا دواها که ذکر خواهم کرد او را **باب سی و نهم** در دوا کردن شظا ان که
جلدی کرده شود درین علاج بچسپانیدن زفت را تا که کشیده شود شظا
و گوشت گیرد پس تحقیق نیست برای او آنچه نفع کند مگر این که خط کشیده او را
مانند خطی که ذکر کردیم ان را در شمش **باب چهلم** در دوا کردن زخمی که

که ببرد پی ها را پهنای پا بدرازی پس لایق این است که بهم کرده و بریده شده را
چرا که در پی ریم بر می شود بلکه بگذارد او را کشاده پر کن او را بمسکه زیرا که این در اثاث است
در بهم آوردن پی زخمی را و برگیرند پیغا باین دوا نشاره نرم و کهربا و زفت
خشک یکجا کنند همه را و پر کنند چهره زخم را بشود یا علاج کند او را بر هم با سلیشون
که بیان کنم او را در مرهم ها می گویند هر گاه که نهاده شود بر روی چیز
نیز گفته شده بر می شود و اگر پی هم بریده باشد **باب چهل و یکم** در دوا کردن
تربل در پی لایق آن است که بگردد پی اسپ را در آب سرد و بچسبان
بعضی دواهای سرد کننده که این است سرکه و صبر و برگ کنار
و گفته اند پیشینیان در این آزار دوا و رام سرستوان گرفته شود و تعل ازرق
و بکنیج و صبر و چوب خوک و خمیر کنند این همه را به خطمی و سرکه و لیب تر تا به
شود دیگر بگیرند شراب انگوری و کنار و پخته کنند این همه را به خطمی و سرکه و
لیب بر تا به شود دیگر بگیرند شراب انگوری و کنار و پخته کنند شراب
را به سرکه خمیر نمه بدست و پای اسپ بمالند به شود **باب چهل و دویم**
در دوا عظم الشق و آن استخوانی است که می باید از استخوان ساق نزدیک پای
چنان چه بالا بیان کردیم این است برای او مگر داغ کردن با تش و این طور

داغ دادن است

داغ دادن است و بعض مردمان سه هندا او را به طور سه خط دراز ≡ و بعض مردمان
بطور گرد بکنند بر و آتش را و بهر طور که داغ کنی از این طور ها که گفتم **باب چهل و سیم**
در دوا کردن نقرس و آن استخوان بند دست است خواه از درون خواه از بیرون
و نیست از این غیر داغ کردن با تش و این است طور آلت آهنی که با و داغ کنند **باب چهل و چهارم**
در دوا تیره و رمانه علاج کرده شود بچیزی که ذکر کردیم در علاج توجه
زربیدن با تش و گوشت گرفتن با سرکه و انداختن دواهای تیز که بنفشه گوشت
پس خشک شود بعد از آن باین دواهای تیز تا که بنفشه گوشت پس خشک شود بعد از آن
باین دواها که خشک میکند مرهم گاه را و مازو بر گرفته و پخته باشند بر مرهم
به شود **باب چهل و پنجم** در دوا کردن صطکاک علاج او بنعل کردن است
به قسمی که بیان خواهم کرد در مقاله نعل بعد و این که عمل کرده شود بدواهای چرب
کردنی و پاشیدنی در پیوند سر دست جائی که سم نیزند و زخم می سازد از جلد
تا منع کند زخم را در وقت هم مالیدن تا که باطل شود از و نعل زدن **باب**
چهل و ششم روان شدن بنلهای شهدیه و گفته اند پیشینیان این که کشاده کرده شود
بدواهای چرب کردنی و پاشیدنی در پیوند سر دست جائی که سم نیزند و زخم می سازد
از جلد تا منع کند زخم پس کشاده کرده شود و نعل ها را به نیشتر مس آهن و شبلمه شود

شود تا که بیرون آید همه علت از ریم وغیره و علاج کرده شود پیه و زرده هر دو
را گذارد و انبق و چرک نیم و سپیده کاشغری یا سوخته و زنگار همه بوزن برابر سایه
کرده و موم و روغن گداخته و آمیخته باین دواها علاج نمایند تا به شود و زرجانبات است
دیگر برای پاشیدن بگیرند خردل و کوکرد و برگ خرزهره بکوبند و بپاشند زخمهای
شهدیه را تا به شود لیکن پس از رنگانیدن و نیل به نشتر مس باب چهل و هفتم
در دوا کردن از ارسطرلان و آن پیدا می شود از استخوان پیوند دست
اسپ مانند پیدا شدن تاج در چهارپایان اگر دور کنند باز پیرو دیدوان عیب است
دور بند دست اسپ مانند علاج او مگر داغ کردن با تش باب چهل و هفتم
در دوا کردن از ارسطرلان و آن پیدا میشود از استخوان پیوند دست اسپ
باب چهل و هشتم در دوا کردن قرن طیه دوای او این که شوبند قرن را
باب نیکرم بعد از آن این هر سه را تار نموده عمل نماید که آن را هم سرکه کوبند
مردار سنگ را سائیده در روغن سیاه و سرکه آمیخته بالند بان قرن تا به شود
بگیرند تخم کنوچه را بکوبند و به پیچند و خمیر سازند قرن به بندند و هر روز تازه
تازه دوای دیگر کوفته شود خشک سرخ و مازو هر دو را برابر کوفته بسرکه خمیر
ساخته بر قرن به بندند که به شود باب چهل و نهم در دوا کردن تحمین یک

در دوا کردن تحمین فصوص یعنی چیدن بند استخوان و عمل کنند از آرزغبش را خانچه
عمل کردند در از ارسطرلان که بیان او گذشت و بعضی از مردمان فصوص را بزرنیخ و قسطران
عمل کرده اند نیابم از آرار این مگر داغ کردن آتش و یا مگر بچسپانیدن زفت باب پنجاهم
در دوا کردن به قیاس یعنی بلندی که پیدا شود بسبب جمع شدن ریم از جاهای
سم نزاور است آنکه بسته شود بر و چیزی تا گرم شود پس بکشاد آن را با تش تا بیرون آید
تمام آنچه در دست و مداوست برای که ذکر خواهد شد و بدوا های پاشیدنی که
خشک کنند اند این آزار و قسمی دیگر از این قیاس آنکه گوشت داری شود پیاپی
داره می شود ماید دوای گرگ تا که بریده شود از اصل پس از آن دوا کنند بر هم باشد
باب پنجاه و یکم در دوا کردن فتوق در شعر و آن از سستی و تیزی ریم است
که پیدا می شود در موی گرد اگر دسم مگر این گوشت پاره نمی شود و نمیماند شکافته
و گشاده دوای او تبان و نبهرست و یا مرب کرده شود بر هم سرکه که بیان کردیم
او را و پر کرده شود از سنگ تنها یا زرد چوبه و دو را کوفته در روغن
گل و موم گداز نموده دوا کنند تا و زرگر دو با فتوق تا به شود مجرب است باب
پنجاه و دویم در دوا کردن شتوان نزاور است که داغ کند بر دهانش
تا بر دا و را به شود باب پنجاه و سیم در دوا کردن شقاق لدتی است این

شسته شود با آب گرم و چرب کرده شود بعد از شستن و خشک کردن بروغن
یا کف دیگها یا بمرهم سرکه و همیشه کند شستن و پاک کردن و چرب کردن
و کسانیکه نعل میزنند و میگذارند بر دور نعل از پوست زیر نعل و بسته میکنند بر جای
پای او تا که دور شود از شقاق چرک و تری مجربست **باب پنجاه و چهارم** در دوا کردن تنگی
سم اسپ و علاج او و پاک کردن او اول آنکه داغ کرده شود سم اسپ را با آتش
پنج تنگی را که رانده شود بدرازی پس زخم زنند سم را و هرگاه که روان شود خون و
مالیده شود او را نمک و برچیده شود سم اسپ را و پر کرده شود به پنبه و نعل کرده
شود کشاده و او را تو سر بند از چیزی بعد از چهار روز و این کار میکن و هرگاه که دراز شود سم
باز کن او را و باز نعل بزن چنانچه بیان کردیم برای تو همیشه این کار را و عمل میکن او را
بچربی پر کردن و نعل کوفتن تا که دور شود آن نعل و بیرون آید سم و کشاده شود
تا مدت چهل روز **باب پنجاه و پنجم** در دوا کردن حوافر سزاوار است که داغ
نهی بر آتش نزدیک سر سم از بیت القروان بسر آلت داغ کردن بیرون
می آید آب زردی مانند تخم و تخم خشخاش میباید که بپالاید بروغن دنبه و قیر و بگذاری بر جای
سوراخ مازو و راج پس از پاک کردن چرب کند او را بعد از آن بروغن سیاه
و مور دور روغن دنبه و قیر و آنچه مالیده شود اسپ را و ذکر کردم آنرا در باب سلاق

وطایق

وطایق در آنچیزی که گذشته است **باب پنجاه و ششم** غرر یعنی علیدن
منج در سم اسپ سزاوار است که دو کنند باش و بر بدن او سطوری
است که قصد کند بسوی منج غرر ریز موی پس ببر و باش چنانچه خط بالای
دیگر باشد این چنین است پس تمام غرر تا خشک شود سم اسپ
بعد از آن نعل بسته شود در درازی او را و خشک کند و نعل زند هر چند
که دراز باشد سم او را تا که برگردد آن غرر را و درست شود و آنچنان که بود
و به شدن او تا چهل روز تجربه کردیم **باب پنجاه و هفتم** در علاج نمله و آن و مگسی
خورد است که پیدا شود از صفرا و تیزی گاه گاهی بسیار خارش میکند مانند
و هم سوزش میکند مانند گزیدن نمله تمام تجربه در و باشد پاک شود پس بگیر مازو
بیخ سرخ و زرد و خیر آب نارسیده یعنی لوزه و خمیر کرده شود با
بول کودک و بسته شود بر نمله علاج دیگر بگیر برگ و تلی که آن را بفارسی
خرزهره گویند و سیر و خردل هر یک بوزن برابر و خمیر کرده
شود با چربی کرده و زعفران و بسته شود بر نمله با پی که جوشانده باشد
در آن برگ زیتون و اشنان و بسته شود بر نمله تلی از این دواها بعد از شستن
به خواهد شد انشاء الله تعالی **باب پنجاه و هشتم** در علاج و قره و آن

بنجکی رسیدن باشد پس برآورده شود آن ریم را و پاک کند او را
پس سازد و بکار دو قرهٔ این مرهم را از زیتون گرم انداخته باشند
چه و اگر و قره بپختگی رسیده باشد پس سزاوار است که لب کرده
شود بران روغن گاو و سبوس نیم گرم کرده یا بکار برده شود در کف اسپ
چربی کوفته شده و کرده شود بران پوشش از چرم و نمد هستیار کرده
شود که تری و آب برو و برسد تا که دور شود و بعد ان نقل کرده شود
اگر باشد و قره میانه سم نقل کرده نشود در جانب پس و پیش **باب پنجاه**
و نهم در علاج تشبیه و آن از زاریست که از خطا و نقل نمی بند شود و بسبب
میخ پر زور زدن بر سم اسپ پیدا می شود سزاوار است که پاک کرده شود سم
اسپ را از میخ پر زور زدن بر سم اسپ پس برآر آن میخ را از سم
با گماشته که آلتی است نقل بند را اگرچه باشد برابر خردل برای آن که
اگر باقی نماند در سم آرام نمی کند اسپ را تا که برآورده نشود اگر نه خراب
شود و تلف شوند چون برآرند میخ را چکانده شود چربی را بجای آن بسته شود
انجا پوست موی دراز تا خشک نگردد و بعد ازان چسپ کرده شود تمام
بروغن زیتون و روغن قطران که از درخت عرعر گیرند و احتیاط
کنند

آب و تری چنانچه ذکر کردیم پیش ازین در قره برای آن که بعضی حیوان
باشد سبز کننده و مانده می کند آن حیوان را بعضی این مرض و علت
کرده از ان حیوان بروی بسیار صبر کردن و کمی و تنگی میشود ریم در تمام سم
او و شکاف کرده می آید زرهای سم پس ضرور است شود سوی
کندن کف تمام انچه رفته باشد در روی ریم از سم و اگر کنده نشود
خراب می شود پیوندهای دست اسپ ازین علت و بیفتد طریقه کندن کف
این است که صاف کرده شود سم را تا که برسد این فی بجای ریم
پس بکار و تا که تمام ریم برآید و بجای آن روغن زیتون را گرم کرده بمالند و بعضی
بیطاران علاج نمی کنند جای کندن را مگر بخاکستر گرم و هر روز تازه
می کنند خاکستر را تا که خشک شود سم و قطع شود ریم پس بکار بر بندی
او روغن زیت قطران و شب یمانی را سائیده همراه نموده عمل کنند
تا که خشک گردد و بعد ازان نقل کنند بنقل صفحه دار که میانه خالی
باشد **باب شصتم** در علاج زخم سنگ سزاوار است که دیده
شود اگر باشد نقل بهن تر و گران تر از اول و اگر باشد این زخم
بسبب قوت کند بدن بسیار پیوند اسپ را نموده و بکار برده شود

شود بر سم او روغن گاو و سبوس گندم نیم گرم کرده با روغن زیتون
و قطران و نعل کرده شود به نعل صفحه دار که میانه او پا بسته باب
شصت و یکم در علاج خلیدن استخوان و غیر آن سزاوار است
که دلیری کرده شود بکندن استخوان پس کرده بریده شود جای خلیده گی را با کارد
تا نهایت و اگر باشد در آنجا خیزی از استخوان پس جنبانیده شود قطران
و زیتون را و بگذارند آن را در وقتی که خوب کرده باشند در جای
خلیده گی تا رسد بر وی هوا و تری برای آنکه خلیده گی سخت ترین بیماری است
پس آنگاه بکار برده شود بر دست حیوان پوشش که از موی بافته
شود لازم که گرفته شود روغن زیتون و قطران و اگر فرو شود جای
و ظاهر شود از و نشیب و چیزهای باید پر کرده شود آنجا را با زاج و نوشادر
سائیده پس درشتی کرده شود بر آن به روغن زیتون و قطران
گرم کرده از بالای آن نشیب تا به شود باب شصت و دویم در
علاج قصعه یعنی کورشتی پای و دست و آن پیدا می شود از بند دست
و پای اسپ یعنی در جای بستن ریسمان خواه از تغریبدن او هر دو دست
و یا باندک حرکت پس سزاوار است که کوفته شود بند دست را

و پای را

و پای را بیای آدمی تا که بنشیند قصعه مکان خود و پس مالیده شود به روغن زیتون
و زیره سفید نیم گرم کرده و پیچیده شود در آن مکان لفافه از رند یا از پارچه
جامه و این علاج دو مرتبه یا سه مرتبه نافع است دیدم شخصی از قصعه و رفت
موافق قصعه و رفت دوائی است که در مرهم ها بکار برند و چسپیدگی دارد
باب شصت و سیوم در علاج جرد و جرد آن است که می برآید
استخوان سفیدی پاشنه استخوان سخت که سبب لنگیدن اسپ باشد و نیست این
بیماری مگر بداغ کردن باین شکل انیت یا به بعضی نقشهای دیگر که موجب
تعجب و شگفت اند و مذکور اند در کتاب در باب داغ ها باب شصت و چهارم
در علاج باد گرفتن اندام اسپ را علاج آن است که اول از خورش اسپ
کم باید کرد و نگرداند اسپ را در آب سرد و چسپانیده شود اندام او لب
های سرد تا بنشاند ماش را مانند صبر و مر و بکنج و این هر دو اسام
کندن است و سرکه و کنار که به تجربه رسیده و گفت مر بعضی از بیطاران
که گرفته اند کسب آزیت یعنی سبوس و روغن زیتون با سرکه خمیر کرده
بر اندام باد گرفته بمالند بعد از خوطه دادن اسپ را باب سرد لیب کرده شود
آن را با درونج و قطران گرم که آزموده شده است و بعضی مردم نشتر

میزنند زندام باد گرفته را بالند بعد از غوطه دادن اسپ را باب سرد و
لیب کرده شود آن را با درونج و قطران گرم کرده پس دفع می شود آب تمام
لاغر می شود پی پاشنه و درونج خود یا نجاست واقع است و بهتر قطران
آن است که زر درخت عرعر باشد دیدم شخصی را که بشکافت اندام باد گرفته را
با هن داغ گرم کرده شده برآورده تمام باد و آب را چسپانید نیز
را تا به شود و زفت رومی مشهور است که زر برای باد های سرد نافع است
و دیگر دیدم همان شخص را که همین که علاج کرد اسپ را پس ماسیدی
پاشنه آن بقدر خربوزه شده باشد و این مرض خطرناک است
و بعضی به میشود و اگر دور نشود بدواها که ذکر کردیم و لیب ها و غوطه دادن
در آب سرد و نیشتر زدن پس سزاوار است که داغ شود آن را بداغ
شبکه یا نخله یا به نقش دیگر موافق آنچه تجار باشد چنانچه دیدم این داغها
را در چهره سپاهان **باب شصت و پنجم** در علاج خلعت یعنی بجا شدن
نه بند از جای خود پس سزاوار است آنکه علاج چسپانیده شود لیب ها
دواهای چسبنده یا لیب زفت زر آنچه آزمودیم که زر سبب همین لیب ها
بجای خود آمده اند اگر بجای خود باین علاج نیامد سزاوار است که داغ

بران مکان داغ نعله را این است **باب شصت و ششم** در علاج قمع است
و آن علتیست که بر اندام استخوان بقدر سیب بر سر پی پاشنه و علاج آن در اول
اسپ اسپ است و آب سرد و علاج کردن است بدواهای سرد
و کم کردن خورش او مانند آنچه در نفخ گذشت و اگر دور نشد به نیشتر زده
شود قمع را پس پر کرده شود نمک را در یک خریطه و جوش داده شود
برگ شلجم را پس غوطه داده شود آن خریطه نمک را بران جوشانیده شلغم نماند
شود آن خریطه غوطه خورده گرم بران قمع نیشتر خورده و دیگر بر لب ها در قمع بسیار است
لیکن ذکر کردم هر چه را آزموده بودم **مقاله هشتم** و آن بیست و یک باب
است **باب اول** در علاج خلد پای یعنی ماسیدگی بالای ناز دیک است
که در حصه ها پیدا شود **باب دویم** در علاج بند بسیار است زر مکان
خود و آن بند در میان ران است **باب سیم** در علاج برآمدن بند
سق است یعنی قصبه پا و قصبه استخوان کردمیان خالی را لو بند **باب چارم**
در علاج خطل است یعنی قصبه پا و قصبه استخوان کشاده شدن سار با
باب پنجم در علاج قفال است یعنی سبکی ستور است پیچیدن رگ در
اندرون ران او **باب ششم** در علاج ریح الحمار است یعنی باد

یعنی باد شتران چون این بیماری است از فصاد باد در پای شتران بسیار پیدا
شود و پیدا شود و این بیماری این اسم باب هفتم در علاج کفیده گی که در پای
باشد باب هشتم در علاج تجرب و بر پست یعنی ماسکی در روی پیدا شود
باب نهم در علاج بوسیر باب دهم در علاج بیرون آمدن خرم یعنی سوزاک
باب یازدهم در علاج انداختن خون باب دوازدهم در اسهال
و نرمی شکم بسیار باب سیزدهم در علاج انداختن کرم باب چهاردهم
در علاج زنبوران که در جای پا بچسپد باب پانزدهم در علاج اختلاط
یعنی یک جان شدن ج و دبر باب شانزدهم در علاج نجل و آن بیماری است
که دیده شود فرج دیان را و مرمی برنگ کبود باب هفدهم در علاج
زلق یعنی لغزیدن و افتادن بچه از شکم باب هجدهم در علاج برآمدن گرانه
شکم مادیان باب نوزدهم در علاج بار گرفتن مادیان باب بیستم
در بیان دواهائی که منع میکند مادیان را از بار گرفتن باب بیست و یکم
در علاج نوسیر یعنی ناسور در مالب است و زخم ها باب بیست و دوم
در علاج قلوفر یعنی پوست شدن آلت و سرخ شدن آن باب بیست و سیوم
در علاج اماس خایه باب بیست و چهارم در علاج اماس قبع

یعنی شکستن

یعنی شکسته حالت از سبب نجل باب بیست و چهارم در علاج اماس قبع یعنی
از سبب ورم باب بیست و پنجم در علاج تنگی بول باب بیست و ششم
در علاج صفت خصی کردن باب بیست و هفتم در علاج بسته شدن شیر
و بند شدن خون در پستان باب بیست و هشتم در علاج اماس پستان
باب بیست و نهم در علاج روان شدن شیر از پستان باب سیم در
در شکستگی دم باب سی یکم در غزل یعنی کجی دم باب سی و ششم در
در علاج افتادن مهای لب باب سی و سیم در علاج افتادن مهای دم باب
سی و چهارم در علاج انحلال یعنی سستی پی سنور باب سی و پنجم در
علاج سبوس و آن بیماری است که از غلبه باد در پشت پیدا می شود باب
سی و ششم در علاج روال و برقه یعنی بیجا شدن بعض دندانهای
پشت باب سی و هفتم در علاج کیسه و عقور یعنی رخصی که از سبب زن رسد
باب سی و هشتم در علاج شکستگی استخوان پی پهلو باب سی و نهم استسقاء
که مانند شک شکم پالیده باشد باب چهلم در علاج استسقاء طبلی که شکم
پالیده مانند طبل باشد و آواز دهد در حالت زدن باب چهل و یکم در علاج
انفتاق یعنی کفیدگی در شکم باب بیست و چهارم در بیان تیس پوست شکم

و برآمدن روده‌ها باب چهل و سیم در علاج بدگرفتن ناف کره‌ها باب چهل
و چهارم در علاج شکاف سینه باب چهل و پنجم در علاج جنبیدن روده‌ها
باب چهل و ششم در علاج تقطیع و آن بریده شدن روده‌ها بی‌آب
و سرایدگاه‌ها از منی و باب چهل و هفتم در علاج قولنج یعنی درد روده‌ها
باب چهل و هشتم در علاج بغل و آن بیماری است بد و اگر بدامیتو درزی دی
و خوردن گل و بند شدن باد در روده‌ها و تنگی بول و سرگین و درد
باب چهل و نهم در علاج دیه جگر و این بیماری است که اسپ سر خود را بر
زمین میزند و با دمیبرد و او زرسخت کند و عرق کند باب پنجم
در علاج یرقان که در این بیماری بدن اسپ به زردی و سیاهی متغیر شود و
باب پنجاه و یکم در علاج تب باب پنجاه و دویم در علاج هیضه
یعنی قی و اسهال از پرخوری باب پنجاه و سیم در علاج سهل یعنی
ریش شعش باب پنجاه و چهارم در علاج خنان خشک و آن بیماری
است که اسپ سر خود را بر زمین میزند باب پنجاه و پنجم در
علاج درد دل باب پنجاه و ششم در علاج حنان تر و درین بیماری بندها
حیوان ماسیده شود و لب او سست گردد از منی آب بد بوی

آن چشم را و گذاشته بعد از بریدن تا سه روز پاک کرده شود و پس از زین پر کرده شود به نوره
و قطران و باشیر هر صبح و شام و دیدم بعضی اسپان را که مانده بودند از نهار افتاد و تمام
عمر ماند دست و پای او ماسیده مانند دو انقلب که آدمیان راست باب دوم
در سر آمدن بند سیار است و او استوانیست چون قصر در میان ران و آن در
که گرد نهاده شود بند سبار را تا به جنبیده که از صفت ساخته باشند و باشد آن
لیب مستحکم با تش چنانچه بیان کردم از آنکه پدرم دو دیگر دیه بر آمدن بند سبار باین قسم
که تو بر او پر کاه میکرد و دو ران هر دو ران اسپ بلند میکرد و میخنبید هر دو پای
اسپ این را و امر میکرد که این آیین را بکشد بر هر دو طرف به کشیدن بر پس آن بند را
بدست خود برابری کرد و می‌گشاد صفت رو در اسپ را آهسته آهسته در زمین جا آورد
هفته پس اگر بازگشت آن بند در جای خود و درشت تنگ بهتر و الا نه داغ میکرد
بالای جبر لیب و می‌گذاشت اسپ را آهسته آهسته در زمین هوا تا دو هفت
پس اگر بازگشت آن بند در جای خود و درشت تنگ بهتر و الا نه داغ میکرد بر آن بند
داغ را شمه با تش و آن داغ شبه باین صورت است م با بند سبار را گشاده کرد
یا بعضی داغ‌های عجیبه که ذکر کنم آنها را در وقتی ذکر داغها باب سیم در علاج
برآمدن بند سبق است و نیست غرق در میان بند سبق و بند سبار

مگر بند سبین را بندی کند خیزی که رو کند سبار را بلکه چسپانده شود بر بند سق
و بند سبار مگر بند سبین را بندی کند خیزی که رو کند سبار را بلکه چسپانده
شود بر بند سق آلت چسپنده استوار پس اگر سیر نکند سزاوار است که داغ
کرده شود بر بند زین داغ طارقه که این صورت دارد یا داغ
کرده شود بداغ های طورق دیگر در عیب سار در ذکر داغ ها **باب چهلم**
در علاج خطل است که ذکر کردم که خطل کشاده شدن بار پالیب و مثبت
علاج ان را بجز داغ آتش برای کج لیب دوای چسپنده می آرد
بر طار بدرا بالا تا پایان و اگر خطل دوا پذیر نیست و بهتر شود از ان اصلا
باب چهل و پنجم در علاج عقال است بیان کردم که عقال چیدن رگ است
در اندرون ران پس هر گاه که بردارد حیوان پای خود را کوتاه شود این رگ پس
پندارد اسپ که پای او بسته است به چیزی پس میشود زننده وقت
برآمدن در اندرون ران پس هر گاه که بردارد حیوان پای خود را کوتاه
شود این رگ پس پندارد اسپ که پای او بسته است بچیزی پس میشود
زننده وقت فرو گذاشتن پای بر زمین و سزاوار است که خون کشیده
شود اسپ را از طرف اندرون یا بقدر حاجت پس داغ کرده شود

باب پنجاه و هفتم

باب پنجاه و هفتم در علاج خفقان و آن بیماری مشهور است که بدل پیدا شود
باب پنجاه و هشتم در علاج سعک که در شش پیدا شود **باب پنجاه و نهم**
در علاج زرد و ان بیماری است که گرمی در روده ها پیدا شود و گاه تنگی آوازین
باشد و پیلوهای حیوان چسپیده باشد **باب شصتم** در گرده ها و غایه ها **باب**
شصت و یکم در علاج ها و بندها **باب شصت و دویم** در علاج نقرض
و آن بیماری است که پیدا میشود در بند انگشتان **باب شصت و سیم**
در علاج کساح و آن آن است که دراز کند اسپ گردن خود را و ایستاده
کند گوشها و بند کند لبها را **باب شصت و چهارم** در علاج نقار است
اسپ بوقت ایستادن بردارد دستها را و بردارد پاها را **باب شصت و پنجم**
در علاج خوردن خرخیلی و آن دختی است که ان را خرزهره گویند و اهل هند کنیرا
گویند **باب شصت و ششم در** علاج خوردن پس افکندن کیان **باب**
شصت و هفتم در علاج خوردن کرنب بری و آن را بفارسی کلم گویند
و شمانیر گویند و ان سبانی و رومی و نکلی و بری و بحری هم **باب شصت و هشتم**
در علاج خوردن غلبوت **باب شصت و نهم** در علاج خوردن دراریج و آن
حیوانیست پرنده از مگس بزرگتر بقدر زنبور سرخ و بران نقطهای سیاه

نقطهای سیاه باشد و آن بر قاتل است **باب هفتادم** در علاج نوشیدن
شیر عشار یعنی شتربچه بر استن ده ماهه باشند **باب اول** در علاج خلد پا
و آن جمع شدن ماده فاسده است در بالای پای از جانب اندرون
بر سر رگها که مشهور اند باسم قنا نزدیک هر دو خایه و اماش ظاهر شود
و خلد پا سخت ترین خلدهاست اول چریک آنوقت ترا پدرمن بر بدن خلد پا
بود و آگاه گردانید ترا بدشواری این خلد آن است که استعمال کرده شود
در علاج خلد پا چیزی که ذکر کردم در خلد سینه و آن شکافتن خلد است
باستره یا باتش پس پاره کرده شود پرده های باریک و دور آکه سر خلد
و آن شکافتن است باخن تا که ظاهر شود بر خلد پس بر کنده شود اندک اندک و احتیاط
کرده شود تا پاره نشود تا بیرون نیاید آن رگهای قنات نام و چون پاک
شود تمام پس سزاوار است که باشد اندرون زخم پاک بر وجهی که گفتم و احتیاط
باید کرد و اگر خلد رسیده باشد زیرا که بر جانب اندرون پای است یا آن رگ را
که گوشه دبر است یا در ران راست یا بر سر خلد رگ قنا در آکه بسوی
شرم رفته است پس زده شود آتش بر وجهی که کردیم اکنون بریده شود
خلد را بر آتش بهر چیزی که آن برد پس سزاوار است خسته کرده شود او را و گذاشته

جای

جای چهره پشت سه داغ متقابل یکدیگر مانند خون بر آوردن پس روغن مالیده شود پای
بعد از داغ کردن نرفت و شیر و نمک یا به بعضی روغنها که ذکر کرده خواهد شد عضو
نرم کننده و بعضی مرهم میمالند در سم اسپ یا برابد خون از رگها و ماتجربه کردم
برای اعتدال این دوا را اگر فته شود فرفیون و آتش بگیان و مقل و انگوزه و سنگ تراش
و پس کلنده کبوتر و عنبر و حب الغار و بوره ارمنی و ترب و فلفونیه زر هر یک را
کوفته شود تمام را و گداخته شود بروغن عار و چربی خوک و روغن کنجد مالیده شود پای را تا
باب ششم در علاج رنج کمال است یعنی بادشتر این مرض از باد و دردهای
شتران عارض میشود پس ناپیدا شود این بیماری را باین اسم و در بدن ظاهر نمیشود
آب و اکثر آن را نمیشناسند و از بیطاران فرق نمیکنند آن را از رنگها تا که زرد شود
لنگیدن و هر گاه ظاهر نمیشود آب و اکثر آن را نمیشناسند و از بیطاران فرق
نمیکنند این نشانی ها پس سزاوار است که بشکافی هر دو ران را به نیشتر از جانب باهن
بند صیار و آن بندی است در میان ران اسپ بطرزی که شکافته شود شانه
پس باید یکدمی آن موضع را بگذاری و در بزی تو در میان زخم مقدار سه درم زفت
در روغن نفط چون باشد موسم سرما با مقدار سه درم روغن زیتون اگر باشد
گرما بریده شود آن رگها به نیشتر مانند چیزی که بریده شود شانه را در چند مکان

شانه را در چند مکان و بال انجا را به نمک و گرمی داده نشود تا هفت روز
پس لازم میگردد آن را به همان کردن به میل روان کردن مجرب است **باب هفتم**
در علاج ترقیده گی که در دبر است پس سزاوار است که مالیده شود دوای سرد
مانند روغن گل و زعفران و طلا کنند باین دوای صندل سرخ و کافور و سفیده
کاشغری با مرهم سلیون بهر چیزی که سزاوار است که مالیده شود دوای
سرد مانند روغن گل و کنجد و سرخ که آن از قلعی سوخته بهم رسد و سلیقون
با زرده تخم مرغ و روغن گل و زعفران طلا کنند باین دوا صندل سرخ
و کافور و سفیده کاشغری با مرهم سلیون بهر چیزی که سزاوار است
بدست آمدن آن **باب هشتم** در علاج تحجر دبر است و تحجر ماسی است سخت که در
دبر پیدا میشود از گرمی و علاج آن بروی باشد یا چیزی سرد گذارند
مانند آب دانه انگور و آب کشنیز و موم و روغن گل ساخته شود تمام از
موم و روغن چرب کرده شود آن موم و روغن را بان ماس باین دوا
باید کرد کافور و آب کشنیز و آب برگ بارتنگ و حضض که آن را سرکو نیند
و گداخته شود تمامی را بروغن و موم و لیب کرده شود بران ماس سخت و دیگر
چرب کرده شود بمرهم با سلیقون که ذکر خواهم کرد در مرهم **باب نهم**

باب نهم در علاج بواسیر و برای آن چند دواها سب و علاج است
و بعضی مردم میبندند بواسیر را بر رشته محکم و میگذارند آن را تا خود بیفتد
از دبر و بعضی ضماد میکنند بدواهای پاشنده تا بند شود و من تجربه کردم
این که شکافته شود تمام بواسیر را بر رشته محکم از جانب اندرون و پر کرده شود بعد
از چرب کردن بدواهای پاشیدنی پس بگیرند کاغذ سوخته و مازو و زاج
و پوست انار و رسن درخت همه را سائیده پر کرده شود **باب دهم** در علاج
بیرون آمدن سفره و دیدم بعضی را که پر میکردند آن را به نوره آب نارسیده
و داخل میکردند بوی اندرون و چرب میکردند به روغن زیتون نیم گرم به میشود و نوعی دیگر
پر کرده شود زرنیخ زرد و نوره و داخل کرده شود به طرف اندرون
بعد از چرب شدن روغن گل مجرب است **باب یازدهم** در علاج اندامین
خون است که هر که پیدا شود مر حیوان را پس سزاوار است که نوشانده شود
اسپ اشیا بند کننده خون مانند خون سیاوشان و پوست خشخاش و
بیخ انار دشتی هر برابر گرفته و جوشانده صاف کرده همراه شکر سرخ
و شراب شلاث نوشانده شود مجرب است **نوعی دیگر** بگیرند مازو و پوست
انار جوشانده شود باب و سرکه و انداخته شود در دبر حیوان و خون

وخوانده شود اسپ را عشق بیچان بگیرند بیخ خنا وارد گل خیرو و پوست جوز
جوشانده شود همه سطر در شراب سفید انداخته شود قدری در واز
چربی خوک و نوشانده شود اسپ را تا به شود مجربست **باب دوازدهم**
در علاج جاری شدن شکم اسپ و داء البقر و جریان شکم را باشیاء
بند کننده اسهال بند کنند و برگ انجیر صحرائی نوشانده شود با قدری آک
کشنیز نوعی دیگر نوشانده شود اسپ را سرنی بق یعنی لیب تلفاف
گوگنار و گل انار و سماق در جرابر کوفته باب بارشنگ بده شود نوع
دیگر خشته غوره انگور و حصار قرو طین قبرسی و آمیخته شود با پی که جو
جوشانده باشند دران انجیر و شتی و نوشانده شود داء البقر و کرده
شده و بعضی بیطاران لا علاج آن است اگر علاج کنند بگیرند کهرباء و تباشیر
و تخم خرفه زر هر یک یوزن برگرفته باب برگ بارشنگ بدهند
نوعدیگر بگیرند کتیرا و تخم حماض یعنی ترشک و پاره شکر زر هر یک برابر
کوفته باب برگ بارشنگ نوشانده شود سزاوار است **باب سیزدهم**
در علاج انداختن کرم سزاوار است که خورانده شود اسپ را همراه گاه قدری
زخشته خطل بدرستی که می اندازد تمام کرم را و خلاص می شود نوعدیگر

نوعدیگر گیلدار و پوست ترنج و فتیله و شیح و درونه ترکی هر یک برابر
کوفته بخورانند با پی که جوشانده شده باقلای شامی را و شیرین کرده شود
باب فیشکر بقدر هفتاد مثقال همه کرم ها خواهد افتاد **باب چهاردهم** در علاج
زنبوران و صفت برکندن آنها پس باشد اگر به چارپایان جراحت و لاغر
می کنند چارپایان را اگرچه خوراک آن چارپایان خوب و بسیار بود علاج آن است
که چرب کنند دست خود را با روغن زیتون و داخل کنند دست خود را
در در حیوان و بیرون آرند زنبوران را از طرف پشت از اندرون حیوان
برای آن که زنبوران آویخته اند بجانب پشت از اندرون و آن زنبوران
برنگ سیاه اند پس بعد از برآوردن جراحت سازند با روغن زیتون
باب پانزدهم در علاج اختلاط و آن یکجا شدن فرج دو برابر است
این قبح است به سبب آن که مادیان فربه و میشود زیر سوار خود خصوصاً
اگر باشد در میان مردم علاج آن مباشد به خلال و خلال آن است
که بسازی تو برای آن خلال ها از شاخ گوزن سازی است از خلال مدور
یعنی گرد پس خلال کرده شود در میان فرج و در بر و خلانیده شود
در میان هر دو خلال سر خلال تیر و بسته شود به ریسمان و ذکر کردم بعضی از بیطاران

از بیطاران که در اول وقت که اختلاط پیدا می شود زخم کند کنار فرج
را پس دوخته شود زخم را باسوزن و رشته پنبه و نهاده شود در آن زخم
دواهای پاشیدنی بند کننده و همیشه کرده شود بان دویه تا وقتی که
به شود **باب شانزدهم** در علاج برامدن بچه دان ذکر کرده اند حکیمان پیشینیان
در علاج این مرض که انداخته شود هر دو پای اسپ را دراز و انداخته شود
در میان فرج او آب جوشیده در ان بابونه و اکلیل الملک تا سست کرده
شود فرج اسپ و چسپیده شود بعد ازین تمام فرج را و گذاشته از ان قدری
که بول کند و بگذارد این تا هفت روز و بمالند در دبر اسپ که جوشانده
باشند او را با پوست انار و شراب که مجرب است **باب هفدهم**
در علاج بجل و آن ماسکی است و متفرق شدن فرج مادیان است
و بجل سخت ترین آزار است و این بیماری در جلد است وقت سرما پیدا
میشود و موسم گرما بیماری میکند اسپ را پس علاج آن است
که در دبر حیوان نهاده شود زرگاه گیاه گرز برای این بیماری نزدیک است
بعضی دوا کننده کان داغ را علاج کرده اند که تمام بندهای حیوان
را داغ کنند و دیدم شخصی را که گرم میکرد با تش الت داغ را و گذاشت

آن را در

آن را در بیخ دم حیوان تا به طرف سرین مقدار یک وجب اما در مادیان
در دبر است هر روز از برای بجل باید نهاد نطرون یعنی بوره ارمنی بوزن یک
مثقال و باشد گاه اسپ در موسم سرما چیزهای گرم تا سست می نشود
مانند سبست و سلیت و کنک و در موسم گرما چیزهای سرد تا سقیم نشود
مانند بجل که در کنار آب است و می روید و برگ سرخی تازه مانند خربوزه و جو
شسته و نوید جو تحقیق و بدلسپی که از بجل آماسیده است ران او و جمع شده
در ان ریم و گشت مانند شک کلان بعد از ان کشاده شود زرزر و یک کنار
و برامدن از ان ریم بسیار **باب هجدهم** در علاج لغریدن بچه در شکم اسپ
زنان از شکم بچه و آن تری باشد که می باشد مانند آب منی در اندرون
بچه دان از انجا می لغزد و بر می آید بالا که نوشانده شود اسپ را قدری از تخم ترب
سرد کوهی و زراوند قوقو که آن سبزه است و مازو و جوز سرو از هر یک
برابر جوشانده و مقدار نود مثقال از ان هر روز بنوشانند اسپ به شود
نوعی دوای حکیمان پیشینیان است بگیرند انجیر و او را به پزند در شیر تازه و دو
اندازند در ان جو را که بهتر شود و خشک کرده بخورانند مادیان را تا یک هفته هر روز
اگر خلاص شد خوب و الا نه تا بست و یک روز **باب نوزدهم**

در صفت برآوردن بچه اسپ و قسمی که مرده باشد بسبب تنگی جای و از جوان
شدن در شکم مادر خود پس سزاوار است که نظر کرده شود از ظاهر باشد
زان چیزی پس آن است که غوطه دهد دست خود را در روغن بنفشه
و بگذارد دست خود را در فرج مادیان و بوده باشد در دست تو استره
خورد و قفل کن تو به سوی مکان بچه دان و نظر کن اگر باشد بچه مستقیم و روی
پیش باشد سزاوار است که بیاورد گل را که ثلیث سر او کج باشد
و در استخوان هر دو زیر زنخ پس بکشد آن را اندک اندک و شسته باشد فرج
مادیان را بآبی که جوشیده باشد در آن آب بابونه و اکلیل الملک
و روغن بنفشه تا که برآید سام و این سان تر است بر مادیان و اگر باشد
بچه اسپ و در استخوان زیر زنخ پس بکشد آن را اندک اندک و
شسته باشد فرج مادیان را از شکش پس مال فرج آن را روغن
زیتون که در آن جوشیده باشد در آن آب بابونه و اکلیل الملک و روغن
بنفشه تا که برآید سام و این سان تر است بر مادیان و اگر باشد
بچه اسپ و زرگونه و ممکن باشد نشان آن بچه پس قطع کن هر کدام عضو را
جدا بنوعی که صفت کردیم تا از بدن و باز برآوردن بچه مادیان از شکش پس

بلکه فرج آن را

ان را روغن زیتون که صفت کردیم و بخور آن مادیان را از کندم و کمون و روغن
زیتون که در آن جوشانیده باشد آتش بچکان و کمونی با جمره و انگوزه
و ببندد بعد زین فرج آن را به صوف که غوطه داده باشی در روغن زیتون
که صفت کردیم و بخور آن مادیان را از کندم و کمون و روغن زیتون که ساخته شده
باشد باین همه بزالجاج یعنی جربه و نوشانده شود آب انجیر را تا گرم و پوشانده
شود اسپ را به جلهای نمدی و غیر آن و بخار کن آن را بدرسنه ترکی و گفت بدرسنه
که عم تو بطارشتر آن بود و برآورد اسپ را از شکم مادیان یعنی بریدن بن
عمل که بند کرد هر دو سوراخ مبنی مادیان را تا یک ساعت و بگذاشت سوراخ
مبنی را پس دم زد به قوت مادیان را بدیچه از و سالم پس نوشانید آن مادیان
را جربه آب تا سه روز پی در پی و به شد و رفت از آن میر و نیقان
رومال بسیار و در زده هزار درم بداخت آن مادیان را قیمت تمام
در علاج بار ور شدن مادیان سزاوار است که بشویند فرج مادیان را
باب چنانچه می شویند عشریه عرب و عشریه قوتیت که در هشت روز
دو مرتبه آب میدهند چهار پا را و بعد از شستن نهی صوف را که غوطه در روغن و
در روغن یاسمین و عنبر زبون کرده باشد با قسط سائیده در فرج

نوعدیگر تخم کرک و آشپچکان و مشک بوزن برابر همه را گداخته شود در روغن
سنبل رومی و غوطه داده شود با روغن و صوف نهاده شود در فرج دیان
تا بارور شود و دیگر از برای همین علت افسون مشهور است و برای شما یان هم ذکر خواهم
کرد در باب تعویذها **باب بیست و یکم** در علاج دواهائی که منع کنند
از بارور شدن مادیان پس آن دواها اگرچه بوده باشد از آنچه ما ذکر کردیم
معلوم نشد از برای سفله طبعان که آن را میرسانند مسلمانان را بسبب این
این دواها ولیکن مراد من آن است که کامل باشد کتاب از تمام فن
ها در علاجی که باشد مانع از بار آوردن مادیان را باید که در دبر نهاده شود
شود در وقتی که بجهاند تا بر سر مادیان را باید نهاد که در دبر نهاده شود
در وقتی که بجهاند تا بر سر بر مادیان و آن این است که قدری پنبه یا خرقه
با صوف که بقطره آن آلوده باشد که آن روغنست که شتران میمالند
یا چرب کرده شود آلت اسپ را بروغن مذکور و یا چرب کرده شود بروغن
کنجد **باب بیست و دویم** در علاج حلق و آن پوست رفتن
و سرخ شدن آلت است و خرست و آن عیبست که تجاوز میکند بمنزله
بخل در مادیان است برای آن که این عیبی است که ضرر میرساند مادیان را

که برجهد نر و علاج آن آنست که شسته شود آلت اسپ نر را باب کشنیز تر نموده
دست برده صاف کرده در سوراخ ذکر در آرند از بیرون روغن کنجد و گل
سرخ بمالند تا به شود **باب بیست و دویم** در علاج ورم هر دو خصیه
اگر باشد ورم لازم که فصد بکن اسپ را از اندرون پای و بزار خون
مقدار حاجت و لیب کن در هر دو خصیه باین ضماد آرد جو و آرد باقلا را
خمیر کنند باب کاشنی سبز که می باشد بر و آب و لیب کن هر دو
خصیه را و یا لیب کرده شود بخاکستر کرنب که کم گویند و تخم کمان یا
خوک و دیگر گرفته شود مقل زرق و اسفیداج کاشغری و کندر و آرد باقلا
با برنج خمیر کرده شود همه چیزی را گداخته شد با لند بر حیوان که نا
باب بیست و چهارم در علاج اماس و تعب یعنی استخوان پشت حیوان
که ورم سخت پیدا شود سزاوار است که تکمید کرده شود با زیت گرم
و تکمید در روئیست که در پارچه بسته گرم کرده بر پای آزار بند
باید که گرفته ریزه سفید و آرد باقلا و موز که در نه گرفته

و دراز باشد گردن او و کوتاه باشد پشت او و گرد باشد سرین او و ماهیچهٔ
که شجاع گری برای اسپ سابق کرده اینست که گره باشد و دراز و بلند گردن
و جمع شود سمهای او در وقت رفتار جدا جدا و دراز باشد رفتار او گفته اند
هرگاه خواهی که بشناسی اسپ سابق کرده اینست که گره باشد دراز از غیران پس
نظر کن بوی که نشانهای سم او که در زمین باشد وقت رفتن او اندازه کن
مابین انها اگر باشد مابین انها پنج گز ان پس ان اسپ در نهایت سبق است
و اگر باشد مابین سمهای او چار گز تا پنج گز و از دلیلهای شناختن اسپ سابق تیزدم
و تندی اوست و تیزی نظر و دو بینی او و فراخی هر دو سوراخ بینی او و خوبی پایهای او
و سمهای او که آلت رفتار اند و بالای سینهٔ او باریک باشد و محکم و بر پا بود پی هر دو پا
که بمنزلهٔ زانوی ستور است که در هر دو دست آدمی باشد و کوتاهی هر دو ساق
او و خوردی شتالنگ او باب دوازدهم در باب سواری گره ها و ادب دادن
انها اول انچه میباید سواران گره ها را اینست که شاید باشد بانچه مائل است بجانب
ان طبیعت چارپای از نرمی و درشتی و رام شدن و سرکشی و گرانی و سبکی و
قوت دم و حرکت و سکون و کشادگی و کندی و سستی و انچه میباید چارپای
که از صفتهای او محتاج است بسوی ان در این وقت پاشنه سوار هنر است که اصل همه

امورات را بداند و بباید که آموخته کند سوار کره را اول در آمدن در کوچه ها و
بازارها و جاهائی که انبوه مردم باشد و عادت کند او را بدر آمدن در پلها
و نهرها و بآواز نقاره خانه و بدیدن چیزهای هولناک چنانچه فیل و پلنگ و شتر و
و اگر اسپ باده باشد بار کرده شود در روی متاع و سلاح را و یا زنگهارا آویخته
باید کرد و جهار را تا عادت گیرد و بزند هر وقت او را بتازیانه و اگر زند ساقط
میشود دم او و حرون میشود و میجهد از زیر سوار و محکم کند نشستن خود را بر روی به
داشتن هر دو پای خود بر او و چسپانیدن ران های خود را به زین و بند کند او را از رفتار
به کشیدن لگام از همه طرف بانواع کشیدن و بند کردن بانواع سختی و نرمی و تمام انواع حرکات
بر پشت او پس سوار بسیار اوقات محتاج میشود به میل کردن اسپ بر راست و چپ
و پیش پس و جست را کم کند که احتراز کند اول از خطا و ضرر پس طلب کن نفع و اصلاح
را و اگر قادر نباشد بر زیاده کردن اصلاح اسپ باید کم هم نکند از خلق اسپ
که بعضی سپاس قبول کند هر چه کرده میشود از آن بمدارات و نرمی و بعضی قبول
نکند از ابزدن و اگر بزند او را بد خلق میشود از قبول کردن چیزی که بخواهد از وی و بهترین
وقتها سواری او برای ادب دادن وقت سحر است و نزدیک بآمدن روز
و بهتر آن است که چابک سوار نیک باشد بر سواری کره با هر دو ران تحقیق جماعه

از سواران

از سواران میشوند بر پشتهای اسپ و این بچه کشیدن اسپ باشد از برای آنکه هرگاه
گران میشود بسوار بر پشت او میرود و میکشد راه را و هرگاه سوار شوی تو بر وی پس
است که توقف کنی ساعتی برو تا عادت گیرد و بایستاد هر کس محتاج است
از بادشاه تا گدا و سوداگر همه مردم تجمه درست کردن ساز رخت تا از جهة سوار
شدن خود و فیلة خالی و تنها باشد و حذر کن از این که غفلت کنی از بدی اندک و باک نداری
از آن پس زیاده شود و عیب بزرگ گردد و تحقیق خوبی چهار پایان آنچه پیدا
آن و این همه از بدادب دادن است و بعد از ایستاده کردن سر کن کم رفتار
و ایستاده میشو برای سخن کردن ساعت بعد ساعت که این خوبی بوی است و
باین خو گرخواهد شد و باشد تکیه کردن او در سواری پای چپ پس این خوب است
خصوصا در وقت تیر اندازی و لاق آن است که فراموش نکند نزه لگام را
بلکه گاه گاه بجنبان لگام و یاد دهی آن را بدانکه سوار غافل نیست از وی و
هرگاه که بخواهی بگردانی بچه اسپ را بر راست و چپ پس بر کن لگام را در دست
خود از هر دو جانب گردان او را دوره یعنی گرد گردانیدن و مگردان او را در وقت ادب
دادن که استخوان او نرم و تر باشد پس کفیده و پاره میشود از این هر دو

شانهٔ او و میشود ازین مانع و گرام شد برای گردیدن برابر لگام پس بهتر و گرنه
کوتاه کن اندکی یک طرف لگام را از آن جانب که اراده داری گردانیدن
از آن جانب دو و پرهیز کن از آن که برداری او را از زمین به لگام در حالت
او بوقت گردانیدن آن را بآن جانب و دو پرهیز کن پس این مضرت با وو
بریده نشود دهن او و پس شد و باقی ماند این خوف در و و عادت او گردد
و می کشد این مر او را به شوریدگی سر و بدی ادب و هرگاه که اراده کنی بعد از
این و گردان او را پس قصد کن جائی را که پیشتر سیر کردی تو در آنجا و باشد آنجا برابر
و نباشد پست و بلند پس حرکت بده او را در آن مکان به پویه و دواندن
و هرگاه که خواهی ایستاده کنی او را پس برکن از هر دو جانب لگام را در دست
خود و بند کن او را بآن لگام اندکی تا میل نکند بپای بستن خود بجانب دیگر و پرهیز
کن از کین برداری او را از زمین لگام وقت ایستاده کردن او یا زنی او را پس
عادت گیرد او باین طریق ایستاده کن او را سه مرتبه که استادن مرتبه محکم باشد
از مرتبهٔ دیگر و ایستاده بکن او را یکدفعه پس اگر چهار پایان ایستاده کردن
میگذرد یکدفعه می اندازد سوار را بر زمین و هرگاه بخواهی بی چارپای را به

تازیانه

تازیانه و وقتی که محتاج شوی دن پس باید که زدن تو او را در حالت غفلت او باشد و وقتی
و اگر خبر یابد از تازیانه پس از زدن تا ه کردن اسپ و باشد زدن تو او را وقتی که نباشد
خبردار و حرکت ندهی بروی جایگاه را تا متوجه نشود اسپ به سوی تازیانه و بداند
مقام او را پس باک ندارد بعد از آن بزدن و معتاد گردد و این خوی بهترین خوی هاست
و باید دانست اگر چه بسیار دعوی کند اصلاح تمام چارپایان را پس دروغ است چرا که
ممکن نیست اصلاح آنچه پیدا کرد خدای تعالی در او از نقصان و کوشش انتفاع دارد
به حیوان فهم تمام خلقت اما اسپان تازی و اکاوش عیسی پای که پدر آنها از
جنس و مادر آنها از جنس دیگر باشد پس از جهت بدی اصلاح آنها و زبونی خوی آنها
میکند در اکثر آنها بزیت پس ازین سبب می بینی ناشناک و فهم و شک کام و بهر است سوار
کار را که باشد او را خواهش سواری بر کسی تقدم ندارد بر وی هیچ کاری از کارها
تا که گردد سواری عادت او و پس بر حال درست میشود و کوشش او بر چارپایان و شناختن آنها

در بیان لاغر کردن و دواندن اسپان و پیاده کردن آنها باید دانست که احتیاج
میشود درین باب به شناختن پنج صفت صفت اول ذات اسپ دوم صفت لاغر
کردن و دواندن او و سیوم صفت علف دادن و مقام او بر زمین غلطانیدن او و چهارم
صفت روان کردن و گردانیدن و پنجم صفت وزن روزین و مقدار نهایت دوانیدن

اما صفت ذات اسپ پس لایق است که جدا لند و بخواهد برای لاغری و دوانیدن اسپی
که در و تمام خصلتهای اسپ سابق باشد که مذکور شد در باب یازدهم و لایق است که در عمر
مثنی باشد یعنی سه ساله یا رباعی باشد یعنی چهار ساله یا جذع باشد یعنی در اول
سال سیم در آمده باشد اما هرگاه که اسپ باشد قارح یعنی در آمده باشد به سال
پنجم پس لایق آن است که باشد اسپ درین عمر کام رانده وقت عنان کشیدن
لاغر باشد که فربه کنی او را و نباشد ما دیان جامله و نباشد اسپی تازه از سفر آمده باشد
و نه اسپی چیزی ازین عیب داشته باشد مانند غرو و بیماری سم است که میلنگد بان
جرد و اعاریت از زمدن استخوان سخت از پاشنه و سوب تنگیدن تنو باشد و مثل
عقال یعنی پیچیدن رگ در ران اسپ و باین بیماری میگوید زمین را در مثل اصطکاک
یعنی کوفتن هر دو زانو با یکدیگر اسپی ازین عیب داشته باشد می افتد در میدان
میکند سوار خود را اما صفت وقت دوانیدن پس لایق باشد دوانیدن او در اول
فصل ربیع پیش از گرمای سخت یا در اول فصل خریف پیش از سرمای سخت
برای آنکه درین هر دو فصل لایق نیست دوانیدن و گذرانیدن و از اسپان اما در
سرما پس بیان آنکه اسپ لاغر میشود در آن وقت و اما در گرما چرا که اسپ طاقت
دویدن ندارد درین وقت بسبب گرما اما مقدار مدت دوانیدن پس یعنی میدانند

یعنی

یعنی میدانند تا یک ماه و بعضی تا چهل روز و نهایت آن دو ماه است اما خوراک اسپ و مقام
و مقام او و غلطانیدن او در مدت دوانیدن او و لاغر کردن او پس باید که گرسنه
داشته نشود اسپ را در مدت لاغر کردن او و نباشد بگرسنگی و تشنگی بلکه
نباشد به سیری و روان کردن او و دوانیدن او برای آنکه لاغر کردن او نباشد
بگرسنه و تشنگی بلکه باشد به سیری و روان کردن او تا سخت شود گوشت او و دور
چربی او و گرانی او و لایق است که خوراک او داده شود در اول مدت لاغر کردن
و دوانیدن عادت سابق او وقتی که شروع کرده میشود روان کردن او پس سه اوار
است اینکه زیاد کنند در خوراک او از جو و بیست و آن کاهی است مشهور که بسان فربه کنند
و کم کنند از کاه او باهستگی و نهایت خوراک او در مدت لاغر کردن و دوانیدن او از
از جو صاف و پاک بمقدار شش کاسه است و بعضی زیاده کنند برین و از سبوس و کاه
از دو رطل تا پانزده رطل بغدادی است و رطل نیم من باشد و من دو می است و قیه
است و من صد شانزده وقیه و وقیه چهل درم است و بعضی نخواهند زیاده برین
اندازه شکل و جثه اسپ و اما صفت مقام او پس لایق آنست که برای او باشد خانه
خالی و فراخ و فرش کنند برای او به چوب تا از که بالای او سرگین بقدر یک چوب
یا زیاده بکند باشد و اگر فرش کنند برای او ریگ لایق تر باشد که پوشد بان

باب پنجم در اما صفت غلطانیدن و پس سزاوار است بعد روانکردن اسپ که غلطانیده شود
او را در جای کشاده در یک جنبیدن تا بگیرد باین غلطیدن در یک آرامی اعضای او
در یک غلطیدن حیوان بر خلاف سرگین اما صفت وقت روانکردن و گردانیدن
او پس مناسب است که روان کنند او را وقت صبح و شام و روانکردن بسیار که عرق کند برای
آنکه هرگاه عرق کند اسپ راست و درست میشود بدن او و نرم میشود اعضای او
و سخت میشود گوشت او و منع میکند از روانشدن و جنبیدن و سزاوار است وقتی که بگردانی
او را وقت صبح و شام و روانکردن بسیار که عرق کند برای آنکه هرگاه عرق کند
اسپ سست و درست میشود بدن او و نرم میشود اعضای او و سخت میشود گوشت او
و نرم میشود گوشت او و منع میکند از روانشدن و جنبیدن و سزاوار است وقتی که بگردانی او را این که
مانده نکنی او را و روان کنی مقدار یک تیر پرتاب که آن پانصد گز است پس که لاغر
کردی آن را بر وجهی که گفتیم و نزدیک شد وقت گردیدن به تاختن و پس نه کن او را
بگذار آن را از نهایت مسافتی که سبقت میکند از آن مسافت تا هنگام و بجنبان او را جنبانیدن
سخت پس اگر بیاید از آن جا بارام که نمیرد دم بدو سوراخ بینی خود و نمیجنبد هر دو پهلوی او
جنبیدن سخت پس آن تحقیق که قائم شد بر اندازه که مطلوب است از آن و اگر بیاید
غلطیده بر روی او مالیده و برگشته هر دو طرف بینی و پس زیاده کن لاغری او را و اندک

او را از جائی بجائی بردن او و خوراک او را تا که نبرستی او را غایت مسافت که مذکور شد
پس باید بارام ما وزن سوار و زین او و پس و بعضی مردم که گردی بندند بتاختن اسپ و وزن
هر دو صد رطل و با اوقات میباشد یک جا از آن دو کس سه ساله یا در اول سال
سیم یا چهارم در سال چهارم و طاقت برداری رو و اسپی که در سال پنجم است باید که باشد
وزن سوار و زین او از صد رطل تا صد و سی رطل که این قدر وزن موافق و مناسب است برای
همه سالها در چارپایان و باید دانست که اسپ برگزیده میشود بر اسب دیگر در میدان
که سبقت او بسبب کمی سه رطل باشد در گرانی و لازم است که باشد در سوار
او صفتهای سوار سپاه و بجنبد در پشت او در وقت راندن او و پریشان نسازد او را
به تازیانه و شک و عاجز نکند او را با مهمیز خود و مهمیز آهن پاره تیز را نیز گویند
که در پاشنه موزه پیوند میکند برای راندن اسپ و آن مهماز نیز گویند و استاده نشود
بر او بقدر بلکه باشد خیده اندکی بر پیش زین که آن را عوام نه گویند و بانگ نزند بر او و زجر
و سختی بلکه آواز کند ما بین دو گوش او را اگر ممکن باشد برای آنکه اگر بزند او را به تازیانه
باز میدارد او را از روان شدن و هرگاه شک و عاجز کند او را به مهمیز ملک و نگون
سار گرداند سوار را و هرگاه سوار استاده شود بر او بقدر خود رمانی نمیباید اسپ در آن حال
برای روان شدن خاصه اگر باو بجانب روی اسپ بود اما صفت نهایت دویدن

آن پس سزاوار است که باشد یک میل یعنی مقدار چهار هزار گز و نهایت نهایات
هشت هزار گز تا دوازده هزار گز است و نهایت نهایات هشت هزار گز است
اما دوانیدن اسپ سابق مقدار یک فرسنگ بسیار است یا دو فرسنگ و در یک
فرسنگ دوازده هزار گز باشد لیکن آنچه ما ذکر کردیم حاری است بر آن عادت
تا که نباشد فرح و سختی بر سوار و اسپ در آنچه خوب تنگ باشد و با در اعضای اسپ
از درازی و کوتاهی و باریکی و ستبری پس آنچه نیک است در اسپ خوبی چهره اوست
و نرمی موی جلد و باریکی به تفوز یعنی گرد گرد دهن اوست و درازی دو کناره دهان
دهان اوست تا فراخ شود راه دم او و درازی زبان او برای آنکه درازی زبان
زیاده میکند لعاب دهن او را که موجب آسایش اوست در وقت رفتار و تنگی
او و زیادتی جای قلاده اوست و قلاده گردن بند را گویند و کشادگی هر دو سوراخ بینی اوست
یعنی باشد اسپ پهن بودن نهاست و کلانی هر دو چشم اوست و موره
و صافی هر دو رخساره اوست و پهن بودن ناست و صفای ناو بسیار سیاه
سیاه بودن آنهاست و تیزی نظر او و شکل دو چاک اوست که بالای دو خشمت
و کشادگی ما بین دو گوش اوست و درازی گردن او و باریکی چاه و نخ او و بلندی
میان هر دو شانه اوست از جا بالا در آمدن آنها اوست و بر آمدن گوشت

هر دو طرف سینه اوست و پهن بودن هر دو طرف سینه از پایان تا بالا و بر آمدگی پاره
گوشت که زیر سینه اوست و کوتاهی هر دو بازو است برای آنکه هر گاه که کوتاه باشند
لقمه میکنند هر دو زراع او را بر وجه استحکام و لقمه کردن استخوان دیگر را عبارت از آن
است که طرف استخوان کاوک باشد و سر استخوان دیگر در کاوک او در آمده می‌پیوندد
و پیوستن محکم و کلان موش گوشت هر دو زراع اوست و موش گوشت هر دو
زراع اوست و موش گوشت چیزی است که مرکب از پی و گوشت و بر وی پرده
باریک باشد که زبان عرب پی آن را عضله گویند و نرمی و باریکی سینه اوست و ستبری
پی او که نمایان است بر هر دو زراع از پیش بالای زانو و این دلیل سختی و قدرت
اوست رفتار خوب و کوتاه بودن هر دو استخوان دست اوست رفتار خوب
و این هر دو استخوان را زندین گویند یکی زند اعلی و یکی زند ادنی و این هر دو استخوان
را وظیفین نیز گویند و پیوسته کی هر دو استخوان اوست که ظاهر میباشد در جا پایین زندین
و این استخوان را زندین شاجع گویند و پهن بودن جوشب او یعنی شکال گاه اوست و شکال
بسیار باشد که بر دست و پای او بندند و کشادگی سمهای اوست و تیزی سم او
از پیش و خوردی گوشت اندرون سم که میباشد مانند خشته فرما و سختی آن گوشت و دوری
و بلندی الیه سم او یعنی دنبه سم او از زمین و آن گوشتی است که بالای سم است

نزدیک تمام شدن بیماران جای دفع کردن بول فراخی سخن سم اوست و صحن سم
میانه سم باشد و نیک است و قوت سید هر اسپ را و بسیاری گوشت هر دو پهلوی او از
پس و دو رنج و هر دو ناف او و کوتاهی پشت او و پهنائی مهره های پشت او و برابری آن و درازی
استخوان پهلوی اوست و بلندی در گوشت بودن هر دو سرین او که آن نشستگاه
کسیست که بر پس او نشیند و بلندی هر دو استخوان سرین هر دو سرین اوست و دوری
ما بین ایشان و طبری پنج دم اوست برای آنکه پنج دم آخر پشت اوست و پس لاتق است
که باشد سخت و طبر و پهنای هر دو ران اوست و درازی ما بین ران و سرین
و ساق او از پی پاشنه پا باشد و محکم بودن پی های اوست و کوتاهی
هر دو شتالنگ اوست و تیزی هر دو پی پاشنه اوست و ایستاده بودن
اسب است و لاتق است در بند پا و سمهای اوست مانند آنچه ذکر کردیم
در دست او مگر در ایستادن پس خوب است که با ایستاده باشد مانند میخ و زبون است
ازین قسم ایستادگی دست پس آنچه ذکر کردیم در دست او مگر در ایستادن
پس خوب است که با ایستاده باشد مانند میخ و زبون است ازین قسم ایستادگی دست
پس آنچه ذکر کردیم ضروری نزدیک بفهم است و ذکر نکردیم آنچه ضروری نبود و دور از فهم است

باب پانزدهم در بیان علف و خوید دادن اسپان و بسیاری دیدن آنها و اختلاف

آن زمین ماخورش و دانه چارپایان پس سه قسم است یکی جب فراخ سالی و
شهرهایکه میباشم در آنها و دوم بحسب مشقت و عادت سیم بحسب لاغری
و مرض ماخورش و دانه اسپان بحسب فراخی سال و شهر پس تحقیق حیوانات
که میباشند در ماه در شهر پس آنچه باشد از آنها اسپ فرس یعنی در سال پنجم در آمده تمام خلقت
کامل صفت پس دانه او هر روز دو مد است و دو مد یکمن و سیم حصه رطل باشد و نزد
اهل حجاز دو رطل باشد و نزد اهل عراق رطل و نیم من باشد و من مصری نزد او قیه
و او قیه چهل درهم باشد و زر کاه خشک و افتاده شده شما یا از کاه بسبب تقدیر دوازده رطل
مصری است برای آنکه این شهر گرم میباشد و خوب است آب آنها از بسیاری گرما اگر باشد
تا سیر خورد و آنا و سبست و رشقه کیاه است معروف که اسپان را فربه کند و آن را بعربی
و بورنجه نیز گویند اما اگر باسپ آماد یا ناگره گردد بدن پس تقدیر دانه او دو قدح است
تا سه قدح بتقدیر صورت او در سبزی و کمی از کاه چیدن و افتادن بسبب رطل
ماده یم و زن مصری و اگر باشد اسپ کفیده یا ناگره بسبب زمی مهره های پشت او
پس سزاوار است که شکافته شود و خوی گیرد و از اسب بهتر از زمین مصری که ساخته شده در
وقت پس آن صحیح است و دوبرای اسپان برای فراخی این زمین می سوزد چاک
سرری بسبب کوتاهی مهره های او و کمی عقل او و ماگردن پس سزاوار است که کرده شود

در گردن اسپ گردن بند و جبله ها که باشد از برای محافظت باد و از نماهدی یا خ گوزن دارم حشن گرا
بر گوسی گوئی گویند و بعضی مردم می اندازند در گردن اسپان ریسمانی یا زنگیرها گردن بند پشم شتر
با تار های تافته که در ان مهره های ازرق تعلق چشم کرده باشد تا لباس عبل یعنی کلیم اسپان
و کنا پس از که جمع کیوشست و ان قسم لباس اسپان است که کلیم کوتاه میباشد پس لایق است که
رنگ انها مناسب رنگ اسپ پس اگر باسپ ادهم یعنی سیاه کلیم و دوال کلیم
سفید باشد و اگر باسپ اشهب یعنی سفید مایل بسیاهی که سفیدی او غالب باشد و ان را
سبز خنگ گویند پس کلیم سیاه و دوال های کلیم سفید باشد و اگر باسپ اشهب مایل بسیاهی
که سفیدی او غالب باشد و ان را سبز خنگ گویند پس کلیم سیاه و دوال های کلیم سیاه باشد
و اگر باسپ اسرخ پس کلیم سرخ باید و اگر باشد اسب اشقر یعنی اسپی که یال و دم
سرخ باشد پس کلیم علا باید یعنی بنی رنگ شبیه باشد یا برنگ دست و پای
باشد و اگر باشد اسپ زرد لایق است که کلیم زرد باشد و اگر اسپ ورد باشد پس برای
او کلیم مناسب تر است خاصه در گرما و اگر اسپ باشد لاغر یا استون سر او
بلند برامده باشد یا سبک پهلو باشد یا کج دم پس مناسب رنگ او باشد
و بهتر است برای او که کلیم پوشد تمام بدن او را از عیب و اگر باشد اسپها
در جایی بسته خوده باکثرها در چراگاه پس کلیم انها کوتاه باشد و نیست بهتر از ان

کلیم

و نیست بهتر از ان کلیمها که ساخته میشود در زمانها برای گرمها برای این که این کلیمها پاره
اند میپوشند همه بدن را و محافظت میکنند همه بدن را از گرمی و سردی برای انکه بر سانند
باد را در گرما و در سرما منع میکند سرما را از اسپ اما نبات یعنی مگس را و ان کجاوه
است که محافظت میکند اسپان را از مگسها و برغها و وزغها پس انها محافظت
میکند از غبار و گزیدن مگسها بس باشد و در بیان و پیشانی اسپان باید
دانست که سفیدی روی و دست و پای اسپان را اشتیات گویند و هر
سفیدی که بر رو و بر پیشانی اسپان باید دانست که او را غره گویند اما اشتیات
پس اگر بنا هیچ سفیدی در روی و دست و پای اسپان گفته میشود
ان را بهیم و اگر باشد او را غره یعنی سفیدی روی و بر پیشانی باشد او را
غره گویند و ان که خال بر روی دارد او را شامه گویند و سفیدی پای
او را مصحت القوایم و میگویند غرب او را بهیم و این مثال دارد

ومیگوید از امصحت وقتی که باشد خیری از سفیدی در بدن و در دست و پای او
و اما غره ها پس یاد داده اند اول غره کلان است که پیوسته چشم راست اسپ را
و این اسپ یکچشم را طیم گویند و بر این صورت است

دوم غره کلان است که پیوسته چشم راست اسپ را و این اسپ یکچشم را
رطیم گویند و این صورت است

هر دو چشم او و نر سد پیشانی را پس آن نیز منقطع است و این
صورت دارد

نهم غره ایست که سفیدی ما بین هر دو چشم باشد برابر در بار یک

وپهنائی در وسط روی او واین اسپ را غرهٔ عصفوری
گویند که این طرز باشد

دهم غرهٔ ایست که باشد درمیانهٔ پیشانی اسپ مویهای سپید و

وچنین

وچنین اسپ را اغرّ اشعر گویند که این شباهت دارد

یازدهم غرهٔ ایست که بلند شود از وخطی سپید و بازفرود

آید خطی بر استخوان چشم و دراز شود و برسد بر مژه های چشم و این اسپ را
غره معجم گویند که اینصورت دارد

باب هجده هم در بیان سفیدی سر و دم و پشت و پهلوی و سفیدی جای
بلق

دوم غره کلان است که بپوشد چشم راست اسپ را و شروع کند در
هر دو رخساره اسپ و این اسپ را اغر اغشی گویند و این صورت دارد
در ذات خود

و اگر سفید شود از زمین سفیدی تا یک چشم از اسپ می شود این اسپ را اغر
که این دو همسنات دارد معرب
این بیات دارد

و اگر سفید شد با یک پای راست گفته میشود و در معرب الاشتین و این قسم

. و این قسم نیز از جمله قسم سیم است بدین شباهت است و این صورت دار و مثال
آن اینست

. چارم غره میانه است یعنی نخورد و نه کلان و سفیدی بر بینی است نمیرسد
و سفیدی چشمان اسپ را و این اسپ را غره شاوخ گویند این شکل است
مثال اسپ

پنجم غره همین است که این صورت است

مثال او این است

. ششم غره است که سفیدی از پیشانی تا سر بینی اسپ آید که آن سفیدی بر برو ابرو
ظاهر گردد چنانچه در پیشانی پهن باشد و در مابین دو چشم اسپ تمام شود
آن غره منقطع است باین وجه میباشد و این صورت اوست

و سفیدی که از هر دو سوراخ بینی اسپ لا رود تا مابین هر دو چشم
اسپ تمام شود بر بینی سفیدی نباشد و آن اسپ که غره داشته باشد از غره
منقطع گویند باین وجه است

وبعضی گفته اند که اگر سفیدی که در پیشانی اسپ شاهکم با بسیار و بر سر پرنی اسب
ظاهر شود و پس تمام شود آن غرّه او
منقطعست باین صورت

وسفیدی که از هر دو سوراخ بینی اوست بالا رود تا مابین هر دو چشم او
و بر سر پیشانی را پس آن منقطعست است باین صورت مثال او اینست

نهم غرّه مابین دو چشمست برابر دو بار یکی و پسمانی در وسط وی
و این اسپ را غرّه عصفوری گویند

باین طرز

باین طرز باشد

دهم غرّه است که باشد در پیشانی اسپ موهای سفید اندکی و چنین اسپ را
غرّه شقر گویند که این
شباهت دارد

یازدهم غرّه است که بلند شود از روی خط سفید و باز فرود آید آن خط بر استخوان
چشم و دراز شود و برسد بر ثره های چشم و این اسپ را غرّه معمم گویند
که این صورت دارد

باب سیم در بیان سر و دم اسپ و پهلوی و سفیدی جای بستن کره های زین و شک و دوال
و غیر آن و سفیدی دست و پای آن باید دانست که سفیدی برسد بر جای
تاج اسپ و دم و آن را اوضاح گویند باین صورت

و همچنین سفیدی که در پشت و پهلوی است در جای کره های زین و شک و دوال
و غیر آن و سفیدی دست و پای آن باید دانست که سفیدی برسد بر جای تاج

ابل

و دم را اوضاح گویند این کپ و صورت دارد و همچنین سفیدی که در دست پشت و پهلوی است
در جای کره های زین و شک و دوال غیر آن باشد آن را اوضاح گویند این کپ و صورت
دارد آن اسپ

و هر سفیدی که در دست و پای اسپان باشد باشد آن را تحاجل گویند این کپ و
صورت دارد و بر پرده قسمت

اول مجلل الاربع است و آن اسپ که برسد کرد اگر در چهار دست و پای او سفید
و نرسیده باشد به زانوها
بدین مثال است

دوم مجمل المتنب است و آن آنست که گرد اگرد دست و چارپای در سفیدی
وگذشته باشد سفیدی از هر دو زانوی او و از هر دو پی پاشنهای او گذشته باشد
سفیدی او تا بزانوی او باین صورت

چارم مجمل الاقتر و آن آنست که سفید باشد هر دو دست او رسیده بان سفیدی
در هر دو زانوی او و سفید باشد هر دو پای او
باین صورت

پنجم مجمل الملور و آن آنست که شروع و سفیدی از اشخوان بلند که پیوند گاه ساق

با

یا قدم است و از انجا آن سفیدی بالا شود در دست و بندهای او و خیزی از
سفیدی باین صورت

هفتم مجمل المسرول است و آن آنست که سفید شد با هر چهار دست و پای او
وگذشته باشد سفیدی او از زانوها و پی پاشنه
های او بمقدار بسیار

هشتم مجمل المطهر است و آن آنست که سفیدی گرفته بند دست او را و رسیده
باشد سفیدی تا اشخوان بلند

که بالا تخی مذ دست است

باین صورت

نهم محجل الاعلیست و آن اسپیست که سفید داشته باشد یکی از پایهای او و هیچ سفید نباشد در
سه پای او باین وجه میباشد

دهم محجل الاروامح است و مطلق الوسایح است و آن اسپیست که سفید باشد دو
پای او بهر قسم که باشد از سفید و نباشد در دست او هیچ سفیدی باین صورت
و مثال او این است

یازدهم محجل الیمنین مطلق الیسارین است و آن اسپیست که یکدست و یک پای او و هر دو از
جانب راست باین قسمت و این است صورت او و باین مثالست

سیزدهم محجل الیسارین و مطلق الیمنین است و آن اسپیست که سفید باشد
یکدست و یکپای او جانب چپ باین صورت و این است مثال آن

چاردهم آنست که موهای سفید بر سند گرد اگرد سم او را یعنی بند دست
و پای او را احاطه نکند آنچه های سفید احاطه کند یعنی تمام در گیرند
گرد سم او را یعنی بند دست و پای او را و این اسپ را نیز اشقل گویند با نصورت

است مثال او این است

پانزدهم آنست که موهای سفید حاطه کند یعنی تمام در گیرند گرده سم اسپ را یعنی گرد بندهای
دست و پای او را و چنین اسپ را محمل گویند باین صورت است مثال او این است

و گفته اند اهل این فن اگر سفید شد با دست زیر سفیدی دست و پای اسپ پس
زیر سفید شد با و این سفید را شهید گویند و اگر سیاه شد با زیر سفیدی دست و پای
پس سم زیر سیاه شد با و اگر باشد پوست سفید و سیاه زیر سفیدی دست و پای

پس سم زیر باشد با خطهای سفید و سیاه برای آنکه چهار زیر نقطهای سفید از پوست خط سفید در سم
و در زیر نقطه سیاه پوست خط سیاه در سم اسپ

در بیان راه رفتن

راسها و رفتار اسپان و آن ده قسمت و اکثر آنها خلقی میباشد یعنی بر تعلیم موقوف
نباشد اول حمله دست نیکی رهوار رفتن اسپ و آن خوبی است از خوبیهای اسپان
بغیر تعلیم و آموخته کردن آنکه اسپان و قاطران نیک رفتار میباشند دوم رهوار
معروف و آن بتعلیم میباشد و طریق تعلیم آن است که بندند بر بند دو دست
اسپ دو رسن که گفته میشود آن دو رسن را ریاحین گویند و بسته میشود طرف دیگر
آن دو رسن بر تنه زین و میکشند سوار اسپ را به لگام سوی بالا تا که آموخته شود راه رفتن را
راه را و زیاده میکنند سوار راندن اسپ را بر وجهی که مذکور شد هر روز قدری تا
می رود راه را و بعضی اسپان نمی رند راه را از این عمل کند هم پس بسته میشود در
سم و از پای کشیده میشود کار این از لابن سیمان سم پس در این وقت در می آورد
راه سم بکام دست و این بهترین راه هاست و نرم ترین نعل برای رهوار بکام سم
باشد و بغیر تعلیم هم باشد چنانکه گاوی است که دید پدر من رحمة الله اسپی را
که نیک رفتار و رهوار میرفت و میخیسانید سر خود را در اطراف راست و چپ

و برگزیدن سوار میخندید پس گفت والد مرحوم من راه این اسپ دیگاوی است و این راه از
همه راه هاست نیم خاتونست و این راه قوی اسپ باشد بغیر تعلیم و این راه برای ان خاتونی
میگویند که هر اسپ که باین راه باشد لایق سواری زنان باشد چرا که هموار
پشت میباشد و حرکت نمیدهد اندام سوار را اشتم نعاجی است و ان نیز قوی
اسپان بود و تابع است راه خاتونی را در رفتار و حرکت هفتم شبل خطاست
و این راه میباشد مر قاطران را و اکثر ستوران که پدرانها از جنسی باشد و مادرانها
از جنس دیگر و این راه تعلیم باشد و طریق تعلیم این است که بسته شود در دو دست کره
در وقتی که بر دوش مادر خود دو رسن دراز و گذاشته شود ان کره را
بر دو باین دو رسن پس مادر خود و عادت گیرد بر اوردن این راه را باین طریق
هشتم رهوار مطلق است و نیز خاص با قاطران است و کم یافته میشود با ستوران
نوبه تعلیم میباشد و اکثر اسپان را برنمیدارند تا که بسته نشود در کمی دو پای
شانها را ریسمان درازی که در دو دست معلم باشد شخصی دیگر کشد ان حیوان را از
پیش معلم رسن میان حیوان را برار راه را نهم کفص است و ان کشاده و نرم
رفتار است بهر چهار پای و این را چند گویند و این خوبی پای حیوان که پدرانها جنسی باشد
و مادرانها جنس دیگر و این راه خاص است با دو نیست از خوبی های قاطران ای ان که

قاطران

قاطران قدم نزنند برای جنبیدن و هم فوقانیت و ان بلند ترین همه راه هاست
و از خوبی قاطران است نه از خوبی اسپان گفته اند بعضی جابک سواران این فوقانی
زوانها خلقی است و این قاطران بسیار بودند از نسبت دیگر جوانهای انکه قاطران قدم
نمیزنند در اصل خود ها بسایم اند و در هسایم فراخی رفتار و جستن میباشد پس ماقیماند
در اصل خلقت فراخی رفتار پس گاه که تعلیم کرده شود او را این راه حاصل میشود
او را نسبت درجه راه فوقانی اما اسپ اگدش یعنی اسپیکه پدران او از
جنسی باشد و مادر او از جنس دیگر پس در این ها قوت است در اصل اندام ها بخلاف
قاطران و هرگاه تعلیم میکنند اسپ اگدش را معلم راه فوقانی قوی میشوند برای
ان و میگیرند از او میرند بقوت سر و اندام های خود و ممکن نیست قاطران را از
قوت و حاصل کلام و برامدن راه های اسپان است که اکثر انها راه های
خلقی میباشد بغیر تعلیم

در بیان داغهای اسپان و ان هفت قسمند
بعد داغ قلم برای ان که اهل قلم را داغیست خاص با نها اول داغهای داغ و دی است که
بر اسپان حضرت داود بودند و هر اسپی که باشد بر و داغ داود دی میشود او
در شکم و نه تحریک که بیماری روده ها باشد که بعد ازین مذکور خواهد شد
و این داغها نخست باین صورت

دوم داغ های

مصر است و این داغ ها درین وقت های موافق نام صاحب خود ها باشند که
او رنگ است و اما داغ های قدیم پس این است سیم داغ های رومیست
و انها بسیار اند لیکن ذکر میکنم از آنها چند داغ ها تا باشد این کتاب شامل همه
اقسام داغ های و این است چهارم بندی است که این شکل دارند پنجم داغ
های حلبی و شامی اند اما شامی پس انها در این ایام موافق نام صاحب خود انهاست
که او رنگ است اما حلبی این است اما داغ هائی که بوده اند در زمان خلفاء رضی
الله تعالی عنهما پس این است اما داغ ابوبکر صدیق رضی الله تعالی که میگردانست
ششم داغهای مغربی است هفتم داغ های فرنگی است مقاله دوم مشتمل بر
باب است باب اول در شناختن رنگ ادهم یعنی سیاه و شمار
اقسام آن باب دوم در شناختن رنگ اشقر و ادهم یعنی اسپ سیاه
و شمار اقسام آن باب سیم در شناختن رنگ احمر یعنی سرخ و شمار
اقسام آن باب چهارم در شناختن رنگ اشهب یعنی سفید مایل
به زردی و شمار اقسام آن باب پنجم در شناختن رنگ ابلق یعنی
دو رنگ چون سیاه و سفید و شمار اقسام آن باب هشتم در
شناختن رنگ ابرش یعنی نقطه های که بر بدن اسب باشد که

مخالف

که مخالف رنگ او باشد باب نهم در شناختن رنگهای قاطران باب دهم
در شناختن رنگ اخضر یعنی سبز و شمار اقسام آن باب هشتم در شناختن
رنگ ابرش یعنی نقطهای که بر بدن اسب باشد که مخالف رنگ او باشد
در شناختن رنگهای قاطران باب دهم در شناختن رنگهای خران باب اول در شناختن
رنگ ادهم و وارد شده در زدگمان آنها احادیث آن حضرت صلعم
روایت کرده است ابو عبیب رضی الله تعالی عنهم فرمود حضرت رسول
که خیر و خوبی در اسب ادهم است که در پیشانی او سفیدی از بند دست و پای
او و هم رنگ بدن باشد دست راست او و اگر باین صفتها باشد پس حدیث
شریف دلیلست بر تقدم بودن اسب ادهم پس اسپ احمر و اگر چنین ادهم
نباشد پس کمیت باشد و اسپ کمیت آن است که سرخی او مایل بسیاهی باشد
و یال او سرخ و دم او سیاه باشد و موسی رضی الله تعالی عنه روایت میکند
از پدر خود که آمد مرد سوی پیغمبر خدا و گفت یا رسول میخواهم خرید کنم اسپی باین
دم فرمود آن حضرت که لازم است بر تو تا بخری اسپ ادهم را که پیشانی او سفید باشد
مقدار یک درم و بر لب بالای او نیز سفید باشد و سفید باشد سه پای او و فکنده
باشد از بند دست و پای او و دست راست او هم رنگ تمام بدن باشد

و از مکحول رضی الله تعالی عنه نقلست که پیغمبر خدا روز بخشش کرد اسپان را پس آمد در
حصه مکحول اسپی دو شیود کرد آن دم که اسپ ادهم است و گذشت از نظر آن
حضرت در حالتی که پوست دم او برکنده شود و کره زده شده بود پس زانوان
حضرت فرمود که این اسپ سابق است یعنی سبقت کننده است بر اسپان دیگر
که در گزرنده است از اسپان دیگر و در گذرنده است از انا باید دانست که
رنگ های اسب ادهم خوبی است و آن کمتر از ادهم توبی است در سیاهی
و صاف تر از وی در رنگ خود که مایل بسرخی اندک باشد تصویر این است
شیم ادهم احوی است که سیاهی آن کمتر از خوفی و سوراخ های بینی
و پهلوهای او سرخ باشد مایل به سیاهی این تصویر چارم ادهم اصحب
که سیاهی او کمتر است از سیاهی احوی و سوراخ های بینی و سرخ باشد
و هیکاه رز و مایل به سرخی این شباهت در شناختن اشقر است
یعنی سرخ مایل به زردی سفیدی یا سیاهی و شمار اقسام آن و
این رنگ تابع ادهم است و وارد شده است در فضیلتهای او حدیث
نبوی از آن جمله این است که یزید پسر صفوان و ابیکنه که پیغمبر دوست
میداشت از اسپان اشقر را و از عمرو پسر حارث روایت